

KURDISTAN



جمع آوری و آماده سازی: رحمان نقشی

پیوست:

فروردین ماه ۶

- ۱- اسرائیل باید رویکردش را نسبت به رژیم ایران تغییر دهد دکتر رضا پرچی‌زاده
- ۲- زبان مادری در کشورهای چند ملیتی دکتر مجید حقی
- ۳- توهم دانایی رضا دانشجو
- ۴- بازتولید قدرت سیاسی، از طریق زیست - سیاست زنان بهار حسینی
- ۵- سکولاریسم: تاریخ، چالش‌ها، و پیشرفت در مدرنیته فواد محمودی
- ۶- حکمرانی شادی، در عصر استبداد دینی بهار حسینی
- ۷- آشیانه عقاب از آن عقاب است! زانیار حسینی
- ۸- خوانشی بر جشن نوروزی پیشمرگوار در کوردستان شاهرخ حسن زاده

اردیبهشت ماه ۵۶

- ۹- خالید عزیزی: یکی از دلایل تسلیم‌ناپذیری جنبش کوردستان به نهادینه‌شدن سازماندهی و فرهنگ تحزب برمیگردد
- ۱۰- سکولاریسم: تاریخ، چالش‌ها، و پیشرفت در مدرنیته فواد محمودی
- ۱۱- ملت کورد در سه دهه معاصر زانیار حسینی

- ۱۲- از در قابلمه تا سلاح هسته‌ای، توهمات یک دیکتاتور خودشیفته رضا دانشجو
- ۱۳- تضییع حقوق زنان در جامعه ایران هومن سمکو
- ۱۴- افشای حقیقت در میان سانسور و تعصب آزاد مستوفی
- ۱۵- بحران سرگشتگی در مرز ناسیونالیسم و راسیسم "بیداد" میکند دکتر آوی سا رضایی
- ۱۶- دوگانه حاکمیت و مردم، یک قدم تا فروپاشی رضا دانشجو

۹۷ خرداد ماه

- ۱۷- دیپلماسی امنیتی و ادراکات بین دولتها آزاد مستوفی
- ۱۸- سرکوب در کوردستان، ریشه در انکار هویت ملی و پروژه کورد - ستیزی دارد حیسام احمدی
- ۱۹- ناسیونالیسم آغازین، گذرگاه جهان وطنی متاخر بهار حسینی
- ۲۰- ضرورت تحلیل و آسیب شناسی مبارزه سیاسی در شرق کوردستان رضا دانشجو
- ۲۱- نوع چهارم (بدون حضور مارکسیسم و گذار کمونیسم می‌شود به سوسیالیسم مردمی «سوسیالیسم دمکراتیک» نیز نائل شد) سیوان احمدی
- ۲۲- باز هم از کشتن "رئیس"ها خوشحال خواهند زانیار حسینی
- ۲۳- سانحه هلیکوپتر رئیس جمهور رژیم ایران هومن سمکو
- ۲۴- از انتقام سخت تا فرود سخت، شکست دستگاه پروپاگاندا و دروغ رضا دانشجو
- ۲۵- اهمیت "سازمان و سازماندهی" از دیدگاه "دکتر عبدالرحمن قاسملو" حسام احمدی
- ۲۶- بخشی از جنایات رژیم پهلوی در کوردستان شهرام سبحانی
- ۲۷- آیا سیاست می‌تواند اخلاقی باشد؟ پاسخ کانت به این سوال چیست؟ فوناد خاکی‌به‌یگی
- ۲۸- بیهودگی مشارکت در اقتدارگرایی انتخاباتی آزاد مستوفی

گفتگوها ۱۵۵

مصاحبه: شهرام سبحانی

۱- د. آزاد محمدیانی:

استفاده از اصطلاح مناطق کورد نشین به جای کوردستان خودداری از اقرار به وجود سرزمینی با هویت ملی متفاوت به اسم کورد است.....

۲- مادیح احمدی:

نوروز در کوردستان نگاه ایران شهری جریانهای تمامیت خواه را به چالش کشیده و محوریت کورد را به عنوان یک ملت برجسته نموده است.....

۳- رحیم رشیدی:

رژیم توان و جرات این را نخواهند داشت که وارد یک رویارویی مستقیم با اسرائیل یا آمریکا در منطقه بشود.....

۴- حسام دست پیش:

هویت کوردستانی بدون در نظر گرفتن ایلام و کرمانشان یک هویت ناقص است.....

فصل بهار - ۱۴۰۳

۵- سورینی کوردستان:

به آتش کشیدن جنگلهای کوردستان یک موضوع همه‌گانی است و برای رژیم فرقی نمی‌کند که کدام قسمت از محیط کوردستان باشد

۶- رزگار بهاری:

عدم اعتراف به ملل غیرفارس، به منزله وجود پتانسیل برای سرکوبشان است

۷- د. سعید شمس:

ربط دادن جنبش مردم کوردستان به تجزیه طلبی و وابسته به قدرتهای دشمن، به این دلیل بود تا زمینه سرکوب آنرا فراهم کنند

پیامها: مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان ایران ۲۰۰

- ۱- جشن نوروز و حلول سال نو
- ۲- ۱۰ فروردین، روز شهدای کوردستان
- ۳- ۱۲ اردیبهشت، روز دانشجوی کورد
- ۴- در رابطه با مرگ جلا ۶۷ ابراهیم رئیسی
- ۵- انتخابات ریاست جمهوری ۸ تیر مشروعیتی برای رژیم نخواهد آورد

فروردین ماه

اسرائیل باید رویکردش را نسبت به رژیم ایران تغییر دهد



د. رضا پرچی زاده

روابط میان اسرائیل و ایران شاهنشاهی دوستانه اما پر فراز و نشیب بود. ایران در جلسه سال ۱۹۴۷ سازمان ملل به طرح تقسیم فلسطین و تشکیل اسرائیل رای منفی داد. شاه هرگز کشور یهود را به رسمیت نشناخت و سیاست "عدم شفافیت عمدی" را در قبال اسرائیل دنبال می‌کرد. بر اساس این رویکرد، تهران روابط امنیتی نزدیکی با تل‌آویو داشت، اما از تصدیق این امر در ملاء عام خودداری می‌کرد تا مبادا مخالفت داخلی را برانگیزد و همسایگان عرب ایران را مکدر کند.

با این وجود، دو طرف در دهه ۱۹۶۰ برای مقابله با ناصریسم، پان‌عربیسم، و رادیکالیسم عرب همکاری نزدیکی داشتند. هنگامی که شکست مفتضحانه جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷ عرب‌ها علیه اسرائیل و سپس کودتای سال ۱۹۶۸ بعث در عراق

محور رادیکالیسم عرب را از قاهره به بغداد منتقل کرد، موساد و ساواک به طور مشترک در کوردستان عراق علیه بغداد جنگ نیابتی به راه انداختند، که رژیم بعث را فلج کرد و باعث صلح صدام با شاه و انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر شد.

با این وجود، بعث پس از مرگ ناصر بزرگترین تهدید وجودی برای اسرائیل باقی ماند. پس از قطع حمایت مصر و اردن از سازمان آزادی‌بخش فلسطین، صدام سرسخت‌ترین پشتیبان آن شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، عراق برای مقابله با اسرائیل و ایران احداث نیروگاه هسته‌ای "اوسیراک" را آغاز کرد. در جریان جنگ اول خلیج در سال ۱۹۹۱ هم عراق تبدیل به تنها کشور عربی شد که از زمان جنگ یوم کپور در سال ۱۹۷۳ به اسرائیل (با موشک‌های الحسین) حمله کرد.

به همین دلیل بود که اسرائیل در ابتدا بر تهدید نوپای اسلامگرایی، که انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ در ایران آن را به منصفه ظهور رسانده بود، چشم پوشید تا بر مقابله با تهدیدهای جاافتاده بعثی‌گری و رادیکالیسم عرب تمرکز کند. بدین ترتیب، تل‌آویو در دهه ۱۹۸۰ بیشتر نگران بغداد بود تا تهران. در طول جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰ - ۱۹۸۸) اسرائیل یا به طور مستقیم یا به نیابت از آمریکا به ایران انواع و اقسام تسلیحات و تجهیزات را ارائه کرد تا بعث پیروز از میدان خارج نشود.

اما حتی در دهه ۱۹۹۰ که عراق به دلیل حمله به کویت منزوی شد، و پس از سقوط صدام در اوایل دهه ۲۰۰۰ که وضعیت ژئوپلیتیک منطقه به نفع رژیم ایران آغاز به تغییر کرد، اسرائیل نسبتاً بی‌عمل ماند. در مواجهه با اوج‌گیری تهدیدات و اقدامات ضد اسرائیلی اسلامگرایان، تل‌آویو با عملیات‌های خرابکاری محدود علیه تاسیسات هسته‌ای و نظامی تهران، ترور فرماندهان سپاه پاسداران، و حمله هوایی علیه پروکسی‌های رژیم ایران دل خود را خوش کرد. به مدت بیش از دو دهه، علی‌رغم جنگ لفظی پرشور اسرائیل علیه جمهوری اسلامی، هیچ اتفاقی نیفتاد.

جنایات گسترده حماس در هفت اکتبر، که تحت عنوان "یازده سپتامبر اسرائیل" نیز شناخته می‌شود، تل‌آویو را از خواب بیدار کرد. حملات تروریستی فجیعی که عمداً شهروندان اسرائیلی را هدف گرفت، و آشکارا مورد حمایت رژیم ایران قرار گرفت، و احتمالاً حتی توسط خود سپاه پاسداران برنامه‌ریزی و تا حدودی اجرا شده بود، کاملاً نشان داد که اگر دست اسلامگرایان باز باشد، شعار "اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود" را عملی می‌کنند. این حملات به تل‌آویو نهب زد که دوران عملیات‌های کوچک و "جنگ بین جنگ‌ها" به پایان رسیده است، و رویارویی با اسلامگرایان وارد مرحله‌ای جدید و بسیار خطرناک‌تر شده است.

اسرائیل باید رویکردش را نسبت به رژیم ایران تغییر دهد. تل‌آویو باید از طفره رفتن دست بردارد و روی از بین بردن خطرناکترین تهدید وجودی برای اسرائیل، یعنی رژیم جمهوری اسلامی، تمرکز کند. بدیهی است که اسرائیل نمی‌تواند به تنهایی این رژیم را براندازد، پس علاوه بر افزایش اقدامات اطلاعاتی و نظامی خود برای زمینگیر کردن رژیم در داخل و خارج از ایران، باید یک کارزار گسترده سیاسی برای متقاعد کردن بازیگران منطقه‌ای و جهانی و مهمتر از همه آمریکا آغاز کند تا نشان بدهد که براندازی اسلامگرایان منافع بلندمدت آنها را تامین می‌کند.

عرب‌ها و سایر همسایگان ایران پیوسته نگران تداوم ماجراجویی‌ها و جاه‌طلبی‌های هژمونیک حکومت ایران در منطقه هستند. ترس آنها ریشه در تاریخ دارد، زیرا شاهد این بوده‌اند که تغییر رژیم ناسیونالیستی به اسلامگرا کاهشی در اشتباه‌های امپریالیستی تهران ایجاد نکرد. عرب‌ها نگران این هستند که رژیم آینده ایران راه دو رژیم قبلی را پیش گرفته و این روند را ادامه دهد. اسرائیل باید به عرب‌ها اطمینان بدهد که قصد روی کار آوردن یک رژیم اولتراناسیونالیست، نژادپرست، و تجدیدنظرطلب در ایران را ندارد تا عرب‌ها را با پروژه تغییر رژیم همراه کند.

به دلیل جنگ و بحران‌های منطقه‌ای در اوکراین، آفریقا، و خاورمیانه، کمر اروپا زیر انبوه پناهجویان و مهاجران غیرقانونی در حال خرد شدن است. در صورت تغییر رژیم در ایران، یک سناریوی بالقوه شامل تنش‌های اتنیک و خشونت‌های گروهی می‌تواند منجر به جنگ داخلی و سرریز شدن بحران به منطقه و فراتر از آن شود. این به معنای افزایش چشمگیر تعداد پناهجویان و بدتر شدن وضعیت امنیتی شکننده در اروپا خواهد بود. تل‌آویو باید بروکسل را قانع کند که چشم‌اندازی که برای تغییر رژیم در ایران دارد، از بروز جنگ داخلی اجتناب می‌کند.

برای آمریکا، ایران اهرم مهمی در نبرد جهانی میان غرب و شرق است. روسیه و چین هوس بلعیدن خاورمیانه را دارند. یک تغییر رژیم مؤثر در ایران می‌تواند طرح‌های آنها را خنثی کند. اما نکته اینجاست که اگر طی فرآیند تغییر رژیم، ایران فروپاشیده و به کشورهای کوچک‌تری تبدیل شود، این می‌تواند در راستای مطامع مسکو و پکن قرار بگیرد. هر دو متخصص فروپاشاندن کشورها و استفاده از تکه‌پاره‌های آنها در جهت منافع خود و علیه منافع آمریکا هستند. تل‌آویو باید به واشنگتن اطمینان دهد که می‌شود ایران را یکپارچه به جبهه غرب آورد تا بتواند مثل گذشته همچون سدی در برابر نفوذ روسیه و چین در خاورمیانه عمل کند.

اسرائیل در نهایت باید مردم ایران را متقاعد کند که پس از سقوط اسلامگرایان، در ایران دموکراسی لیبرال روی کار می‌آید. دموکراسی پایدار در تهران به نفع تل‌آویو است، چرا که ایران را در همان نظم لیبرال آمریکا - محوری قرار

فصل بهار - ۱۴۰۳

می‌دهد که اسرائیل مدرن را ایجاد کرد و از آن نگهداری می‌کند. گزینه جایگزین دموکراسی، یعنی یک دیکتاتوری طرفدار اسرائیل متشکل از عناصر رژیم‌های قبلی و فعلی، که این روزها برخی به شدت برایش تبلیغ می‌کنند، بی‌تردید مردم ایران را نسبت به اسرائیل بدبین می‌کند و منجر به این می‌شود که آنها اسرائیل را مقصر اصلی سرکوبگری حکومت استبدادی قلمداد کنند، همانطور که در دوران سلطنت شاه اتفاق افتاد.

۱ فروردین ۱۴۰۳

توهم دانایی



رضا دانشجو

رضا پیشمرگه دوران جمهوری کوردستان است! او می‌گوید؛ آن وقت که پیشوای بزرگ در چهار چراغ تاسیس جمهوری کوردستان را اعلام کرد در صف جلوی حاضرین بود. شاید پرسید که رضا چند ساله است که در دوران جمهوری حضور داشته است. رضا سن و سالی ندارد چهل و چند سال بیشتر عمر ندارد! رضا می‌گوید پیشوا می‌توانست معادلات کوردها را تغییر دهد اما او چند اشتباه داشت. می‌گوید: یکبار در جلسه خصوصی این ایرادات را به پیشوا گفته است اما متأسفانه پیشوا به حرف او توجهی نکرده است. رضا تعریف می‌کند، وقتی پیشوا و همراهانش را به دادگاه فرمایشی پهلوی می‌بردند پیشوا او را صدا زده و گفته است: رضا! کاش به توصیه‌های تو گوش می‌کردم!!!

رضا می‌گوید افتخارش این است که به‌عنوان پیشمرگه کوردستان در بیشتر نبردها علیه اشغالگران حضور داشته است. او خاطرات بی شماری از درگیری با نیروهای رژیم جمهوری اسلامی دارد. رضا می‌گوید: وقتی خمینی فرمان جهاد علیه مردم کوردستان را صادر کرد، پیش دکتر قاسملو رفت و یک پلان چند صفحه‌ای درباره نحوه رویایی با نیروهای رژیم به او داد. او می‌گوید؛ دکتر قاسملو از پلان او شگفت زده شده و خطاب به فرماندهان پیشمرگ گفته بود: از این جوان یاد بگیرید که

با این سن کمش چگونه چنین پلانی را طراحی کرده است! رضا می‌گوید تا وقتی که نیروهای پیشمرگ طبق پلان او مقاومت می‌کردند نیروهای جمهوری اسلامی نتوانستند پیشروی کنند اما بعدها حسادت بعضی از فرماندهان پیشمرگ به پلان او باعث شد جوری دیگری رفتار کنند و بعد هم اتفاقات ناخوشایند بعدی افتاد.

رضا داستان‌های بی شماری از نبردهای تن به تن تعریف می‌کند. حتما می‌پرسید پس چرا نام او هیچ وقت و هیچ جا ذکر نشده است و هیچ کس او را نمی‌شناسد؟ خود او می‌گوید همیشه سعی کرده است ناشناس باقی بماند و بصورت مخفیانه فعالیت کند!!

رضا عاشق شخصیت دکتر قاسملوست اما انتقادات اساسی به بعضی از رفتارهای او دارد. او می‌گوید دکتر قاسملو در بیشتر مواقع با او مشورت می‌کرده است! او می‌گوید چندبار به دکتر قاسملو در مورد خطر ترورشده شدنش تذکر داده است اما متأسفانه دکتر قاسملو به حرفهای او توجه نکرده است.

رضا منتقد تمام احزاب کورد است او می‌گوید خیلی از احزاب به او پیشنهاد داده‌اند تا رهبری آنها را قبول کند اما چون چارچوب سیاسی آنها را قبول نداشته است نپذیرفته است. او می‌گوید بعد از سالها سیاست ورزی خسته شده است ترجیح می‌دهد از سیاست دور باشد. رضا می‌گوید اما عشق به کورد و کوردستان اجازه نمی‌دهد او فقط برای اینکه احزاب مسیر درست را پیدا کنند بعضی وقتها اشتباهات آنها را متذکر می‌شود.

رضا میانه خوبی با زبان ندارد او فارسی نمی‌داند و از انگلیسی هم چیزی سرش نمی‌شود او می‌گوید: فارسی زبان اشغالگر است و نباید زبان اشغالگر را یاد گرفت انگلیسی هم زبان استعمارگر است. رضا کوردی را آنگونه که خودش دوست دارد می‌نویسد و بکار می‌برد. او در پاسخ به انبوه اشتباهات نوشتاری و گفتاری‌اش می‌گوید: دستور زبان کوردی را قبول ندارد چند بی سواد آن را نوشته‌اند او می‌گوید چند بار هم خواسته دستور زبان کوردی را اصلاح کند اما وقت نکرده است!!

رضا برای هر چیز یک راه حل دارد او حل المسائل مشکل است. او می‌گوید همه به او حسادت می‌کنند چون می‌دانند که دست او همیشه پر است و توانایی اداره هر وضعیتی را دارد. رضا علاقه‌ای به مطالعه ندارد او می‌گوید کتابی را پیدا نکرده است که چیز جدیدی به داشته او بیافزاید. برای همین به جای مطالعه کردن ترجیح می‌دهد، فکر کند!! رضا می‌گوید وقت نمی‌کند وگرنه تاکنون بیست جلد کتاب نوشته بود کتابهای پرمعنا و پرمغز نه مثل کتابهای دیگران. حتما می‌پرسید رضا چه کاره است که اصلا وقت نمی‌کند. رضا بیکار است او از اولش هم بیکار بوده است. او می‌گوید کار او فکر

کردن است. فکر کردن تمام وقت او را می‌گیرد! او می‌گوید نمی‌خواهد مثل بقیه مردم روز و شب دنبال یک نغمه نان باشد تا امورات زندگی شان اداره شود. او می‌گوید زندگی بسیار ارزشمندتر از این چیزهاست. او وقتش را فقط به فکر کردن اختصاص داده است!!

رضا سالهاست با جمله "من نگفتم" بعد از هر رخداد مهمی، از بی‌اعتنایی به حرفهایش گلایه می‌کند. این توانایی بی‌ظنیر رضا در تحلیل رویدادها به او این موقعیت را داده است بسیار پیش از سیاسیون اوضاع را پیش بینی کند!!

عمده فعالیت رضا در شبکه‌های مجازی است او تاکنون دوبار برای کوردستان خودمختاری گرفته است یکبار استقلال و چند بار!! ...

رضا پارادوکسی عجیب از افکار سیاسی متناقض است. او مخالف فدرالیسم است و آنرا اشتباه بزرگی برای کوردها می‌داند او می‌گوید کوردها باید دنبال استقلال باشند جز این هر مسیری اشتباه است و کوردها باید حساب خود را از بقیه ملتهای ایرانی جدا کنند. اما رضا در جریان انتخابات مجلس رژیم جمهوری اسلامی، تحریم انتخابات را اشتباه می‌دانست او معتقد بود نماینده‌های خوب و باسواد باید به مجلس رژیم فرستاده شوند! رضا راه یافتن چند نماینده کورد در ارومیه و ماکو را به مجلس موفقیت بزرگی می‌داند!!

اثر دانیل کروگر، بر اساس تحقیقی کشف شد که در سال ۱۹۹۹ در دانشگاه کرنل توسط دیوید دانیل (David Dunning) و جاستین کروگر (Justin Kruger) انجام گرفت. این دو نفر برای انجام این تحقیق مطالعاتی، افراد زیادی را از لحاظ توانایی‌های استدلال منطقی، دستور زبان انگلیسی و حس شوخ‌طبعی، مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه جالب رسیدند که افرادی خود را بهتر از میانگین ارزیابی می‌کردند که در واقع نتایجی بسیار کمتر از میانگین کسب کرده‌اند. به‌عنوان مثال، افرادی که ۱۲ درصد توانایی داشتند، میزان توانایی خود را ۶۲ درصد در نظر گرفته بودند.

بدین شکل دانیل و کروگر، این مشکل فراشناختی یعنی عدم توانایی درک میزان توانایی و عملکرد فردی را کشف کرده و این موضوع را این چنین بیان کردند:

افرادی که دانش کمتر از میانگین دارند، با دو مشکل به‌صورت هم‌زمان مواجه هستند: نه تنها نتیجه‌گیری‌های اشتباهی دارند و بر اساس همان نتیجه‌گیری‌ها خطاهای مکرری را مرتکب می‌شوند، بلکه به دلیل همین مشکل، عدم توانایی خود را

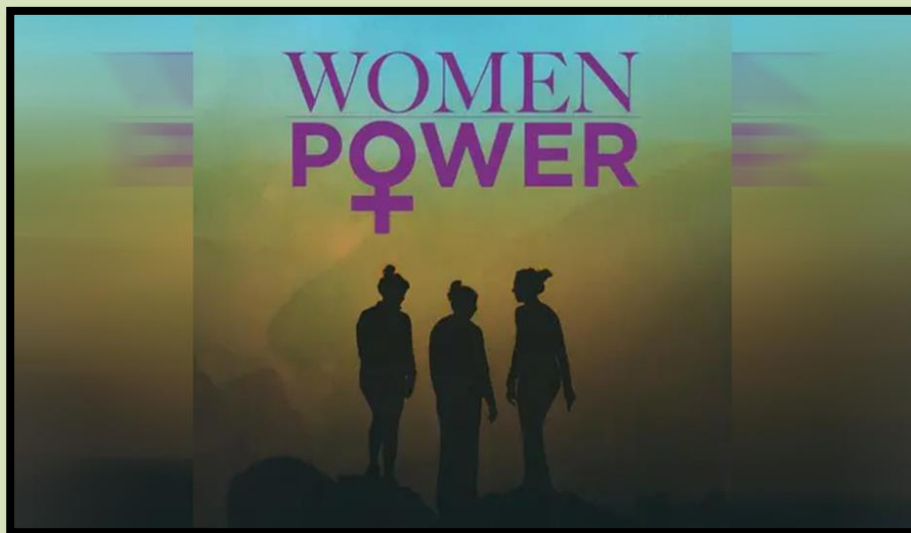
نیز درک نمی‌کنند و متوجه این عدم توانایی نخواهند شد.

افراد دچار توهم دانایی (نارسیست) هیچ‌گاه اجازه مورد نقد واقع‌شدن را به دیگران نمی‌دهند، چرا که اصلاً به اشتباه احتمالی یا داشتن نقطه ضعف که ماهیت طبیعی انسان است اعتقاد ندارند. افراد دچار توهم دانایی با کسانی در ارتباط هستند که بدون چون و چرا و به شکل کورکورانه‌ای آنها را تأیید یا از آنها تقلید و تمجید می‌کنند و یا افراد ضعیف و وابسته‌ای هستند.

رضا شخص خاصی نیست به زمان خاصی هم تعلق ندارد. رضا مجموعه‌ای از تضادها و تعارضات افراد جامعه‌ای است که در مسیر رسیدن به آزادی توان همراهی ندارند و به جای کمک کردن به قطار در حال حرکت سنگ می‌زنند. رضا، ملغمه‌ای تمام از نداشته‌ها و ندانسته‌هاست. او نمی‌خواهد قبول کند آن کسی که باید مسیرش را تغییر دهد اوست نه جامعه.

رضا کسی جز من و تو نیست. همه ما کم و بیش یک نوع از رضا بودن را در زندگی تجربه کرده‌ایم. جایی که با خودخواهی و خودبزرگ بینی به جای اینکه باری از دوش جامعه برداریم سربار جامعه شده‌ایم. به جای یافتن آلترناتیو یا مسیری جایگزین، در گوشه‌ای نشسته، رهگذران را به سخره گرفته‌ایم. مایی که به جای خواندن و شنیدن، عادت کرده‌ایم فقط حرف بزنییم بدون آنکه چیزی برای عرضه و نمایش داشته باشیم. توهم دانایی، بزرگترین مشکل جامعه امروز ماست. جامعه‌ای که هیچ علاقه‌ای به مطالعه و کتاب ندارد از تاریخ بی‌خبر است و از آن عبرت نگرفته است آنچه را که می‌داند عین حقیقت و ثواب می‌داند و حاضر به شنیدن هیچ حرف مخالفی نیست. مراقب رضا درونمان باشیم!! نگذاریم تن خسته و زخمی سرزمینمان بیش از خودخواهی و توهم دانایی ما آسیب ببیند! عامل تفرقه و جدایی جامعه نباشیم! رضا نباشیم و در مسیر دانستن و فهمیدن گام برداریم.

بازتولید قدرت سیاسی، از طریق زیست - سیاست زنان



بهار حسینی

تاریخ بهترین خطابه در مورد چرایی تربیت سیاسی جامعه شناسی مبارزات زنان کورد است. از تاریخ نخستین مطالعات کوردشناسی به معنای عام کلمه که از سده چهارم قبل از میلاد است، تا از لحاظ مفهومی، مفهوم کوردشناسی را نخستین بار عبدالله جودت در سال ۱۹۱۳ در نشریه روزی کورد در استانبول به زبان ترکی عثمانی به کار برد و چند سال بعد از آن مطالعه تحلیلی و انتقادی آثار شرق شناسی مرتبط با کوردها آغاز شد.

کامران بدرخان در سال ۱۹۱۸ در مقاله ای با عنوان «کوردلر تاریخی و اجتماعی تدقیقات» در نشریه اجتهاد به شکلی گسترده به بررسی دولت کورد صحبت کرده بود. با نگاهی به اعماق تاریخ، خواهیم دید که مخالفت سیاسی نسبتاً امن و آشکار هم کمیاب است و هم به دوره های اخیر تعلق دارد. مادامی که درک خود از امر سیاسی را به فعالیت محدود می کنیم که اشکارا اعلام شده است به اجبار به این نتیجه گیری وادار می شویم که گروه های فرودست در اصل فاقد زندگی سیاسی هستند یا اینکه زندگی سیاسی آنها محدود به لحظه های استثنایی انفجار عمومی است. چنان که بر اساس قاطبه‌ی نگرش

های حوزهٔ پسااستعماری، گفتمان و رویه های مطالعات در خصوص مردم شناسی جامعه ی کورد بصورت یک رویه ی استعماری درآمده است. چنان که در متنهای استعماری شرق شناختی کلی سازی های استعماری نسبت به مردمان استعمار شده به گونه ای است که مرتبهٔ انسانی آنها را تنزل بخشیده و از آنها انسان زدایی کرده است. این فرایند کلی سازی در پی آن بوده است، که مردمان و فرهنگهای مورد مطالعه را به توده هایی یکدست و بی شکل تبدیل کند. اما زن، از ساخته های فرهنگی اجتماعی ای است که در سده ی اخیر تاریخ ایران دگرگونی های بسیاری به خود دیده است.

زنان برای آنکه تلاش کنند که بگویند ما نیز بخشی از این ملت هستیم و حق جایگاه شهروندی در مقام جایگاه نخست اجتماعی، و در شرایط اکنون سیاسی را می خواهیم، همواره در تلاش بوده اند تا حضورشان به رسمیت شناخته شود و در پی آن بودند تا فضای جدیدی برای خودشان در میان عموم مردم مطالبه کنند و خودشان را به نام بخشی شاخص از ملت معرفی کنند.

مبارزات زنان معاصر در ایران از جایی آغاز شد، که مهمترین دستاورد بین المللی به نفع زنان یعنی «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان را در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد، و ایرانیان درگیر انقلابی بودند که نه تنها نرم های بین المللی را بر نمی تافت بلکه قوانین داخلی اش را در حوزه زنان، چنان به عقب کشید که همچنان پس از گذشت 44 سال، زنان ناچارند برای ذره ذره تغییرات به نفع حقوقشان بجنگند. اما مبارزه برای پیوستن ایران به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان از آن دست مبارزات بیامان جنبش زنان ایران به شمار می آید که تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد. و نام کنشگران و فعالان مدنی زن بیش از پیش با احضار، بازداشت، زندان و تهدید نهادهای امنیتی گره خورده است، اما فعالان این حوزه با وجود تمام فشارها و آزار و اذیت های سیستماتیک، به رسانه ای شدن اخبار مربوط به نقض حقوق زنان ادامه داده اند. کمابینکه زنان کورد همچون بسیاری از همسرنوشتان خود از مقاومت سال ۵۷ در کوردستان درس ایستادگی آموخته اند، و میراث آنها را در گذر زمان به آغوش کشیده اند و با انقلاب روژآوا عزم شان برای تحقق ایده های رهایی بخش راسخ تر شد؛ خیزش دی و آبان توانست آن ها را با سایر به حاشیه رانده شدگان پیوند دهد. به گونه ای که از ۸ مارس ۲۰۲۳ تا ۸ مارس ۲۰۲۴، ۳۰ مبارز کورد بازداشت شدند، از جمله فخریه و بتول امیدی به دلیل پخش تراکت توسط نیروهای امنیتی در ایلام بازداشت شدند. فرشته فدایی فر، شهروند اهل قروه توسط نیروهای امنیتی در این شهر بازداشت شد. گلاویژ طهماسبی، فعال مدنی و کوهنورد اهل سنندج توسط نیروهای امنیتی در این شهر بازداشت شد. سولماز حسن زاده، خواهر محمد حسن زاده از جانبختگان خیزش انقلابی ژن ژیان نازادی در بوکان به همراه سه زن دیگر به نام های شیرین خیاط، سیمین خیاط و شیدا رضایی در سقز توسط نیروهای امنیتی بازداشت شدند. بهار احمدی، اهل سنندج پس از بازداشت همسرش اسعد محمدی، فعال مدنی با یورش به منزل توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد و...

اگر ترویج حق برابر انسانی و مبارزه با تبعیض جنسیتی را تلاشی در جهت رشد فرهنگی بشماریم، از زنانی باید نام ببریم که در سال های اخیر در این زمینه و سپس به ویژه در جامعه ایرانیان خارج از کشور جرقه های آغازین را زده یا تلاش مؤثری کرده اند. شاید بشود گفت که نقش شان بیشتر در جامعه ی ایرانیان خارج از کشور است و در زندگی ایران امروز صداهایی در دیاسپورا باشند ولی انتخاب آنها تلاش برای باقی ماندن شان باوجود رانده شدگی ست. از جمله: شهلا شفیق - پژوهشگر، نویسنده و از چهره های تأثیرگذار در مبارزات زنان که افزون بر نوشتارهای ادبی و اجتماعی در زمینه ی اسلام گرایی توتالیتر و اثرات آن در زندگی زنان نقش روشنگرانه ی بسزایی بازی کرده است. او از بنیان گذاران شبکه ی همبستگی با مبارزات زنان ایران است. این شبکه در پشتیبانی از مبارزات زنان در ایران برای لغو قوانین تبعیض آمیز با مراجعه به میثاق های بین المللی در سال ۲۰۰۷ در خارج از ایران شکل گرفت. مهناز متین، از پژوهشگران و نویسندگان که گردآوری های ارزشمندی از مبارزات زنان انجام داده است. از جمله دیگر آزادی خواهان و فعالین سیاسی و کارگری و فعالین حقوق زنان کورد، ژینا مدرس گرگی، سکینه پروانه، فاطمه مقصودی، رویا حشمتی، ثریا قیطران، و ریشه مرادی و... از چهره های زنان مبارز در ایران بوده اند .

بعد از سال ۸۸ ما شاهد عبور از گفتمان های مشخص فمینیسم اسلامی و فمینیسم سکولار هستیم این گفتمان های قالبی و خط کشی شده که با چهارچوب ها و مفهوم سازهای از قبل تعیین شده در دو دهه ی اخیر به نوعی جنبش زنان را از گسترش یافتن بازمی داشت، در سه چهار سال اخیر به آرامی زیر سؤال رفته اند. جنبش زنان در این اعتراضات، از تعاریف گذشته ی فمینیسم عبور کرد و پا به عرصه ی آزادی خواهی و جنبش نوینی گذاشت که با تئوری های فمینیسم اسلامی و سکولار قابل توجیه نبوده است. تا در کنار واقعه تاریخی ۸ مارس، ۲۵ شهریور در ایران آغازگر تاریخی نوین در آزادیخواهی و عدالت طلبی زنان در ایران شکل بگیرد. البته در این راه، بیم آن می رود که پتانسیل عظیم انقلابی در جنبش زنان به خواسته های سطحی و در حد اعلا مبارزه با حجاب اجباری و قوانین در حال تصویب در این باره خلاصه شود، در حالی که جنبش زنان خواهان آن است که همراه با جنبش انقلابی در ایران به تعیین تکلیف با حکومت مستبد و قدرت سیاسی پردازد و سلطه ی اسلامی را براندازد.

زبان مادری در کشورهای چند ملیتی



د. مجید حقی

آموزش و پرورش برای بقا زبان ملی و اقلیتهای ملی و همچنین رشد فرهنگ و هویت آنها از نسلی به نسل دیگر اهمیت فراوانی دارد. تعداد زیادی از معاهدات بین‌المللی حقوق اقلیتها برای آموزش به زبان مادری و رفع هرگونه تبعیض زبانی و ملی را به رسمیت شناخته و سازوکارهای مناسبی جهت از بین بردن تبعیض در سیستم آموزش و پرورش کشورها بر مبنای احترام و به رسمیت شناختن حق اقلیتهای ملی و نژادی ارائه کرده‌اند.

در ابتدای استقرار ایران مدرن زیر سلطه پهلوی و بعد از آن تاسیس جمهوری اسلامی ایران، ملیتهای غیرفارس و اقلیتهای ملی و زبانی بسان تهدیدی در برابر یکپارچگی ناپیدای "ملت ایران" در نظر گرفته شدند و قانون اساسی ایران که غیر از زبان فارسی که آن را به‌عنوان زبان "رسمی و مادرزاد" همه مردم ایران تحمیل کرده، دیگر زبانها را تا حد گویش شناسایی می‌کند.

این امر موجب ژینوساید زبان و فرهنگهای غیرفارس شده است و تاکنون ملتهای غیرفارس نمی‌توانند به زبان مادری خود

آموزش ببینند. نظام آموزش و پرورش ایران به گونه‌ای طراحی شده است که می‌توان هدف آن را از خود بیگانه نمودن و محو دیگر زبانهای ایران دانست.

ناسیونالیسم ایرانی - فارسی همانند ارزشهای بنیادی در آموزش و پرورش، تاریخ و مذهب ترویج می‌شود. در ایران امروز به دلیل آنکه غیر از اقلیتهای مذهبی، اقلیتهای ملی نیز به رسمیت شناخته نشده‌اند اجازه تدریس به زبان مادری به دیگر ملیتها در ایران داده نشده است. زبان هیچ کدام از ملیتهای غیرفارسی اجازه آن را ندارند که در مدارس دولتی همانند یک زبان آموزشی به کاربرده شوند یا حتی مانند زبان برای آموزش انتخاب شوند. کودکان غیرفارسی از کودکی با نوعی تبعیض سیستماتیک مواجه می‌شوند. شناسنامه و هویت ایرانی که همان برتری زبانی و فرهنگی ملت فارس است، همانند ارزشهای بنیادی نظام تعلیم و تربیت در ایران تعیین شده است در حالی دیگر فرهنگهای ایران به صورتی سیستماتیک در حاشیه قرار گرفته‌اند.

علیرغم وجود ماده ۱۵ در قانون اساسی ایران درباره کاربرد زبان های "قومی" در انتشارات و نیز آموزش آنها در مدارس در کنار زبان فارسی، ملیتهای دیگر ایران مانند کورد، گیلک، لر و بلوچ و ... در سیستم آموزش و پرورش ایران در حاشیه قرار داده شده‌اند. آموزش به زبان مادری در ایران و تلاش برای اجرایی نمودن این بند از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همانند مسئله‌ای امنیتی در نظر گرفته شده است و کسانی که خواهان اجرای این ماده‌اند متهم به تجزیه طلبی می‌شوند.

در این نوشتار در ابتدا نگاهی به اهمیت آموزش زبان مادری خواهیم داشت. بخش دوم، سیاستهای زبانی جمهوری اسلامی ایران را از منظر قوانین ایران مورد قرار می‌دهد. بخش آخر به آموزش زبان مادری در کشورهای چند ملیتی و تجربه‌های آن برای ایران اختصاص داده شده است.

با دانستن اینکه که با توجه به واقعیت‌های علمی، در مبحث کیفیت آموزش و پرورش، زبان بنیاد برقراری ارتباط و تفهیم و تفهم است؛ درایران علیرغم وجود غنای زبانی ملیتهای تشکیل دهنده‌ی ایران و محیط چند فرهنگی و چند ملیتی، تنها زبان مسلط بر همه بخشهای آموزش و پرورش زبان فارسی است.

معلمان آنگونه با دانش آموزان غیرفارسی رفتار می‌کنند که از حرف زدن به زبان خود شرم‌منده شده و در مقابل پارسی دانان احساس حقارت کنند. این سیاست تبعیض مانند آن است که کودکی را بدون آنکه آموزش شنا داده باشید در آب بیندازید.

به وجود آوردن تقابل میان معلم و دانش آموزش و بی احترامی به اولین و مهمترین حقوق کودکان در رابطه با زبان مادری باعث به وجود آمدن شکافی عمیق مابین معلم و دانش آموز می‌گردد. ممکن است که کودک به خاطر صحبت کردن به زبان مادری تنبیه فیزیکی نشود، اما رفتار معلمان حاوی پیامی روشن برای اوست. بدین معنی که اگر به زبان فارسی صحبت نکنند مانند شهروندی ایرانی در نظر گرفته نمی‌شوند. آنها می‌بایست هویت فرهنگی و زبانی خود را نوکرده و به نحوی طریق خود را از والدین و نسل‌های قبل از خود جدا کنند. برای حل این مسئله نظام آموزش و پرورش ایران به شیوه‌ای طراحی شده است که تنوع درون جامعه را محصول جا نیفتادن فرهنگ و تحصیلات ببینند. این امر نیز به نوبه خود در دراز مدت باعث مشکلاتی برای کودکان و خانواده‌هایشان می‌شود.

این شیوه برخورد با کودکان، زیر پا نهادن حقوق انسانی کودکان برای استفاده از آموزش و پرورش است که حافظ ارتباط آنها با والدین باشد. هر فرد دارای حس مسئولیت این مورد را می‌پذیرد که وجود پلی ارتباطی مابین تجربه و دانش والدین با سطوح آموزشی و مسئولین آن الزامی است. در این رابطه باید مهارت کودک برای برقراری این ارتباط رشد داده شود. علتها چه خواسته و چه ناخواسته باشند، زمانی که ارتباط زبانی و فرهنگی کودک و والدین قطع می‌شود اساس چند بنیانی (چند فرهنگی) تعلیم و تعلم ویران می‌شود.

تخریب زبان و فرهنگ کودک در مدرسه و آموزشگاه زبانی است عمومی برای فرهنگ کلی کشور. در عصر ارتباطات و جهانی سازی، جوامعی که چند فرهنگی و چند زبانی‌اند فرصتهای بیشتری برای بازی کردن نقشی فعال در رشد اقتصادی و اجتماعی در سطح منطقه‌ای و جهانی دارند. در عصری که ارتباطات فرهنگی مابین فرهنگهای مختلف در بالاترین حد خود در طول تاریخ بشری قرار دارد، هویت جامعه و اقتشار نیز به همان اندازه رشد می‌کند.

فرهنگ جوامع و ملل هیچ وقت منفعل و ایستا نبوده است. توهمی بیش نخواهد بود اگر قدرتمندان تصور کنند که در عصر ارتباطات، زبان ملتهای تحت سلطه ایران تبدیل به یک اثر موزه‌ای شده و از طرفی ایران هم تبدیل به کشوری با یک زبان و یک ملت شود. چالش نظام آموزش و پرورش ایران آن است که نتوانسته سیاستی را اتخاذ کند تا هویت ملی شهروندان خود را با همه تنوع و گوناگونی ملی، فرهنگی و زبانی و شیوه زندگی آنها به رسمیت بشناسد و این غنای فرهنگی را تبدیل به فرصتی برای پیشرفت اقتصادی جامعه کند، بلکه با طراحی نقشه های گوناگون تربیتی به دنبال سوق دادن دانش آموزان برای فراموش نمودن زبان و فرهنگ مادری خود هستند.

اهمیت آموزش و پرورش به زبان مادری

پژوهشها به وضوح اهمیت تربیتی زبان مادری را در رشد و پیشرفت کودکان نشان می‌دهد. در ذیل به اختصار به برخی از این اولویتها اشاره می‌شود:

زبان مادری تاثیر مثبتی بر رشد و مهارت زبان آموزی و تحصیل دارد.

هنگامی که کودک از مراحل ابتدایی به زبان مادری خود تحصیل می‌کند، فهم عمیق‌تری از زبان و شیوه کاربرد زبان را بدست می‌آورد. کودک فرصت بیشتری برای تمرین دارد و فرآیند زبان و درک مفاهیم عمیق و حقایق می‌توانند به هم مرتبط شوند. این امر به نوبه خود باعث یادگیری سریعتر زبانهای دیگر شده و همین طور باعث افزایش توانایی درک دانش آموز در حین یادگیری زبان جدید می‌شود.

سطح فراگیری زبان مادری، پیش بینی یادگیری زبان دوم را بیشتر می‌کند:

آن دسته از کودکان که به خوبی به زبان مادری سخن می‌گویند، خواندن و نوشتن به زبان خود را یاد گرفته‌اند، همین طور بر ادبیات زبان مادری خود مسلط بوده و اساس زبان خود را به خوبی یاد گرفته‌اند، یادگیری زبان دوم برای آنها آسانتر است. آن گاه که زبان آموزش کودکان با زبان والدین و فامیل همسان است، کودک در گوش دادن، حرف زدن، داستان سرایی و سرمایه‌های فرهنگی سهیم می‌شود و یادگیریهای خود را در زندگی مدرسه‌ای خود به کار می‌گیرد.

دانش و مهارت کودکان و مهارت‌های اجتماعی از طریق زبان مادری به جامعه بزرگتر منتقل می‌شود. از دیدگاه رشد زبانی کودک و یادگیری و کسب مهارت، رشد زبانی کودکانی که بدین شیوه زبان دیگری را یاد می‌گیرند به هر دو زبان وابسته می‌شود. تبادل فرهنگی بین زبان‌ها امری دوسویه است. کودکی که در مدرسه زبان مادری را یاد گرفته است، فرهنگ و آگاهی‌های تاریخی از طریق وی به مدرسه منتقل شده و جامعه و زبان مشترک هم از طریق کودکان یاد شده به درون آن دسته از خانواده‌ها و جوامعی انتقال می‌یابد که کودکانشان زبان مادری متفاوتی از زبان سراسری دارد. به طور کلی هرگاه حق آموزش به زبان مادری محفوظ باشد، هم زبان مشترک و هم زبان مادری از همدیگر بهره می‌برند.

ترویج زبان مادری در مدرسه، نه تنها باعث رشد کودک می‌شود بلکه انگیزهای است برای یادگیری زبانهای دیگر. با توجه به مطالب مطرح شده این مطلب جای تعجب ندارد:

۱- دوزبانگی باعث رشد مهارت زبانی کودک در مدرسه می‌شود.

۲- مهارت در دو زبان به طور کلی به هم وابسته‌اند و پیشرفت در یکی باعث پیشرفت کودک در زبان دیگر نیز می‌شود.

تجربه کشورهای غربی نشان دهنده آن است که موفقیت تحصیلی کودکان دو زبانه بهتراست، زمانی که مدرسه زبان مادری کودکان را مورد توجه قرار می‌دهد و آموزش را به زبان خود آنها انجام می‌دهد. در مقابل زمانی که از آموزش کودک به زبان مادری جلوگیری می‌شود باعث رشد یک حس منفی در درون کودک شده و پایه‌های یادگیری و شخصیت وی را تضعیف می‌کند.

احتمال از بین رفتن زبان مادری در کودکی بیشتر است، اگر از همان روزهای آغازین تحصیل زبان مادری به کودک آموزش داده نشود احتمال آن می‌رود که زبان مادری خود را فراموش کند و با آن بیگانه شود. اما صرف حرف زدن با زبان مادری نمی‌تواند به کودک در یادگیری زبان کمک کند. زیرا زمانی که زبان آموزش زبانی دیگری است کودک ناچار است شیوه تفکر و احساس خود را بر اساس آن زبان تغییر دهد، این امر نیز کودک را از زبان و فرهنگ خود دور کرده و وی را دچار بحران هویت می‌سازد. در این شرایط زبان مادری و نوع تکلم به آن زبان، بسته به فعال یا منفعل بودن خانواده‌ی کودک تضعیف شده و باعث می‌شود که کم کم کودک نتواند به زبانی غیر از زبان دیگر احساسات و نیازهای خود را منتقل کند.

ممنوع کردن زبان مادری کودک، ممنوع کردن کودک است: هرگاه که پیام مستقیم و غیرمستقیم مدرسه آن باشد که "زبان مادری خود را در خارج از مدرسه قرار دهید" بدین معناست که بخش مهمی از کودک خارج از مدرسه جا گذاشته می‌شود. زمانی که این بخش مهم ممنوع شد، احتمال آنکه که کودک در کلاس به صورتی فعال در امر یادگیری و درس مشارکت کند کم می‌شود. این کار باعث شکاف و نابودی سرمایه و نیروی بخشی عظیمی از فرهنگ جامعه می‌شود.

سیاستهای زبانی جمهوری اسلامی ایران از منظر قانون اساسی ایران

یکی از دشواریهای آموزش به زبان مادری در ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی، مسئله به رسمیت شناختن زبان مادری ملیتهای ایرانی است. ملیتهای غیرفارس و اقلیتهای ملی در ایران دارای جایگاهی قانونی در قانون اساسی ایران نیستند. بنا بر اصل ۱۱۲م قانون اساسی جمهوری اسلامی دین رسمی جمهوری اسلامی، اسلام و مذهب رسمی شیعه دوازده امامی بوده و

این اساس برای همیشه باقی خواهد ماند. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ملیتها و اقلیتهای قومی را به رسمیت نمی‌شناسد اما اقلیتهای مذهبی چون زرتشتی و یهودی و مسیحی را به رسمیت شناخته که تنها دین‌های رسمی شناخته شده کشور هستند (اصل ۱۳).

بنا بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران: زبان فارسی زبان رسمی کل ایران است. زبانهای دیگر تحت عنوان زبانهای محلی و قومی شناخته می‌شوند که در یک چارچوب محدود قابل استفاده‌اند. برای نمونه نمی‌توان به این زبانها نامه‌های رسمی و اسناد موثق را نگاشته و منتشر کرد.

به رسمیت نشناختن زبان مادری در قانون اساسی کشور، مسئله‌ای حقوقی و مانع بزرگی است در راه اجرایی کردن آموزش به زبان مادری. زیرا قانون اساسی ایران چیزی به اسم "زبان مادری" را به رسمیت نشناخته و این امر خود باعث به حاشیه راندن زبان یاد شده در همه سطوح تحصیلی می‌شود. مسئله اصلی در قانون اساسی جمهوری اسلامی در ارتباط با زمان مادری تقسیم زبان‌ها به زبان "رسمی" همانا زبان فارسی و "زبان های محلی" است.

از منظر حاکمان به هر شیوه‌ای که لهجه‌های گوناگون فارسی در طی تاریخ شاهد تغییراتی بوده‌اند زبانهای محلی هم با به کار بردن زبان فارسی می‌توانند کم کم در زبان فارسی حل شوند. این دیدگاه در اصل ۱۵ قانون اساسی قابل مشاهده است. تناقض قوانین جمهوری اسلامی در ضدیت بخشی زیادی از محتوای قوانین آن است. در حالی که در اصول ۱۹، ۲۲، ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی همه ملت ایران در مقابل قانون برابرند و تبعیض ممنوع است در اصول ۱۲ و ۱۵ به وضوح تبعیض در قوانین قابل مشاهده است. غیر از آن قانون "مطبوعات" محدوده بسیار کمی را برای انتشارات به زبانهای محلی برای بحث در مورد مسائل ملی و محلی در نظر گرفته است. از طرفی دیگر دولت ایران با ملحق شدن به چندین معاهده بین‌المللی از جمله معاهده حقوق مدنی و سیاسی، معاهده بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همین‌طور کنوانسیون حقوق کودک که براساس ماده ۹ قانون مدنی ایران، همانند قوانین تصویب شده مجلس شورای اسلامی به حساب می‌آید حق آموزش به زبان مادری را بی چون و چرا به رسمیت شناخته است.

شفاف سازی این تناقضات و حل نمودن آنها نه تنها مسئله جمهوری اسلامی ایران، بلکه چالش آموزش به زبان مادری نیز می‌باشند.

آموزش به زبان مادری در کشورهای چند ملیتی برای نمونه فیلیپین و تجربه‌های آن برای ایران

تنوع و چند فرهنگی زبانی موجود در فیلیپین مصداق آن کشورهایی است که چالشهای فراوانی را در رابطه با سیاست آموزش

و پرورش زبانی دارد. فیلیپین با بیش از ۷۰۰۰ هزار جزیره و ۱۸۰ زبان گوناگون یکی از کشورهای خیلی خاص در جهان از نظر آموزش زبان است. قانون کشور فیلیپین آنچنان فضایی را برای آموزش زبان فراهم نموده است که به کشور خدمت کند. در مدت صد سال اخیر تغییرات فراوانی در سیاستهای آموزش زبان در دولت فیلیپین به وجود آمده است. در سالهای ۱۹۷۴ الی ۱۹۸۷ زبان رسمی آن کشور فیلیپینی و انگلیسی بود. این در حالی بود که قریب به ۸۰٪ ساکنان آنجا زبان فیلیپینی و انگلیسی بلد نبودند. از سال ۲۰۰۹ به بعد وزارت آموزش و پرورش فیلیپین برآن شد که سیاست آموزش و پرورش خود را بر اساس زبان مادری در کشوری چند ملیتی بنا نهد. بر این اساس در دوره ابتدایی تا پایه سوم ابتدایی کودکان به زبان مادری خود آموزش می بینند. بعد از آن از سال ۲۰۱۲ قانون دیگر دولت بر آن شد که کودکان تا سن دوازده سالگی باید به زبان مادری خود تحصیل کنند.

بر اساس این قانون فیلیپین به دوازده منطقه زبانی اصلی تقسیم شد. براساس این قانون معلمان موظف شدند موضوعات درسی را به زبان هر منطقه تدریس کنند. در سال ۲۰۱۳ کنگره فیلیپین قانونی تصویب کرد که طبق آن کودکان از کودکستان تا پایه چهارم ابتدایی فقط باید با زبان مادری خود تحصیل کنند. این تغییرات در نظام آموزش و پرورش فیلیپین بخشی از تغییرات جهانی در راستای حمایت از آموزش و پرورش با زبان مادری در کودکی است.

بسیاری از کشورهای جنوب آسیا نظام تربیتی زبان مادری را اجرا می کنند. این قبیل کشورها عبارتند از کلمبیا، اندونزی، مالزی، تایلند و ویتنام. کشورهای نامبرده فوق برنامه تعلیم و تربیت به زبان مادری را با همکاری سازمانهای مدنی بین‌المللی اجرا می کنند. علیرغم آنکه در این کشورها برخلاف ایران زبانی "رسمی و سرتاسری" در قوانین آنها وجود نداشته و زبان بالادستی هم تعیین نشده است.

کشور فیلیپین تنها کشوردر آسیای شرقی است که سیاست آموزش به زبان مادری را به صورتی قانونی و از طریق نهادهای دولتی به اجرا درآورده است. در نتیجه سیستم آموزش و پرورش فیلیپین را مانند الگویی در منطقه آسیای شرقی می توان در نظر گرفت.

دولت و مجلس فیلیپین بنا به دو تحقیق بنیادی به عمل آمده در رابطه با مزایا و اولویتهای یادگیری زبان مادری برای تربیت و رشد کودکان و جامعه، تحصیل به زبان مادری را تبدیل به بخشی از نظام فکری و تعلیم و تربیتی خود نموده اند. این تحقیقات عبارت بودند از تحقیقات سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۷ در ایالات متحده و تحقیقات گستردهای که در سال ۲۰۱۱ در کشور فیلیپین انجام شد. بنابر تحقیقات به عمل آمده کودکانی که به زبان مادری خود شروع به درس خواندن می کنند در

زندگی دانشگاهی و تحصیلی خود موفق تر از آن دسته از کودکانی هستند که به زبان دوم یا زبان سوم شروع به تحصیل می‌کنند. همچنین تحقیقات نشان دهنده آن است که اگر در ابتدا کودک زبان مادری خود را به خوبی یاد گرفته باشد یادگیری زبان دوم و سوم برای او خیلی آسانتر خواهد بود.

از طرف دیگر تحقیقات یاد شده مشخص کرد، که بیشترین سنگینی تحصیل و آموزش برای کودکان تا پایه ششم ابتدایی است که باید به زبان مادری باشد و همه دروس باید در راستای آموزش آن زبان باشد. به طور کلی یافته‌هایی که سبب تصویب قانون آموزش به زبان مادری در کشور فیلیپین شد عبارت بودند از:

۱- یادگیری دانش آموز به زبان مادری سریعتر است.

۲- کودکان که خواندن و نوشتن زبان مادری خود را یاد گرفته اند سریعتر خواندن و نوشتن زبانهای دوم و سوم را یاد گرفته‌اند.

در رابطه با رشد شناختی کودکان آن دسته از کودکانی که به زبان مادری خود تحصیلات را آغاز نموده‌اند رشد شناختی خود را زودتر طی می‌کنند.

از سال ۲۰۱۲ آموزش به زبان مادری در کشور فیلیپین به منظور دستیابی به اهداف زیر اجرا شد:

رشد زبانی به منظور فراهم آوردن نظام تعلیم و تربیتی نیرومند برای موفقیت دانش آموزش و یادگیری مادام العمر.

رشد شناختی کودک به منظور پرورش تفکر سطح بالا در دانش آموزان

کمک به رشد آکادمیک و علمی دانش آموزان تا بتوانند در همه سطوح با دیگر کشورهای پیشرفته رقابت کنند.

رشد آگاهی و فهم فرهنگی و روشنفکری تا دانش آموزان سرمایه‌های معنوی و فرهنگی خود را شناخته و گسترش دهند.

نتیجه گیری

سیاست آموزش و پرورش ایران در راستای ایدئولوژی و استراتژی دولت مرکزی بر مبنای یک زبان، یک ملت و یک فرهنگ

نمودن کشور ایران بوده است.

این سیاست از زمان حکومت پهلوی آغاز شده و بعد از تاسیس جمهوری اسلامی ایران به صورتی گسترده ادامه یافته است.

آنچنان که در الگوی فیلیپینی و آسیای شرقی مشاهده می‌شود زبان مادری اساس رشد اجتماعی، فرهنگی و ثبات کشور است. ویژگیهای جغرافیایی ایران عبارت است از چند ملت و چند دین مختلف که در طول تاریخ هیچ زبانی نتوانسته است تا ابد تبدیل به زبان مشترک مطلوب ساکنان جغرافیای سیاسی آن کشور شود. به همین دلیل در طراحی نظام آموزشی کشور باید ساختار اجتماعی، ملی و فرهنگی کشور و زبان مادری مد نظر قرار گیرد یا حداقل آموزش چند زبانه تبدیل به سرآغازی برای طراحی نظام آموزشی جدید در کشور شود.

هیچ داستان بسته و ایزوله شده‌ای به تنهایی نمی‌تواند تا ابد ابر سیاه بر دنیای کودکان تحمیل کند هر چند که برخاسته از افسانه‌های کهن باشد. همیشه تاریخ ماقبل افسانه‌ها نیز وجود دارند که این ابرها را کنار زده و آنگاه در بدترین شرایط خود زبان و ملت‌های تشکیل دهنده ایران را در تقابل با هم قرار داده و دیوار همه افسانه‌ها فرو می‌ریزند.

منابع:

Ramirez, J. D., Yuen, S. D., & Ramey, D. R. (1991). Longitudinal study of structured English immersion strategy, early-exit and late-exit transitional bilingual education programs for language-minority children. Final report to the U.S. Department of Education. San Mateo, CA: Aguirre International

Thomas, W. P., & Collier, V. P. (1997). A national study of school effectiveness for language minority students' long-term academic achievement. George Mason University, CREDE (Center for Research on Education, Diversity & Excellence). Retrieved November 22, 2010, from www.usc.edu

Walter, S., & Dekker, D. (2011). Mother tongue instruction in Lubuagan: A case study from the Philippines. International Review of Education, 57(5-6), 667-683.

تراژدی بینش‌ها یا تعمیر گزینش‌ها و کشمکش دموکراسی



سه‌یوان احمدی

اصولا نادرست است که حکومت به جای آن که تابع قانون باشد، در حیطه‌ی اقتدار شخص یا اشخاص در آید، زیرا هر شخصی گرفتار هوس‌ها و سوداهایی است که روان آدمیزاد از آن گریزی ندارد، ولی گیریم که قانون در جامعه حکومت کند، اما دارای روحیه‌ی الیگارش‌ی یا دموکراسی باشد در آن صورت چه توفیری خواهد کرد و چه گرهی از کار ما خواهد گشود.

ارسطو

به درازای زمان و در نگرشی مدرن به روند و پروسه «دموکراسی» و «دموکراسی‌زاسیون» تدریجا دو معنای متمایز مشهود است که اجتماعات به خود دیده است و چنین ترقی و پیشرفتی یافته است که دموکراسی در معنای محدودتر و کمینه‌گرایانه‌ترش حاکی از یک نظام حکومتی است که در آن، قدرت در دست صاحب منصبانی است که با انتخابات آزاد برگزیده شده‌اند. در رویه‌ی کنالیزه کردن و نمو سیاسی دموکراسی باید به سطح بالاتری از تفهیم تفاسیر پرداخت که در این مبحث گنجانده نمی‌شود. دموکراسی در این مفهوم را «قانون‌مداری» خواهیم (constitutionalism) خواند و این آبدیت از جانب اندیشه‌های اندیشمندان سیاسی معناداری مشخصی به خود گرفته است، اما دموکراسی در مفهوم گسترده‌ترش

حاکمی از یک آرمان اجتماعی است، یعنی تساوی فرصتها و برابری در برخورداری از امکانات است. دموکراسی در این معنی دوم نشان‌گر جامعه‌ای است که در آن، همه از فرصت‌های همسانی در زندگی برخوردار شده، و هیچ‌کس از این بابت که در خانواده‌ی فقیری به دنیا آمده، یا از اعقاب بردگان است، یا زن است، و یا همجنس‌خواه است، رنج و دردی نخواهد دید. یعنی به وضوح مشخص است که حقوق سوسیالیستی تعریفی در حقوق هر فردیت و انسانی، خود دموکراسی را در مفهوم سازی آن یاری می‌دهد و خروجی به «مساوات‌طلبی (egalitarianism)» گذاری معنادار و مدرن می‌کند.

اعتقاد به دموکراسی جای بسی تعجباً‌آفرینی تازه‌ای نیست و نیز کسانی که قطعاً به اصولیات بنیادین دموکراسی معتقدند به آفرینش دموکراسی مدرن تمایل نشان می‌دهند تا تعاریفی که تا حدودی عقیم مانده‌اند و بازتعاریفی را در سرلوحه بینش و عملکرد خود قرار می‌دهند که به آزادی و دادپرووری همزمان و منطبق ختم می‌شود به این منظور واقع که به حکومت قانون‌مدارانه معتقدند که حقوق دیگری در سایه آزادی فردی پایمال نگردد و آنان، به این دلیل معتقدند، که آماده‌اند نتیجه‌ی انتخابات را هرچه باشد بپذیرند. چه با رأی اکثریت در راستای انتخاب کاندیدای مورد نظر و یا بالعکس یعنی فی‌المنفاه نمی‌خواهند به اصلاح و ترمیم قانون پردازند که حقوق اقلیتها نیز محفوظ بماند بلکه آنان در این فکر هستند که اگر کاندیدای مورد نظر در انتخابات به آراء لازمه دست نیابد با ریختن به خیابان‌ها مانع از به قدرت رسیدن وی شوند.

این نکته را باید لحاظ کرد که چرا نمی‌خواهند به تعمیرات بنیادین قوانین دموکراتیک پردازند و در این خصوص می‌توان به بسیاری از بسیارها اشاره داشت اما ممکن است چپ‌ها و جمهوری‌خواهان و رادیکالیستها با به راه انداختن انقلاب یا تن دادن به یک کودتای نظامی ترجیح دهند که با جابجایی قدرت و ایجاد و استقرار دموکراسی نوین به رویکرد دموکراسی معنایی پراکتیک‌وار بدهند که در خدمت به فکریت خود باشند و در جهت معکوس مکملی آن نیز فکریت در خدمت دموکراسی باشد. دموکرات‌های دست‌چپی هم به اندازه‌ی جمهوری‌خواهان دست‌راستی به حراست از قانون اساسی پایبندند اما با موازین و باز تعاریف جدیدی نمی‌توانند کنار بیایند و به بازگشت به تغییر قوانین اهتمام بورزند در این میانه از هیاهوی سیاسی در فراکسیونها و لابیگریهای و بستر بیمار کمبود دموکراسی انواع فساد سر بر می‌آورد، و همان تعاریف و باز تعاریف پوششی و فرمایشی که نمایانگر رویه‌ی ایجاد نا فرمانی مدنی است مانور می‌دهند به این مفهوم که جایی در خود قانون برای اصلاح قانون همچون دری نیمه باز است که به ظاهر راه ورود آزادیها و قوانین باز است اما در صورت لزوم و نیاز، خود قانون ضامن متعین‌کننده‌گی خودش هم نیست و آنرا به جای نقد و سخت‌نقض به ممانعت می‌کشاند به غیر از شرایط و اوضاع و احوالات نامطلوب اقتصادی و گاه‌ها مختص به آنچه از (مدغمه‌ی مدرنیت بستر) دموکراسی در هر قالب نگرینستی چه پیشفرض چه پیشتاز و چه باز نگه داشت باید به ساحت انسانی و قوانین حقوق بشری و سر حد آزادیهای

انسانی با دید احترام گذارده شونده مسیر استعلایی رشد را خاطر نشان کند و گرنه جایی برای دیکتاتوری الیگارش و یا بستری برای توتالیتریزم پلیگارش خواهد بود که هر دو سویه استبداد جامعه را به پولاریست و جمود فکری خود خوانده می‌کشند و در مشکلات مختلف و پیچیده ی آن قرار داده و مغروق می سازد.

در این صورت هیچ تفکر خردورزانه و یا دیدگاه مکتبی و روشمندی سیاسی کارساز و کارگر نخواهد بود بدینگونه به دیکتاتوری دموکراسی ورود می کنیم، در مقابل در ادبیات سیاسی متون چپ از آنچه که به سیستم پروتاری چون ایده نگریسه شد رسیدن به کرسی را به بورژوازی با خلعت نوین سوق می‌دهد آنهم اتهامی بصورت و شیوه ی ترکیبی آلترناتیویته از لیبرال و آنارکوها و سوسیالیستیته ی کاپیتال دموکراسی در ساختاری که خودش توضیحی برای تشریح از خود ندارد و یا محتملا ملاک اکثریت پلورال ممکن است شعور سیاسی در خور نداشته باشند ارجح باشد در ضدیت با دموکراسی و همسو با گرایشهای کمونیستی (اریستوکراسی) به مثابه لطمه و تمامیت خواهی.

ما می دانیم و شما نه، روند به ظاهر تغییرناپذیری به فرمسیون اجتماع و حکومت وارد کند که قابل جبران نخواهد بود و تخطی از دموکراسی را دقیقاً ثبت می کند. در این صورت آیا ترکیب مدرنتری باید اتخاذ کرد یا اتخاذوارگی را در بستر اجتماعت باید جایز دانست و به تعمیر دموکراسی و قوانینش بنا به خواست و اراده مردم برخواست و یا پیشنهاد سوم بنا به منظور و لحاظ کردن ترکیب مدرن دموکراسی، پاندمی جهانشمولتری را با خوددکترینی همگان در ساختار و سیستمهای حکومتی و دولتی و مردمی در سطوح گوناگون جوامع را به اشتراک گذاشت که البته باید آپدیت سازی و هماهنگ سازیهای همگون درحدی نیز برایش چفت و بست شود که همان در نیمه باز نیز از جا کنده نشود زیرا یقیناً ورژنهای مختلفی از دیکتاتوری و دموکراسیهای بیمار متولد خواهند شد که هیچکدام دموکراسی نیست و همگونی و ناهمگونی قابل تعمیمی به غیر را هم ندارد و ماهیت و ذاتی منحصر به اجتماع را مفهوم می کنند، یعنی حد فاصل بین حقیقت و واقعیت در هر نظام اجتماعی و اقتدار سیاسی، عضو قانون و عدم آن است، البته نفس قانون میزان و قیاس نهایی نیست بلکه قانونی محک و ظرف است که بر اساس فضیلت، شایسته سالاری و نخبه‌گرایی، اختیار و عدالت و دادپرووری و رعایت تمامی قوانین حقوق بشری سازمان یافته باشد و حاکمیت به این شاخصها معیاری نزدیکتر باشد.

چنین خصوصیتی بر تعهد لازمه برای ایجاد و وضع قوانین مؤثر بر نمی آید چون متاثر از بر ساخت منفعل طلبی حکومتی است به این توضیح که انفعال جناحی و فردی توامان راه ورود دموکراسی را بر ریز سطوح اجتماع نخواهد داد و با سیاست ورزیهای دیکتاتوری مدلاسیون دموکراسی عقیم تر از پیش خواهد ماند، رویه ی سنتز با توقف سازی و مفهوم نساختن و پی نریختن نوین تصویب قوانین لازمه به چالش نقد و فیکساتوری کشانده نمی شود و به نقل از هانس هرمان: دموکراسی

فصل بهار - ۱۴۰۳

خدایی است که شکست خورد منتج می شود که نهایتا منجر به مرگ حقوق سوسیالیستی و آزادی دموکراسی و اندیشه های مردم سالارانه خواهد انجامید.

منابع:

- استفاده از منابع اقتباسی است
- مانیفست دموکراسی از قیصر خسروان
 - دموکراسی از ملوین یوروفسکی
 - اولویت دموکراسی بر فلسفه از ریچارد رورتنی
 - مقالات و پژوهشهای پراکنده و دانسته های شخصی

۷ فروردین ۱۴۰۳

فساد سیاسی



د. آویسا رضایی

"قدرت فساد می آورد و قدرت مطلق، فساد مطلق".

جان امریک ادوارد دالبرگ اکتون

در این مقاله موضوعی که این روزها بیش از هر زمان دیگری به چشم می آید را مورد پرسش قرار می دهیم، بحث در مورد فساد، علی الخصوص فساد سیاسی.

فساد سیاسی چالشهای بزرگی را برای جوامع ایجاد میکند، اما پیش از بررسی چالشها و یافتن راهکارهای چاره ساز باید با انواع فساد سیاسی آشنا بشویم: هرگونه بدبینی، بی انصافی، سوءاستفاده از قدرت و موقعیتهای سیاسی توسط افراد یا گروههای سیاسی را میتوان فساد سیاسی اطلاق کرد. فساد سیاسی شامل رشوه، نفوذ، محافظه کاری و تبانی در تصمیم گیریهای سیاسی میشود.

- رشوه؛ معمولاً به پرداخت یا دریافت وجه یا هدایای غیر از روال معمول و غیرقانونی برای تحریف تصمیمات سیاسی گفته میشود. رشوه میتواند به صورت مالی یا غیرمالی باشد. رشوه مالی شامل پرداخت و دریافت پول یا هدایای گرانبها برای تحریف تصمیمات سیاسی است. رشوه غیرمالی ممکن است شامل ارائه خدمات یا امکانات ویژه به افراد مختلف با هدف تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی باشد. امتیاز دادن نیز به تبادل رأی یا حمایت سیاسی در مقابل خدمات یا منافع شخصی گفته می‌شود که معمول در فرآیند انتخابات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی رخ می‌دهد.

- نفوذ؛ به تلاش برای تحت تأثیر قراردادن سیاستمداران و تصمیم‌گیران و صاحب‌نظران توسط فردی دارای اعتبار و یا صاحب مقام، گفته میشود.

- محافظه‌کاری؛ پنهان‌کردن اطلاعات یا جلوگیری از افشای فساد بارزترین نوع منفی حمایت پنهان از فساد است. محافظه‌کاری و جلوگیری از افشای فساد سیاسی معمولاً شامل فعالیت‌هایی مانند تلاش برای پنهان کردن اطلاعات یا اثرگذاری بر رسانه‌ها و سازمانهای نظارتی برای جلوگیری از افشای فساد است. این رفتارها ممکن است باعث نقض شفافیت و حاکمیت قانون شود. و به تضعیف اعتماد عمومی به نظام سیاسی منجر شود.

- تبانی؛ به همکاری بین افراد یا گروه‌ها برای اجرای انواع فساد سیاسی گفته میشود.

حال سوال مهم اینجاست: فساد سیاسی چه چالش‌هایی را میتواند در جامعه مدنی به وجود بیاورد؟

فساد سیاسی باعث از بین رفتن اعتماد عمومی، تبعیض در تصمیم‌گیری‌ها، افزایش نابرابری و ضعف نظام اجتماعی شود. تضعیف اعتماد عمومی نیز میتواند منجر به بی‌ثباتی سازمانی شود زیرا اعتماد عمومی پایه‌ای برای هر سازمان و نظام سیاسی است. وقوع فساد سیاسی و تلاش برای پنهان کردن آن میتواند باعث کاهش اعتماد مردم به نظام سیاسی و سازمان‌های مربوطه شود که در نتیجه موجب بحران‌ها و نارضایتی‌های بیشتر در جامعه می‌شود.

بی‌انصافی سیاسی، نقض اصول عدالت و برابری در تصمیم‌گیری‌ها و فرایندهای سیاسی است و عملاً تبدیل یک سیستم مدیریتی از دموکرات به دیکتاتور.

خویشاوند سالاری نیز در معطل فساد سیاسی یک نوع از انواع دسته بازی و تیم‌سازی است که تأثیر مستقیم و غیر مستقیم

بر جو جامعه مدنی دارد. خویشاوند سالاری می‌تواند باعث تضعیف اعتماد عمومی، تبعیض در انتخابات و تصمیم‌گیری‌ها، و کاهش شفافیت و حسابرسی در فرآیندهای سیاسی شود.

دسته بازی و تیم‌سازی نیز موجبات عدم رقابت سالم را فراهم می‌آورد با توجه به در نظر گرفتن اصل تخریب‌گری رقیب مقابل فضای روانی ناسالم و تهمت و افترا و عدم ثبات روانی و اخلاقی بر طرفین رقابت حاکم است. عدم رقابت سالم می‌تواند باعث تثبیت فساد و توسعه شبکه‌های فسادآمیز در ساختارهای سیاسی شود. به عنوان مثال:

بررسی فساد سیاسی در یک سازمان ممکن است شامل بررسی اعتبار و شفافیت مالی، روش‌های انتخاباتی، رفتارهای نمایندگان و همچنین روابط نزدیک با منافع خصوصی باشد.

برای درمان دسته‌بازی و فرقه‌گرایی در یک سازمان، می‌توان از افزایش شفافیت و حسابرسی درون سازمانی، تقویت دموکراسی داخلی، ارتقاء آموزش سیاسی و اصلاح ساختارهای حزبی و شایسته سالاری استفاده کرد.

فساد در دموکراسی و حکومتداری

فساد در دموکراسی ممکن است به عنوان نقض اصول عدالت و شفافیت در فرآیندهای سیاسی تعبیر شود، در حالی که فساد در حکومتداری به معنای سوءاستفاده از قدرت و منابع دولتی برای منافع شخصی است.

با وجود فساد سیاسی، نهادهای دموکراتیک در طول زمان عملکرد خود را از دست می‌دهند. در نتیجه فساد دولتی گروه‌های فشار و مصلحتی رشد می‌کنند و این می‌تواند منجر به کاهش اعتماد عمومی و تضعیف حاکمیت قانون در جامعه شود.

آسوده بخواب، جناب پیشوا! کوردستان بیدار است



رضا دانشجو

روایت اول

پیشوا در نامحکمه پهلوی در حال بیان واقعیات انکارناپذیر جمهوری است. او برای تاریخ سخن می گوید نه برای دادگاه! برای کسی که آگاهانه به پیشواز مرگ رفته است تلاش برای زنده ماندن بی معنی است. پیشوا بهتر از هر کسی دیگری می دانست حکم اعدام او همان روز که در چهارچراغ جمهوری کوردستان را اعلام کرد صادر شده بود. ماندن پیشوا و تسلیم شدن، تلاش برای نجات زندگی اش نبود، تلاش برای جلوگیری از قتل عام مردمش و زنده ماندن نهال ناسیونالیسم کوردی بود که خود ایشان کاشته بود. نهالی که عمری کمتر از یک سال داشت و هجوم باد و باران می توانست پایان عمرش باشد. می گویند قشون دولتی هنوز دروازه تهران را به قصد سرکوب جمهوری آذربایجان ترک نکرده بودند که جعفر پیشه وری به شوروی پناهنده شد! وقتی نزدیکان پیشوا از او خواستند که او نیز به دامان اجنبی پناه ببرد، او با عصبانیت پاسخ داد: "هرگز می خواهد جانش را بردارد و برود، او هرگز مردمش را تنها نخواهد گذاشت." پیشوا انتخابش

ماندن بود. این مسیر پیشوا بود رویاهای او با تاسیس جمهوری کوردستان تازه آغاز شده بود پیشوا اهداف بسیار بزرگتری داشت او از همان آغاز می دانست که به چه سرنوشتی ممکن است دچار شود. دختر پیشوا تعریف می کند: " گاهی اوقات مادرم نگران از آینده خود و فرزندانش به پدر اعتراض می کرد که بعد از تو تکلیف این بچه های معصوم چه می شود؟ پیشوا جواب می داد: انتظار نداشته باش به خاطر بچه هایم ، به مردمم پشت کنم!" باغبان صبوری که بدون ترس از آفت و سرما و یخبندان ، معتقد به کارش ، منتظر به بارنشستن نهالی که خود کاشته است. رمز ماندگاری پیشوا همین باور و اعتقاد به خود و آرمان‌هایش بود. رفتن معنی اش بی اعتنایی به باورهایش بود. بی شک اگر پیشوا در کوردستان نمانده بود و پناهنده می شد نه نامی از او در میان کوردها می ماند و نه چیزی از ناسیونالیسم کوردی. پیشوا یک نقطه عطف تاریخی در مسیر ملی گرایی در کوردستان ایجاد کرد. تاسیس حزب و عبور از موانع دست و پاگیر عشیره گرایی ، تاسیس روزنامه و اتحادیه زنان گامی بلند در جهت نوسازی تفکرات رایج در کوردستان بود. نکته جالب در مورد پیشوا، احترام او به باورهای اعتقادی مردم در کنار جدایی دین از سیاست بود که باعث شد بر خلاف ادعاهای واهی فاشیسم فارسی، کوچکترین شباهتی به یک جمهوری کمونیستی نداشته باشد. روزی که پیشوا را در چهارچراغ دار زدند به تنها چیزی که فکر نمی کرد خودش بود! پیشوا آرام بود چون مردمش در امان بودند و مطمئن بود هیچ چیز به عقب بر نمی گردد و این مسیر رهایی بخش که او آغاز کرده بود به سر منزل مقصود خواهد رسید فقط باید صبور بود.

روایت دوم

پدر شهید کومار درافتاده از شهیدان انقلاب ژینا در حالیکه داغ فرزند شهیدش دل هر انسان آزاده ای را به درد می آورد، صبورتر از همیشه، با عزمی راسخ می گوید او اسم فرزندش را به احترام روز تولدش ۲۵ مردادماه، سالگرد تاسیس حزب دمکرات، کومار گذاشته است تا ادامه دهنده راه جمهوری کوردستان باشد. حیرت انگیز است! نزدیک هشتاد سال بعد از اعلام جمهوری کوردستان و اعدام پیشوا، حالا پدری بزرگترین سرمایه زندگی اش، فرزند رشیدش را فدایی راه پیشوا می داند و امانتی که باید به صاحبش می رسید!

پدر شهید فریدون احمدی در سقز بدون اینکه از کسی گلایه کند خودش در حال حفر قبر پسر دل‌بندش است . او به جای گریه و زاری از لزوم اتحاد و ادامه مبارزه سخن می گوید از اینکه همه مردم باید کمک کنند تا این ناراستی و کهنگی باقی نماند، او توصیه می کند جوانان را تنها نگذاریم همراهی شان کنیم باید در کنار جوانان بود باید این مسیر به انتها برسد!

شهید شه‌ریار محمدی در کنار جسد بی جان شهید محمد حسن زاده نشسته است او بی قرار رفیق شهیدش ، تنها راه و گزینه ممکن را ادامه مبارزه و مقاومت می داند. شه‌ریار رفیقش را هرگز تنها نگذاشته و نخواهد گذشت . او یقین دارد برای رسیدن به آزادی باید بهایش را داد رسیدن به آزادی بدون مقاومت و شهادت امکان پذیر نیست.

روایت سوم

نوروز و کوردستان دوستان همیشگی هستند. نوروز عاشق کوردستان است و کوردها عاشق نوروز ، هیچکس مثل کوردها حرمت نوروز را نگه نمی دارد و برای آمدنش لحظه شماری نمی کند. کوردها سال هاست که منتظر یک رویداد مهم در نوروز هستند. آنها انتظار نوروز رهایی را می کشند نوروز بدون اشغالگر کوردستان سرزمین شور و ترانه است و جوانان کورد با فرا رسیدن نوروز دست در دست هم در سراسر این جغرافیای دریند سرود رهایی می خوانند. برای کوردها هه لپرکی داستان متفاوتی دارد، چیزی فراتر از یک رقص است یک نماد و نشانه است. می توان کتابی در چند صد صفحه درباره چرایی و چرایی حرکاتش نوشت. نوروز و هه لپرکی شناسنامه کورد و کوردستان هستند. هر جا که نوروز گرامی داشته می شود هر جا که هه لپرکی هست کوردها آنجا حضور دارند یا زمانی آنجا زیسته اند. با تمامی این اوصاف باید گفت، نوروز امسال بسیار متفاوت است، گویی روح تازه ای در کالبدش دمیده شده است. همه چیز بوی تازگی می دهد. این بار دستمالی چوپی در دست خانواده های سرافراز شهداست همه باید حرکت های خود را با آنها هماهنگ کنند. مشعل اکنون در دست کسانی است که بهتر از همه راه را می شناسند و از پرتگاهها باخبرند. آنها می دانند برای عبور از تاریکی و رسیدن به روشنایی چه باید کرد. این حجم از اراده و باور حیرت انگیز است ! داغ در دل ، اما صبور و استوار در مسیر رسیدن به مقصود و هدف.

از بهار تا بهار

نهالی که پیشوای فقید نزدیک به هشتاد سال پیش با ایمان و باور به آرمان‌هایش و اطمینان از آینده و رهایی مردم کورد کاشت، اکنون به درختی تنومند تبدیل شده است. درختی که ریشه‌هایش به پهنای جغرافیای دریند کوردستان از آگری تا دالاهو گسترده است. درختی که با خون پاک هزاران شهید کوردستان آبیاری شده است. کسانی که سالهاست در فکر قطع این درخت تنومند هستند، اکنون بیش از هر زمان دیگری دریافته اند که قطع کردن این درخت تنومند با این ریشه های گسترده کار آنها نیست. در سایه حرکت بزرگی که پیشوا آغاز کرد نه تنها نهال آزادی کوردستان به درخت تنومندی تبدیل شد، بلکه به برکت تعالیم او اکنون باغبانانی صبور و دلسوز در همه جای کوردستان حضور دارند که با باوری عمیق و ایمانی راسخ آماده هرگونه جانفشانی در مسیر رسیدن به آزادی هستند. شجاعت و خودباوری در جغرافیای کوردستان

فصل بهار - ۱۴۰۳

به طرز باورنکردنی تکثیر شده است، اکنون پدران و مادران کردستان، شاگردان مکتب پیشوا، میدانداران نوروز و رهبران پیشرو حرکت آزادی بخش مردم شرق هستند.

در سالگرد آسمانی شدن پیشوای دلها، مردم به دیدار لاله های آرمیده در خاک می روند و با پیشکش کردن شاخه ای گل با آرمانهایشان تجدید میثاق می کنند.

آسوده بخواب، جناب پیشوا! پس از رفتنت، مردم سرزمینت لحظه ای به راستی و درستی مسیر انتخاب شده تو شک نکرده و ادامه دهنده آرمانهایت بودند. نگران سرانجام جمهوری نباش، جناب پیشوا! جمهوری کردستان هنوز زنده است، زنده تر از همیشه در دل میلیون ها کورد در سراسر این جغرافیای دربند در حال تبیدن است. شکوفاتر و پررونق تر از همیشه! زنان کورد مشعل داران نهضت آزادی شرق شده اند رویاهایتان در حال تعبیر شدن است اکنون زنان کورد الهام بخش هستند و نوید آزادی می دهند.

آسوده بخواب، جناب پیشوا! کردستان در مسیر تعالیم شما حرکت می کند کردستان بیدار بیدار است.

۱۶ فروردین ۱۴۰۳

"سکولاریسم: تاریخ، چالش‌ها، و پیشرفت در مدرنیته"



فواد محمودی

مقدمه: خطرات سکولاریسم بدون دانش

در دنیایی که از جدایی دین و دولت حمایت می‌شود، مفهوم سکولاریسم اغلب به اشتباه درک می‌شود و به اشتباه به کار می‌رود. این مقاله به بررسی تفاوت‌های ظریف «سکولاریسم بدون معرفت» یا سکولاریسم بدون دانش می‌پردازد و به بررسی دام‌های بالقوه آن و اهمیت پرورش تفاهم در جوامع سکولار می‌پردازد.

۱- درک سکولاریسم و تکامل آن

سکولاریسم در هسته خود بر جدایی نهادهای مذهبی از امور حکومتی تأکید دارد. هدف آن ایجاد جامعه‌ای است که در آن افراد آزاد باشند تا عقاید خود را بدون دخالت دولت عملی کنند.

در بررسی پیچیدگی‌های سکولاریسم در ایران و کوردستان به مفهومی پرداخته می‌شود که گسترش جهان را به شکل گسترده‌ای تحت تأثیر قرار داده است.

سکولاریسم یک مفهوم فلسفی و اجتماعی است که از تفکرات مذهبی و دینی جدا می‌شود و اصول غیردینی را به عنوان مبنای تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی می‌پذیرد. در نظام سکولار، دین از حوزه‌های دولتی و سیاست جدا می‌شود و تصمیم‌گیری‌ها بر اساس قوانینی استوار بر اصول دموکراتیک، علمی و حقوق بشر انجام می‌شود.

این مفهوم نه تنها به جدا کردن دین از دولت بلکه به احترام به آزادیهای فردی، تفکرات متنوع، و عدالت اجتماعی نیز می‌پردازد. سکولاریسم به عنوان یک اصل اساسی در جوامع مدرن و دموکراتیک مطرح می‌شود و درک آن به نقش مهمی در تداوم فرهنگی و ساختارهای اجتماعی دارد.

۲- زمینه تاریخی سکولاریسم:

رديابی ریشه های سکولاریسم، تکامل آن را در طول زمان، تحت تأثیر تغییرات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آشکار می‌کند. درک این زمینه تاریخی برای درک ماهیت سکولاریسم بسیار مهم است.

تاریخ درک سکولاریسم در ایران به دوره‌های مختلف تاریخی باز می‌گردد. ابتدا باید به نخستین تجربیات تأثیرگذار سکولاریسم در ایران اشاره کرد.

در قرن نوزدهم، با آغاز تعاملات با اروپا و ورود ایده‌ها و اصول نوین، مفهوم سکولاریسم در جامعه ایران به وجود آمد.

پس از انقلاب مشروطیت و تشکیل دولت مشروطه در اواخر قرن نوزدهم، مفاهیم سکولاریسم به عنوان بخشی از تلاش‌های مدرنیزاسیون و تحول در ساختارهای اجتماعی و سیاسی مورد بررسی قرار گرفت. هرچند که این تجربه تا حد زیادی محدود به حوزه‌های اداری و قانونی بود، اما ایده‌ها و اصول سکولاریسم در این دوران در جامعه ایران تداوم یافت.

پس از پایان دوره مشروطه، با تشکیل دولت پهلوی در دهه ۱۹۲۰ و تلاش‌های شاپور اکتسابی برای تحولات مدرنیزه و سکولاریزاسیون، درک سکولاریسم در ایران به شدت تأثیرپذیر شد.

اما با پیچیده شدن اوضاع سیاسی و اجتماعی، در بعضی مقاطع این درک مورد انتقاد و اختلاف قرار گرفته و تا دوره‌های بعدی تاریخ ایران، نقدها و تفاوت‌های زیادی به وجود آمد.

در تاریخ کوردستان ایران، درک سکولاریسم به ویژه پس از انقلاب ملت‌های ایران در سال ۱۳۵۷، تأثیرگذارتر شد.

با پیدایش حوادث سیاسی و اجتماعی، برخی از افراد و گروه‌ها در کوردستان به تأکید بر اصول سکولاریسم پرداختند به منظور حفظ هویت ملی و فرهنگی خود

تاریخچه درک سکولاریسم در این منطقه با توجه به رویدادهای سیاسی و تحولات جامعه، به تدریج شکل گرفته است.

این درک نه تنها به تأثیرات داخلی، بلکه به تبادلات فرهنگی و سیاسی با سایر ناحیه‌ها و جوامع مجاور نیز وابسته است

۲- خطرات نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی و تاریخی:

یکی از خطرات عمده، گرایش به نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی و تاریخی است که منجر به شکلی منفک از سکولاریسم می‌شود که میلیه غنی تجربه بشری را نادیده می‌گیرد

زمینه‌های فرهنگی و تاریخی نقش مهمی در شکل‌دهی به هویت و ارزش‌های یک جامعه دارند. اگر این زمینه‌ها نادیده گرفته شوند، افراد ممکن است از ریشه‌ها و مفاهیم فرهنگی و تاریخی جدا شوند. این منجر به ایجاد یک سکولاریسم ناشی از انزوا فرهنگی شده و از میراث تجربه بشری کاسته می‌شود.

با نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی، ارتباط اجتماعی ضعیفتر می‌شود و جامعه ممکن است در مسی‌هایی که به فرهنگ و تاریخ آن مرتبط نیستند، هدایت شود. این ممکن است به از دست دادن هویت فردی و جمعی، ارتقاء تفرقه و کاهش همبستگی منتهی شود.

۴- سکولاریسم و تأثیر بر ارتباط و همدلی انسانی:

سکولاریسم منفصل می‌تواند منجر به فقدان همدلی و درک بین افراد با عقاید مختلف شود که مانع از پتانسیل ارتباط

انسانی معنادار می‌شود.

سکولاریسم منفصل می‌تواند اثرات منفی بر ارتباطات انسانی داشته باشد.

زمانی که افراد به طور کامل از ابعاد فرهنگی و مذهبی چشم‌پوشی می‌کنند، احتمال برهم‌خورد و نداشتن درک از دیگران با عقاید مختلف افزایش می‌یابد. این ممکن است به کاهش همدلی و ارتباطات معنادار بین افراد باشد.

همچنین، فقدان ارتباط با ارزش‌های فرهنگی مشترک می‌تواند به کاهش همبستگی اجتماعی و افزایش احتمال تفرقه منجر شود. درک ناکافی از زمینه‌های فرهنگی و مذهبی می‌تواند به عدم احترام به تفاوت‌ها و به هم پیوستگی مختلفی که این تفاوت‌ها به همراه دارند، منجر کند.

۵- سکولاریسم و ظهور جزم‌گرایی

چگونه سکولاریسم می‌تواند به جزم‌گرایی تبدیل شود:

از قضا، سکولاریسم کنترل نشده می‌تواند به یک ایدئولوژی سفت و سخت تبدیل شود، که منعکس‌کننده دگماتیسمی است که در جنبش‌های مذهبی افراطی دیده می‌شود.

سکولاریسم، در صورت کنترل نشده، ممکن است به جزم‌گرایی تبدیل شود زیرا در این حالت، آنچه ابتدا به عنوان تفکر جداگانه از مذهب و تداخل دین با دولت شروع شده است، به یک ایدئولوژی سفت و سخت تبدیل می‌شود. این ممکن است منجر به عدم توجه به حقوق و آزادی‌های افراد شود و جوانب دیگری از تفکر و زندگی را نادیده بگیرد.

در نتیجه، مانند جنبش‌های مذهبی افراطی، سکولاریسم نیز می‌تواند به جزم‌گرایی منتهی شود که ممکن است باعث سرکوب نظرات مختلف، کاهش تعامل فرهنگی و اجتماعی، و تضییع ارزش‌های حقوقی و انسانی شود.

در برخی جوامع گذشته و حال، سکولاریسم نادیده گرفته و به جزم‌گرایی تبدیل شده است.

یک نمونه مشهور این اتفاق در دوران شوروی سابق قرار دارد، که سکولاریسم اولیه باعث جلب قدرت به دستورهای حزب کمونیست شد و از آزادی ادیان و اعتقادات مذهبی کاسته شد.

در خاورمیانه، برخی کشورها تجربه‌هایی مختلف با سکولاریسم و تأثیرات آن داشته‌اند. این تجربیات به میزانی متفاوت بوده و نمونه‌هایی از جزم‌گرایی نیز وجود داشته‌اند. برخی از کشورها که در این زمینه تأثیرگذار بوده‌اند عبارتند از:

- ترکیه: با ورود به دوران جمهوری، سکولاریسم به عنوان یکی از اصول اساسی تعریف شد. که به مسلمانان آن کشور بیش از حد فشار آورده بود

اما در دهه‌های اخیر، تغییراتی در جهت نادیده گرفتن سکولاریسم در برخی ابعاد دیده شده است.

- ایران: رویداد کشف حجاب توسط رضا شاه پهلوی، که با نام "کشف حجاب" شناخته می‌شود، رخ داد. این رویداد بخشی از سیاست‌های مدرن‌سازی و تغییرات اجتماعی بود که تحت حکومت شاه در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ میلادی انجام شد.

به طور کلی، این رویداد به مجموعه‌ای از اقدامات تحت عنوان "برنامه اصلاحات اجتماعی" توسط دولت پهلوی اشاره دارد که به هدف مدرن‌سازی و تحولات اجتماعی در ایران هدفمند بود. از جمله این اقدامات، ممنوعیت حجاب در مکان‌های عمومی و اداری و تشویق زنان به عدم استفاده از حجاب در فضاهای عمومی بود.

این اقدام را به عنوان یکی از اقدامات سکولاریسم در ایران در نظر گرفت. اقداماتی مانند کشف حجاب و ممنوعیت استفاده از حجاب در مکان‌های عمومی و اداری، جزء سیاست‌های مدرن‌سازی و تغییرات اجتماعی تحت حکومت شاه پهلوی بودند که به نوعی سعی در جدایی دین از دولت و ایجاد جامعه‌ای سکولار داشتند.

به همین دلیل، این اقدام مورد انتقادات شدیدی از سوی بخش‌هایی از جامعه ایران، به خصوص از سوی قشر مذهبی و محافظه‌کار، روبرو شد. این اقدام نه تنها به عنوان یک اقدام سیاسی و اجتماعی مطرح بود، بلکه به عنوان نقض حقوق بشر و آزادی مذهبی نیز مورد انتقاد قرار گرفت.

این تصمیم باعث برخورد واکنش‌های مختلفی در جامعه ایران شد و با نظرات موافق و مخالف مواجه شد. تصمیماتی مانند

این نشان از تضادها و اختلافات اجتماعی و فرهنگی در دوران حکومت شاه می‌باشد که در نهایت به انقلاب و سقوط رژیم پهلوی منجر شد.

پس از انقلاب در سال ۱۳۵۷ دین به عنوان اصلی تعریف شد و در این فرآیند، سکولاریسم به چالش کشیده شده

در دوران حاکمیت برخی جریان‌های سکولار در برخی از کشورها، نادیده گرفتن حقوق فرهنگی و مذهبی افراد، در تبدیل سکولاریسم به یک ایدئولوژی جزم‌گرا نقش داشته است. این با شکل‌گیری سیاست‌های سختگیرانه و سرکوب نظرات مختلف همراه می‌شود.

۶- مقایسه با جنبش‌های مذهبی افراطی:

بررسی شباهت‌های بین سکولاریسم افراطی و افراط‌گرایی مذهبی خطرات بالقوه ذاتی هر دو را روشن می‌کند. شباهت‌های بین سکولاریسم افراطی و افراط‌گرایی مذهبی شامل:

* سرکوب نظرات:

- هر دو به سرکوب نظرات مختلف و محدودیت آزادی بیان منجر می‌شوند.

* کاستن از حقوق انسانی:

- این دو جریان می‌توانند حقوق اساسی انسانی را نادیده بگیرند و محدودیت‌هایی برای افراد ایجاد کنند.

* تشدید تفاوت‌ها و تفرقه:

- هر دو ممکن است باعث تشدید تفاوت‌ها و تفرقه میان اجتماعات شوند.

* از دست دادن همبستگی اجتماعی:

فصل بهار - ۱۴۰۳

- نادیده گرفتن تنوع فکری و فرهنگی به از دست رفتن همبستگی اجتماعی منجر میشود.

* استفاده از قدرت در جهت مصلحت:

- این دو جریان ممکن است از قدرت سیاسی برای تحقق اهداف خود و به نفع گروهی خاص استفاده کنند.

این شباهتها نشان‌دهنده خطراتی است که از جانب هر دو جریان ممکن است ظاهر شوند و نیاز به توجه به آنها برای حفظ ارتباطات معقول و احترام به حقوق انسانی دارد.

۱۶ فروردین ۱۴۰۳

حکمرانی شادی، در عصر استبداد دینی



بهار حسینی

تهدید نهفته ای که گروه حاکم در گردهمایی های مردم می بیند شکلی از ترس بیمارگونه نیست که ایدئولوژی القا کرده باشد، به دلایل بسیار می توان باور داشت که چنین گردهمایی هایی در واقع تحریک جامعه ی آزادی خواه به جسارت است. خصوصا تجمعات مردمی ناشی از اصالت فرهنگی علیه تحمیل عقاید ضدفرهنگی، نه تنها عاملی مهم در اتحاد نیروهاست، بلکه خطرناک ترین عامل برای دولت و حاکمیت اسلامی در ایران نیز به شمار می آید. پایگاه های اجتماعی شادی و سرور، از روایت نهانی تبدیل به روایت های آشکاری شده اند، که در آنها پاسخ های ناگفته، خشم فروخورده، و زبان های گزیده ای که روابط سلطه ایجاد کرده اند بیانی پرخروش و رسا ایجاد کرده است. بنابراین، این کنش ها حتی هنگامی که دو این شرط برآورده شوند با کمترین خوشتنداری از جانب حکومت همراه است: نخست هنگامی که در پایگاه اجتماعی جداگانه ای بیان شود که از دسترس کنترل و نظارت و سرکوب حاکمان به دور است و دوم هنگامی که این محیط اجتماعی جداگانه کاملا از معتمدان نزدیکی تشکیل شده باشد که سلطه ی مشترکی را تجربه کرده اند. شرط نخست همان چیزی است که مردم اجازه می دهد آزادانه سخن بگویند در حالی که شرط دوم تضمین می کند آنها در مبانی مشترک خود چیزی داشته باشند که درباره اش سخن بگویند. مردم دیگر بجای مساجد به کافه ها می روند و می رقصند، پارلمان را از بهارستان به خیابان ها منتقل کرده اند. بجای روضه خواندن در پاسارگارد هلهله می کنند و در خیابان ها نوروز مشعل های آزادی برپا

می کنند. این نوعی تغییر ساختار سیاست است، رقص های سیاسی، نوعی از حکمرانی توده مردم علیه حاکمیت مستبد شده است. و مهمترین گواه اهمیت حیاتی این کنش های مبتنی بر شادی، آن است که حاکمیت مسلط و گروه های وابسته به آن تلاش سرسختانه ای می کنند برای برچیدن این پایگاه های خودانگیخته ی مردمی.

وقتی الگوی نظام سلطه، به پراکنده سازی کامل و نظارت بر آزادی خواهان منتهی شده است، با مقاومت متقابل مردم روبه رو شده است. آزادی خواهان می دانند، که اگر منطق سلطه حاکم شود، آن ها دچار حالت جنگِ همه با همه می شوند. بر همین اساس، مردم آزادی خواه، از طریق فرهنگ سیاسی شده ی شادی، به طور رسمی میزان زیادی از همنوایی با معیارهای مشترک در اتحاد با هم را تقویت می کنند، که معیارهای مسلط را نقض می کند. آن جا که خشم اقتضا می کند خون در برابر خون است، آنجا که بدن ها را حکومت اسلامی می خواهد به اندوه هزار و چهارصدساله بدل سازد، رقص می شوند مردم. شادی می شوند انبوه خلق. بنابراین تعجبی ندارد که ملت هم سرنوشت در جامعه ای بی آینده، فرهنگ متمایز واحدی را تشکیل می دهند. آنها رمزها، اسطوره ها، قهرمانان و معیارهای اجتماعی خاص خود را می سازند، یا اکنون بازتولید می کنند. پایگاه اجتماعی ای که آنها روایت آشکار خود را در آن می سازند خود مکانی واحد و منسجم است و با اصول قدرتمند متقابلی محصور می شود که گفتمان های حاکمیت و نیروهای وابسته اش را دور نگه می دارد، و چه چیزی برتر از تاریخ باستانی علیه ایدئولوژی جعلی حکومت اسلامی. استبداد هرگز از تاریخ قوی تر نخواهد بود، استبداد هرگز از مردم قوی تر نخواهد بود. مردم از طریق تبدیل روایت نهانی مبارزه به آشکار علیه حاکمیت، هویت فردی مبارزه را به هویت جمعی مبارزه پیوند زده اند. گروه های آزادی خواه با درک این نکته، زرادخانه ی بزرگی از تکنیک هایی را ایجاد کرده اند که در خدمت پنهان ساختن هویت فردی آنان و تسهیل جنبش های جمعی، تهدید، و حمله ی آشکار جمعی ست علیه حاکمیت تزویر. تکنیک های برجسته ای که برای دستیابی به این هدف به کار می روند، تسخیر روان های رنجور در جهت تولید روان شادی های دسته جمعی نجواهای امید و آینده در گوش های هم است.

جالب ترین نکته درباره ی شادی سیاسی این است که چگونه اجازه می دهد برخی چیزها گفته شوند و برخی از شکل های قدرت اجتماعی اعمال شوند که در بیرون از حوزه ی آیینی خاموش یا سرکوب شده اند. گمنامی مردمان آزادی خواه شاد اجازه می دهد مجازات های اجتماعی جامعه با صدایی رسا بازگو شوند. آیین های شادی علاوه بر این دادگاه غیر رسمی مردم نیز هست که در آن می توان ترانه های گزنده و هجویات را مستقیماً در برابر بی آبرویان و فاسدان خواند. بنابراین، در فلسفه ی سیاسی، شادی، جشنواره در مفهوم فیزیکی کلمه است، جشنواره ی خشم و نفرت. بخش بزرگی از ستیزه جویی که در خیزش های شادی می بینیم به سوی شخصیت ها، یا حکومت هایی هدایت می شود که نماد انحصار فرهنگ منحل اجتماعی علیه توده مردم، و تاریخ یک ملت اند، و شاید مهمترین دلیل آن این واقعیت باشد که چنین

فصل بهار - ۱۴۰۳

شخصیت هایی به دلیل قدرتی که دارند در سایر شرایط و زمانها در واقع از گزند انتقاد آشکار مصون می مانند. هر شخصیتی که خشم مردم را برانگیخته است، مفسدین دولتی، بی رحمی نظامیانی که از جایگاه خود سوء استفاده می کنند، مقامات فاسد محلی و حاکمیتی طماع و شهوتران، خود را هدف حملات هماهنگ کاروان های شادی مردم آزادی خواه می بینند. نهادهای سیاسی هم هدف مردم شاد می باشند، به ویژه مراکز علمی حوزوی که در برابر حاکمیت مستبد منفعل هستند. آیین های دینی، و تلاش حاکمیت دینی، در تاریخ سال های شان، شادی مردم را پایگاه بالقوه (اگر نگوییم واقعی) بی نظمی و آشوب می دانسته اند که نیازمند مراقبت مستمر است. در حالی که شادی یک ملت علاوه بر حیات اجتماعی و فرهنگی قرن ها را به یدک می کشد، حیات سیاسی و گزنده خود را حفظ می کند. جایگاه ممتاز نمادگرایی ستیزه جویی علیه ارکان قدرت محدود کننده ی آزادی ملت است. ملتی که در تمام سال های حکومت اسلامی، شادی اش در استتار و رونگی فرهنگی قرار داشته است. البته شادی سیاسی مردم، تلاشی برای یافتن یک موقعیت آرمانی نیست، بلکه رقصی ست در ایجاد روابط قدرت، و حکمرانی بی بدیلی ست، در عصر استبداد دینی.

۱۷ فروردین ۱۴۰۳

خوانشی بر جشن نوروزی پیشمرگوار در کوردستان



شاهرخ حسن زاده

جدای از میهن، زبان، تاریخ و جغرافیا، یکی دیگر از ستون‌های اصلی ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم؛ فرهنگ می‌باشد که عبارت است از، یک مفهوم گسترده شامل باورها، ارزش‌ها، رفتارهایی که مطابق ارزش‌های اجتماعی و هنجارهای موجود در جوامع بشری مطرح شده‌است. فرهنگ همچنین شامل مجموعه‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، آداب و رسوم اجتماعی، نوع پوشش و اخلاق، رفتار و عادات‌های افراد در یک گروه یا در یک جامعه می‌باشد. برای نمونه سنت و مراسمات جشن نوروزی یا نمادهایی مانند آتش، "هه‌لپه‌رین" (پایکوبی) از دیرباز در میان ملت کورد وجود داشته است. منتقد سرشناس آلمانی "یوهان هردر" بر این باور است که، انسان (کهن) با رموز و نشانه‌ها زندگی کرده است، البته نه به صورت خیالی یا ادبی بلکه به مانند واقعیتی انکارناپذیر. به نوعی دیگر سمبل و نشانه‌ها بخشی جدایی ناپذیر از فرهنگ مردمان باستانی بوده است که آن را محترم شمرده و از آن پاسداری کرده‌اند. یا برای نمونه "بیت" و یا "حیران" (نوعی نظم حماسی در ادبیات کوردی) که به صورت سینه به سینه به نسل ما منتقل شده و به عنوان بخشی از میراث ادبیات شفاهی ما تبدیل شده که با نشانه‌ها و رموز فرهنگی غنی شده است. این نشانه‌ها، غنای ملی و فرهنگی به تصویر می‌کشند.

هم به لحاظ تاریخی و هم از منظر جغرافیای طبیعی، کوردستان در منطقه‌ای مهم تاریخی - جغرافیایی قرار گرفته که به مهد تمدن شناخته شده است. در این مورد مطالب بسیار گفته شده است ولی هدف در اینجا بحث پیرامون برگزاری جشن‌های نوروزی سال جاری می‌باشد (هم اکنون نیز در جریان می‌باشد) که بسیار متفاوت، وسیع و باطراوت‌تر از تمامی سال‌های گذشته از سوی ملت کورد در شهر و روستاهای مختلف برگزار شد و می‌توان آن را در نظام نشانه‌شناسی و سه حرکت سمبلیک به صورت خلاصه مورد بررسی قرار داد.

"نشانه‌شناسی (Semiotics)" علمی است که هدف خود را شناخت و تحلیل نشانه‌ها و نمادها چه آنها که به صورت زبان گفتاری یا نوشتاری در آمده‌اند و چه آنهایی که صورت‌های غیر زبانی دارند، اعم از نشانه‌های فیزیولوژیک، بیولوژیک، نظام‌های معنایی، نظام‌های ارزشی و حتی همه‌ی اشکال حرکتی، حالتی، موقعیتی خودآگاه یا ناخودآگاه، تاکتیکی، استراتژیک، فکر شده یا نشده و ... اعلام میکند. به طور کلی هدف و مقصود نشانه‌شناسی، مطالعه نظام‌های نشانه‌ای مانند زبان‌ها، رموزها، نمادها، نشانه‌های علامتی و مواردی از این دست است. نشانه‌شناسی یکی از بهترین روش‌های کارآمدی است که با ایجاد معنی و یا به تعبیر رولان بارت با "فرایند معنی دار شدن" سر و کار دارد.

اولین کسی که از نشانه‌ها حرف زد "فردینان دو سوسور" (۱۸۵۷ - ۱۹۱۳) بود. سوسور معتقد بود نشانه‌شناسی دانشی است که به مطالعه نشانه‌ها به عنوان بخشی از زندگی اجتماعی می‌پردازد. وی نشانه را ترکیبی از "دال" و "مدلول" می‌داند. دال را سوسور تصور آوایی و مدلول را تصور ذهنی در نظر می‌گرفت. سوسور معتقد است که دال و مدلول جدایی ناپذیرند و نشانه را الزامی می‌داند؛ یعنی رابطه دال و مدلول رابطه‌ی لازم و ملزوم است. این زبان‌شناس سوئیسی معتقد است نشانه‌ها در اصل به یکدیگر ارجاع می‌دهند و نشانه کلی است که از اتصال دال و مدلول است و، به دلالت اشاره دارد. دال (signifier) تصویر صوتی (دلالت‌کننده و نشانه‌گر)، مدلول (signified) مفهومی (دلالت‌شونده و نشانه‌ده) که دال به آن دلالت (signification) می‌کند، است.

برای نمونه نوع پوشش و یا لباس که می‌توان آن را نیز مانند زبان که سوژه اصلی مورد نظر تئوری سوسور بود تحلیل کرد. در لباس هیچ نوع کلمه‌ای وجود ندارد ولی خوانش و تحلیل مخصوص به خود دارد مثلاً پوشاک و لباس ملی عرب، بلوچ یا کورد یا حتی در بین زنان نیز این نوع پوشش‌ها متفاوت است که هرکدام از این موارد را میتوان مورد خوانش مجزا قرار داد. در میان ملل مختلف در مورد پوشش نیز به مثابه زبان نوعی قواعد و دستور زبان وجود دارد که متفاوت از همدیگر است. در مورد لباس که در اینجا نقش "دال" را بازی میکند، پیامی ارسال می‌شود که این پیام حکم "مدلول" را بازی میکند. مثلاً چارقد یا ردا یک پیام مخصوص به خود را دارد یا در فرهنگ کوردی "جامانه" (آقبانو) یا "که‌واپاتول" (لباس ملی

کورد) پیام خاص خود را دارد، حتی نوع و رنگ "که‌واپاتول" پیام به‌خصوصی دارد همچنان‌که، کت و شلوار مردانه یا دامن و سارافون زنانه هرکدام پیامی درخود نهفته دارد. در مراسمات جشن نوروزی امسال "که‌واپاتول" خاکی رنگ با بستن "جامانه" و ساق پیچ به عنوان یک پارچه، دال و پیام آن (مدلول) که در فرهنگ کوردی لباس رزم پیشمرگ است وجود دارد و می‌توان آن را تحلیل نشانه‌شناسانه کرد.

لباس زنان و مردان (دختران و پسران) کورد در جریان جشن‌های نوروزی یکی از نمادهای نشانه‌شناسانه و امری سمبلیک - سیاسی بود. از ماکو تا ایلام به‌صورت کلی لباس زنان و مردان در جریان هه‌لپه‌رکی و پایکوبی شامل آن نوع از لباس و پوشش خاص "پیشمرگ" (به‌ویژه پیشمرگ‌های حزب دمکرات کوردستان ایران) بود (که‌واپاتول، جامانه (آقبانو)، شه‌ده (شال)، دستمال زنانه)، هه‌وری (نوعی پارچه)، ساق‌بند، سرشان، فانوسقه، پشت‌بند (پشتوین) مخصوص و حتی نوع کفش انتخابی مخصوص) که با نگاهی اجمالی می‌بینیم که هم اکنون نیز دختران و پسران پیشمرگ حزب دمکرات با این نوع پوشش فعالیت می‌کنند و لباس مخصوص زنان و مردان این نیروی رهایی بخش ملت کورد می‌باشد.

توجه به لباس را باید شیوه‌ای از فهم بدانیم، چون به‌رغم همه قاعده‌پردازی‌های انتزاعی و رفیع درباره خودبودگی و روح، زندگی درونی و باطنی ما همچنان چیزی پوشیده است. هرگز نمی‌توان ادعا کرد که شیوه‌های لباس پوشیدن ما هیچ ربطی به انگیزه‌های ما ندارند، همان انگیزه‌هایی که ما را به دوست داشتن و دوست‌داشته شدن می‌کشاند. جامه‌هایی که به تن می‌کنیم رازهای ما را با خود حمل می‌کنند و در هر موقعیتی آن‌ها را بر ملا می‌سازند؛ آن‌ها چیزی بیش از آنچه بدانیم یا بخواهیم را فاش می‌کنند.

یکی دیگر از نشانه‌های مراسمات نوروزی که آن نیز به عنوان سمبل و نماد به‌صورت آگاهانه صورت پذیرفت، روشن کردن آتش نوروزی توسط خانواده شهدا و جانب‌اختگان جنبش سیاسی کوردستان و همچنین جنبش ژن ژیان نازادی بود. مادران و پدران، خواهران و برادران شهدای کوردستان از سوی مردم برای روشن کردن آتش نوروزی انتخاب شده بودند و حتی دستمال سه رنگ سرخ، سفید و سبز رنگ (رنگ‌های پرچم کوردستان) "سرچوپی" پایکوبی را نیز با افتخار در آسمان می‌گرداندند. این حرکت در فرهنگ عامه کورد و به لحاظ نشانه‌شناسی جایگاهی بسی رفیع و شامخ دارد.

مورد سوم فرهنگ و نماد این مراسمات که باید به آن اشاره کرد این بود که، روز دهم فروردین ماه که به روز شهدای کوردستان شناخته شده است، هر ساله از سوی جنبش سیاسی کوردستان برای گرامی‌داشت این روز و خانواده‌های شهدا مراسمات برگزار می‌شود. در دهم فروردین سال ۱۳۲۷ "قاضی محمد" اولین رئیس جمهوری کوردستان توسط رژیم شاهنشاهی

در میدان "چوارچرا" شهر مهاباد پایتخت جمهوری کردستان طی دادگاهی ناعادلانه همراه با دوتن از رفقایش اعدام شد. در اوج شادی و پایکوبی و مراسمات مختلف نوروزی، جامعه فرزانه کردستان برای ادای احترام به مقام فرازمند شهدا در این روز تمامی مراسمات مردمی اعم از شادی و پایکوبی در کردستان ایران را متوقف کردند. عملی کاملاً ملی و مورد پسند جامعه کردستان که طی آن بخش اعظم جامعه کوردی بدون گریه و زاری به دیدار خانواده‌های شهدای کردستان که جان خود را برای آزادی و دموکراسی فدا کرده‌اند، رفته و یا با حضور در آرامستان‌ها یاد و خاطره جان‌باختگان را گرمی داشتند. این حرکت کاملاً آگاهانه، شادی و سنت مراسمات نوروزی را همراه با ارزش‌های ملی و آزادیخواهانه را تلافی داده و پیامی دیگر به مرکز، ملت‌های مختلف ایران و جهان مخابره کرد که رژیم را چنان برآشفته کرد از تمامی امکانات و راه‌های گوناگون سعی در گسستن این اتحاد بی نظیر و انجام فعالیت‌ها کرد.

تمامی این فعالیت‌ها و نشانه‌ها این موضوع را روشن می‌کند که، کوردها جدای از اینکه بار دیگر به صورت مسالمت آمیز پیام خود را ارسال کردند، این بار سراسر کردستان با لباس رزم و با پیشاهنگی خانواده شهدا متحدانه به میدان آمده و جشن نوروز را به بهانه‌ای برای حمایت از "پیشمرگ" به عنوان نماد مبارزاتی ملی کردستان تبدیل کرده‌اند و در مقابل تمامی فشار و تهدیدها، موشکباران، حملات هوایی، ترور، بازداشت، شکنجه و اعدام فعالین سیاسی و فرهنگی همچنان رهرو احزاب خود بوده و راه آن‌ها را برای آزادی و مطالبات حقه ادامه خواهند داد.

به تصویر کشیدن لباس و پوشش زنان و مردان در مراسمات نوروزی با این نوع خاص چیزی نیست جز دلدادگی و شیفتگی به زنان و مردانی که دهه‌هاست زندگی خود را وقف آزادی، رهایی و حقوق ملت خویش کرده‌اند و همه آن را با نام پیشمرگ می‌شناسیم که این نیز محصول چندین دهه مبارزه، سازماندهی و جانفشانی‌های احزاب کوردی مخصوصاً حزب دمکرات می‌باشد که توانسته است به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و گفتمان ملی‌گرایی جامعه را تحت تاثیر منطق فکری و اصول مبارزاتی خود قرار دهد و سطح آگاهی و شعور سیاسی جامعه را افزون بخشد و حال نه تنها گفتمان ملی دمکراتیک حزب دمکرات به یک اصل و فرهنگ تبدیل شده بلکه جامعه خود در داخل این حلقه، روشهایی نوین مدنی همسو با این گفتمان خلق کرده و بر این خط فکری پایبند و معتقد است. همچنین باید به این نکته نیز اشاره کرد که، طی هشت دهه گذشته هر دو رژیم پهلوی و اسلامی با صرف هزینه و بودجه‌های کلان و تمام امکانات مالی، سیاسی، رسانه‌ای، نظامی، آموزش و پرورش، دانشگاه، صداوسیما تلاش کردند جنبش ملی دمکراتیک کردستان به رهبری حزب دمکرات کردستان و میراث سیاسی، اجتماعی این جنبش مدرن و حق طلب را به بیراهه کشانده و یا جامعه کوردی را آسمیله و از اصل و اصالت خویش جدا کنند، واقعیتی که ثابت شد آنها هرگز به مرام خود دست پیدا نخواهند کرد.

فصل بهار - ۱۴۰۳

همراهی و موازی بودن با این حرکات و فعالیت‌های مدنی که در نوع خود حیرت‌انگیز و فوق‌العاده می‌باشد (جامعه‌ای تا این حد سازمان‌دهی شده، منظم و متحد و یکپارچه با خواست و مطالبات ناسیونالیستی) که حاصل مبارزات پیشمرگ‌های یک حزب دمکرات، متعهد، دلسوز و مردمی می‌باشد به عنوان امری جوهری ارتباط بین جامعه و پیشمرگ به حساب می‌آید و پشتیبانی، اعتماد و امید به جامعه‌ی این چنین سرزنده و آماده با خواسته‌های ملی، آینده‌ای روشن به ارمغان می‌آورد.

۱۸ فروردین ۱۴۰۳

آشپانه عقاب از آن عقاب است!



زانبار حسینی

رنگهای آسمانی با همان ترکیبات زمینی در دل دشت و دامنه های زاگروس هر جنبنده ای را به سماع وا میدارد؛ گویی که هستی در نی لبک حقیقت دمیده است و زندگانی پا بر عرصه نمایش می گذارد. حقیقتی که در چند هزار سال قبل به دست فراموشی سپرده شده بود به لطف اهریمن زمانه و به یمن روشنایی آتش راستین، دوباره به حافظه جمعی ملت صلح، عشق و زیبایی برگشته است. صدای آواز طبیعت، سرشت خاک غیور و زنان و مردان تشنه آزادی دست در دست یکدیگر و پایکوبان به گرد گرمای روشنایی بخش کره خاکی می رقصند و حکایت‌های مقاومت را از بر می خوانند و تمامی پیشامدها را به فال نیک می نگرند. انگار خورشید به تماشا آمده و سرنوشت چشم انتظار بزم رزم حق خواهان است و چشمها چنان مشتاقانه به مشعل‌های روشن در دستان جوانان چشم دوخته اند که گویی تاریخ به دنبال چنین فرصتی بود تا از راز جاودانگی این ملت سخن براند. ساعتها در ایستگاه جغرافیای کوردستان میل توقف دارند، چوبهای خشکیده در روح طبیعت مشتاق سوختن هستند و جهان در تحیر چنین شکوهیست. انقلاب بهاری در پی انقلاب جهانی ژینا از نو حماسه آفریده و دوباره جهان را به تعظیم وا داشته است؛ کجای این کره خاکی چنین شکوه و عظمتی را میتوان خلق نمود بجز در کوردستان!

نغمه دنشین فرا رسیدن سال نوی کوردی در جای جای کوردستان و در لابلای رنگهای زبینه و تجیرآور لباس کوردی و رقص ملی، روح و روان هر ناظری را به وجد می آورد. رنگهای زیبا و فاخر، رقصهای متنوع مسحور کننده و موسیقی دلربای مطربان زندگی، چنان در تار و پود تاریخ پر شکوه این مردمان و خاکش جای خوش کرده است که گویی تمام آرزوهای دست نیافتنی نویسندگان چیره دست در این دیار رنگ می بازند و در برابر شکوه قباب رنگین نوروزی اش سر تعظیم فرود می آورند.

سال نوی کوردستان شبیه و همانندش را کجا میتوان یافت و کدام قلم توان وصف چنین شکوهمندی را دارد؟

آری اگر از فرزندان زاگرس بپرسید که تفاوت شما با دیگران در چیست، بی درنگ پاسخ خواهند داد و می گویند: در عشق ورزیدن به زندگی!

دیربازیست که دشمنان آزادی، شادی و زندگی به این راز آشکار در کوردستان پی برده اند و هرچه در توان داشته اند را به خدمت گماشته اند بلکه توان ربایش این شکوهمندی را داشته باشند؛ زهی خیال باطل که عشق ورزیدن به زندگی را امکان ربودن نیست!

کیست که تواند روح حقیقی زندگی را از این مردم بگیرد و به بند کشد؟ کدامین اسطوره آنان یارای مقابله با چشمه های زیبای دامنه های زاگرس را دارد؟

آنان نان در خون فرزندان ما می غلتانند و روزه یشان را می گشایند؛ آنان تسبیح به دست میگیرند، ریش می گذارند، چفیه به دور گردن می اندازند و به نام مرگ به جنگ زندگی می آیند. آنان کراوات می بندند، ریششان را از بیخ می تراشند و به نام کرکس (همای سعادتشان) به جنگ عقاب (نماد ملی کوردستان) می آیند اما نمی دانند که آشیانه عقاب ازان عقاب است و ازان عقاب می ماند!

آنان دیربازیست که با هرچور نامی، رنگی و باوری در پوششهای متفاوت و افکار متسلسل شیطانی، سعی در رخنه کردن دارند. آنچه آنان را می آزارد، ذهن و قلب دست نخورده ماست و آنچه آنان در برابرش مستاصل هستند، اراده پولادین ماست. آری در کوردستان چنین است؛ مردمانش زندگی را به مرگ، هستی را به نیستی و رنگهای طبیعت را به عمامه های سیاه ترجیح می دهند!

خدای آنان، خدای مرگ و زجر است و خدای ما، خدای صلح و آرامش؛ کیست که چنین تفاوت های فاحشی را نبیند.

آنان سالیان درازبست به دنبال اشغال آرامش و صلحند اما دریغ که نمی دانند، اینها اشغال شدنی نیستند. ابتدا گمان بردند که تمدن و فرهنگ ما ریشه در خاک دارد؛ خاک را اشغال نمودند. سپس حدس زدند که دموکراسی و سرزندگی ما جای در آب دارد؛ چشمه ها را به اسارت در آوردند. چشم حسادتشان به مقاومت و شجاعتشان دوخته شد؛ کوهها را به بند کشیدند. باز دیدند و دیدند و دیدند که ما همانها را هنوز داریم و آنها هنوز هیچکدامشان را ندارند و شرط چنین داشته هایی نه حضور در این خاک بلکه تعلق خاطر و عشق بدان است!

چنان کر و کورند و بر روانشان سیاهی آشیانه کرده است که نمی توانند روح حقیقت را دریابند؛ کوههای پر صلابت، چشمه های رها و خاک اجدادی قابل اشغال و تصاحب نیستند هرچند اگر زورشان تا به امروز چربیده باشد.

آنان چه خدعه و نیرنگی مانده است که بکار گیرند تا به خیال خودشان ما را به بند جهان جهالت و سیاهییشان کشند؟ کتابها را سوزاندند، فرهنگ ها را کوبیدند، تاریخ را به جهان تحریف و جعل بردند، جوانان را کشتند و چه جنایتها که در حق این خاک و ملت که نکردند اما ما همچنان پابرجا مانده ایم و همان هایی هستیم که بودیم!

به لطف رسانه های دسته جمعی و همت شیر زنان و دلیر مردان این دیار بر کسی پوشیده نیست که کمتر از دو سال بر جنایات، سرکوبهای زنجیره ای و سیستماتیک و کشتار ملت کورد در کوردستان گذشته است و هنوز هم اثرات جنایات اشغالگران در هر کوی و برزن این خاک هویدا و عیان است. هنوز هم جوانان ما را می ربایند، شکنجه می کنند و جانشان را می ستانند؛ ترس، خفقان، مرگ و سایه تاریکی را در همه جای این خاک پراکنده نمودند و به خیال خودشان که کوردستان هم بمانند سوریه، لبنان، یمن و عراق است. تنها فرا رسیدن جشن مقاومت نوروز و سرآغاز سال نوی کوردی برای ملت کورد کافی بود تا نشان دهد هر آنچه را که می بایست به رخ اشغالگران کشد!

در نوروز ملی ژینا، آتش نوروزمان چشمه ها، کوهها و دشتهای زیبا را روشن نمود و به اذهان عمومی وعده روشنگری داد؛ اینبار روشنایی حقیقت نه تنها در کوردستان که در پایتخت تاریک پلیدپرستان نیز همگان را به گرد آمدن به دور روشنایی آتش پولادین اراده دعوت نمود.

پاییز دو سال قبلمان را با خون شستند و ما با زنده شدن طبیعت و آمدن فصل حیات، مژده رهایی و آزادی را به گوش

فصل بهار - ۱۴۰۳

جهانیان رسانیدم. برآستی در کوردستان کدامین سلاحها توانایی بازدارندگی داشته اند که کنون جلادان عمامه سیاه چنین خیالی دارند؟

آنان با رفتن به بلندای کوههای این خاک و بوم، بنا نمودن خانه های متعفن افکارشان در آنجا و یا با درست کردن سدهای خیانت و در بند نمودن رهایی چشمه ها در توهم کوردستانی بودن و تصاحب تاریخ و فرهنگ ما بودند و نمی دانستند که روح عشق و روشنایی راستی ها مصادره نمی شود. نمی دانستند که کوهها آنان را پس خواهد زد و چشمه ها سدها را درهم خواهند شکست و نغمه آزادی در گوش زندگی تا به ابد نواخته خواهد شد.

آنان نمی دانند و هیچگاه نخواهند دانست که ژینا اگر برای آنان تنها اسم دختری کورد از سقز است، برای ما راز ماندگاریمان از هزاران سال قبل تا به اکنون است؛ آنان هیچگاه نخواهند فهمید که جهان ژن، ژیان، نازادی ما با جهان معمول زن، زندگی، آزادی آنان تا چه اندازه متفاوت و از یکدیگر فاصله دارد.

۲۰ فروردین ۱۴۰۳

اردیبهشت ماه

خالد عزیزی: یکی از دلایل تسلیم‌ناپذیری جنبش کوردستان به نهادینه‌شدن سازماندهی و فرهنگ حزب برمیگردد



(متن سخنان سخنگوی حزب دموکرات در کنفرانس همگامی برای جمهوری سکولار دموکرات در ایران)

با سپاس و تشکر از همگامی که ترتیب کنفرانس امروز را دادند و این فرصت را برای ما بعنوان حزب دموکرات کوردستان ایران ایجاد کردند تا در رابطه با ایران، بخصوص روند آلترناتیوسازی که بسیار مهم است بتوانیم اینجا با دوستان تبادل نظر داشته باشیم و از تجربه‌ی مبارزاتی خود بگوییم.

نخست اینکه از مناظر مختلف می‌شود به تحولات دو سال گذشته پرداخت. از منظر مردم، مردم در کف خیابان مبارزه علیه نظام جمهوری اسلامی است. اصولاً از نظر اپوزیسیون بایستی هم مبارزه باشد هم احساس مسئولیت و بدیل‌سازی. به صرف مبارزات و طغیان که حقیقتش این است در ایران عموم مردم و در کوردستان علی‌الخصوص هزینه‌ی بسیاری برای آن

داده‌اند، نمی‌شود یک نظام سیاسی را ساقط کرد. یک نظام سیاسی را فقط باید با بدیل سیاسی آن جایگزین کرد. یعنی کاری که ما در عرض یک سال گذشته موفقیت چندانی در آن نداشته‌ایم. انتخابات اخیر در ایران نیز نشان داد که اکثر مردم ایران جمهوری اسلامی را نمی‌خواهند ولی آیا صرفاً اینکه مردم اپوزیسیون باشند کافی است؟ حداقل اینجا وظایف سازمانها و احزاب سیاسی و اصولاً جریانهای که دنبال تغییر نظام جمهوری اسلامی هستند را باید تبیین کرد. بایستی این سوال را از خودمان بپرسیم در کوردستان ایران و در بقیه‌ی ایران در جریان جنبش ژینا "مهسا" امینی گفتمان یا "رتوریک" مردم تا اندازه‌ی بسیار زیادی با بخش‌هایی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج فاصله داشت. در داخل کشور از "تجزیه طلبی" و "تمامیت‌ارزی" و اینگونه مباحث صحبت نمی‌شد، بلکه این بحث‌هایی بود که در میان بخشی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی مطرح بود و جمهوری اسلامی هم در آن می‌دیدم.

اما ما بعنوان حزب دموکرات کوردستان ایران در پروسه‌ی آلترناتیوسازی موانع را در چه می‌بینیم؟ صورت مسئله این است که ایران کشوری است با موقعیت بسیار خاص و حساس در خاورمیانه، کشوری بسیار ثروتمندی با تنوعات تاریخی بسیار گسترده و گذشته‌ی تاریخی بسیار غنی. ایران، عراق و سوریه نیست. خوب پیام این است که جامعه‌ی جهانی به تبعیت از موقعیت جغرافیایی ایران با این کشور تعامل کرده و اصولاً در داخل ایران هم در میان اپوزیسیون کشور هم بایستی یک فاکتور دیگر به آن اضافه کنیم که بگوییم این مزید بر علت است.

جامعه‌ی ایران یک جامعه‌ی چند ملیتی است، یک جامعه‌ی متنوع و اصولاً اگر صورت مسئله این است حل مسئله هم باید تابعی از این صورت مسئله باشد. جمهوری‌خواهی قطعاً یک آلترناتیو در مقابل نظام مطلقه‌ی پادشاهی می‌باشد، اما اینکه ما در ایران کنونی نظام جمهوری داریم به صرف جمهوری بودنش یک نظام دموکراتیک نبوده و به صرف فدرالیسم نیز دوباره یک نظام دموکراتیک نمی‌شود. ما در ایران تا اندازه‌ی زیادی تقریباً در جنگ مقولات هستیم و این مقولات یکی از موانع اصلی است که ما در پروسه‌ی آلترناتیو سازی باید بتوانیم بر این موانع فائق آییم، چرا که تعریفی که از ایران داریم بعضی مواقع همگامی ندارد.

ایران از نظر ما یک واحد جغرافیایی است و در داخل این کشور ملیتهای مختلفی با هم زندگی می‌کنند و اصولاً یکی از اشکالاتی که در چگونگی تعامل با این موضوعات وجود داشته و در گذشته و در حال حاضر نیز گریز از مرکزی وجود دارد که دقیقاً دلیل آن عدم اعتراف به این واقعیات بوده است. در زمان نظام پهلوی هم مرکز برای تنوعات این کشور جذاب نبود؛ برای یک کورد، برای تنوعات مذهبی، تنوعات ملی دیگر و در نظام جمهوری اسلامی نیز هیچگاه مرکز جذاب نبوده و نیست؛ آلترناتیوی که ما خواهان آن هستیم بعنوان جمهوری‌خواهی باید یک آلترناتیوی باشد که مرکز را جذاب کند. مرکز

نیز هنگامی جذاب می‌شود که تبلور وجود این تنوعات باشد که دیگر ما آنجا از مشارکت صحبت می‌کنیم. اگر قرار باشد ایران را براساس این واقعیات ساخت به نظر ما فدرالیزم می‌تواند یک راه‌حل باشد، ولی این فدرالیزم قابل بحث است و با این تنوعات سیاسی، ملی، مذهبی در ایران چالش‌هایی را بدنبال خواهد داشت. چون اصولاً ما تجربه‌ی گریز از مرکز را دیده‌ایم، دوستان مرکز‌نشین یا اگر با صراحت بگوییم دوستانی که ماهیت یا فعالیت‌هایشان مبنای اتنیکی یا تعریف اتنیکی ندارند آنها بیشتر موظف هستند که مرکز را برای تنوعات این کشور جذاب و قابل اطمینان کنند.

در جریان انقلاب یا جنبش ژینا و در جریان مناسبات و آیین‌های نوروزی اخیر کوردستان ایران نیز دیدیم که سیاست‌های جمهوری اسلامی کماکان بر مبنای درست کردن حاشیه و مرکز استوار است. بدین تعریف که حاشیه از منظر جمهوری اسلامی و بخشی از اپوزیسیون تهدید بوده و از طرف بخشی از جریان‌های اتنیکی یک رادیکالیزم علیه این مرکزگرایی شکل می‌گیرد و این‌ها در مقابل هم قرار می‌گیرند. از نظر ما وظیفه و دستور کار جمهوری خواهان تدوین و تبیین یک گفتمان متعادل است، گفتمانی که بتواند نمایندگی این تنوعات را داشته باشد. زیرا گریز از مرکز سبب شکل‌گیری رادیکالیزم حاشیه گشته و مرکز هم سعی بر به حاشیه‌راندن هر چه بیشتر حاشیه با استفاده از تئوری‌های توهم توطئه خواهد کرد.

در رابطه با کوردستان ایران باید بگوییم این منطقه از ایران همیشه با نگاه امنیتی طبق دیدگاه اتاق‌های بسته‌ی سپاه پاسداران اداره شده است. در جریان جنبش ژینا (مهسا) امنیتی نیز نظام جمهوری اسلامی از این تئوری یا از این تجزیه‌هراسی حداکثر استفاده را برد و این پیغام را در داخل کشور اشاعه می‌داد جنبشی که در کوردستان وجود دارد یک جنبش تجزیه‌طلبی وابسته به اجانب و خارجی‌ها بوده و برای آن‌ها کاملاً آسان بود حتی رهبران این جنبش را با موشک هدف قرار بدهند. اما چطور ما می‌توانیم جلوی این توطئه‌های جمهوری اسلامی را سد کنیم؟ این هدف زمانی تحقق خواهد یافت که در خارج از کوردستان کلان‌شهرها و مناطق دیگر ایران این واقعیت را قبول نکنند. مبارزهای که آنجا وجود دارد و انصافاً هم به خوبی پیش برده می‌شود باید با همگامی و هماهنگی بین ملیت‌های مختلف از تورک، فارس، کورد، آذری حتی مذاهب مختلف تبدیل به امر واقع بشود. اینکه چطور تبدیل به امر واقع می‌شود با قبول این واقعیات. مشخص است اگر ما قرار باشد در اداری کشور شرکت نداشته باشیم دنبال کدام راه‌حل می‌رویم؟ دنبال راه‌حل گریز می‌رویم؟ خوب پس لازم است که تهران به عنوان مرکز را جذاب کنیم تا در حاشیه تهدیدی وجود نداشته باشد. راه‌حل آن چیست؟ راه حل مسئله دقیقاً این است که ما بتوانیم این تنوعات را مبنای درست کردن آلترناتیو قرار بدهیم و اینکه کوردستان ایران فرصت بوده و تهدید نیست.

در تمام تاریخ حزب دموکرات کوردستان ایران و طی ۸۰ سال گذشته همیشه ما دنبال حل مسئله‌ی کوردستان ایران در چهارچوب ایران بوده‌ایم. پس چرا موقعی که ما از چگونگی اداری کشور در آینده صحبت می‌کنیم به این آسانی مقولاتی مانند تمامیت‌ارزی و تجزیه‌ی کشور مطرح می‌شود. باید این پرسش‌ها را مطرح ساخت که منظور از ملت چیست؟ منظور از

تعاریف زبان فارسی و زبان کوردی چیست که در آن به مشکل برمیخوریم؟ ما در فاز اول در پی توجیه و تعریف و تفهیم این مقولات هستیم. بیشتر سازمانها و احزاب سیاسی که حداقل به مسئله کوردستان، مسئله ملیتها و تاریخچه سیاسی حزب دموکرات کوردستان آشنایی دارند باید این واقعیت را قبول بکنند که کوردستان ایران و تنوعات ملیتی تهدید نیست، بلکه فرصت است برای بازسازی و ترسیم آینده ایران و در تمام این جنبش‌های اخیر ما این را نشان داده‌ایم.

بخش پایانی صحبت من این است که در جریان و پروسه شکل‌گیری یا عدم شکل‌گیری یا عدم موفقیت آلترناتیو سازی یک واقعیت هم را باید زیرنظر داشت که جامعه ایران متأسفانه تاکنون دموکراسی را تجربه نکرده است. دموکراسی هنوز اندیشه‌های مختلفی است از دیدگاه‌های مختلف و هنوز تبدیل به موسسات عملی در جامعه ایران نشده و موقعی که جامعه ایران این را تجربه نکرده کدام‌ها می‌توانند دموکراسی را تثبیت بکنند؟ موسسات کدام‌ها هستند؟ پاسخ نقش احزاب بوده و در کوردستان ایران این مبارزه و تجارب در اشکال مختلف همواره ادامه داشته و اخیراً جنبش نوروز هم دقیقاً این را ثابت کرد.

پس سازماندهی و تحزب و تشکیل موسسات یکی از شرط‌های اساسی شکل‌گیری دموکراسی در جامعه است. ما برای تمام فعالیت‌های مدنی، فردی، کنش‌های سلبریتی‌ها و شخصیت‌های مختلف احترام قائلیم، ولی نباید با بازگشت به عقب کنار آمد. اگر ما قرار باشد مبنای چگونگی شکل‌گیری جامعه آینده را فردگرایی بدانیم، می‌بینیم ترامپ میلیاردر که وارد سیاست می‌شود حزب را انتخاب می‌کند. پس این حزب‌ستیزی تا اندازه‌ی زیادی در جامعه ایران یا در بین دوستان خارج از کشور وجود دارد و این به هیچ وجه کمک نمی‌کند. توصیه‌ی ما این است که حتی مخالفین حزب دموکرات که با حزب ما اختلاف نظر دارند دور هم جمع بشوند و حزب و جریان سیاسی تشکیل دهند و آن موقع برای ما هم آسانتر و برای آنان نیز آسانتر خواهد بود که بدانیم مخاطبین کدام‌ها هستند؟ این یک تجربه‌ای بوده که در کوردستان ایران وجود داشته و یکی از دلایلی که این جنبش در کوردستان ایران به این آسانی تسلیم نشده و علیرغم متحمل خسارات و قربانی‌های بسیار زیادی اما در صف اول مبارزه علیه جمهوری اسلامی باقی مانده است دقیقاً به سوابق سازماندهی و تشکیلات درست کردن و نظم و نظام حزبی برمیگردد.

برای دوستان آرزوی موفقیت می‌کنم و امیدوارم این فرصتی باشد که ما بیشتر و بهتر بتوانیم در پروسه آلترناتیو سازی و اصولاً تشکیل بدیل برای جمهوری اسلامی به کارهایمان ادامه بدهیم. نظام جمهوری اسلامی باید بدیل داشته باشه و این بدیل هم بایستی نمایانگر واقعیات تنوعات جامعه ایران باشد.

افشای حقیقت در میان سانسور و تعصب



(به مناسبت ۱۲۶مین سالگرد انتشار روزنامه‌ی "کوردستان")

آزاد مستوفی

در تار و پود جامعه روزنامه‌نگاری به عنوان بافنده‌ی حقیقت، حامل مشعل شفافیت و نگهبان دموکراسی است. ماهیت آن صرفاً در گزارش رویدادها نیست، بلکه در زیر ذره‌بین بردن آنها، به چالش کشیدن وضعیت موجود، و حمایت از ارکان آزادی بیان نهفته است. با این حال، در سایه رژیم‌های اقتدارگرا و اتاق‌های پژواک تعصب، قداست روزنامه‌نگاری اغلب با چالش‌های بزرگی مواجه است.

در هسته خود، رسالت روزنامه‌نگار از مرزهای داستان‌سرایی صرف فراتر می‌رود. این در مورد تحریک کنجک‌آوی، برانگیختن بحث و جرقه زدن تغییر است. جوهر واقعی روزنامه‌نگاری در توانایی آن در طرح پرسش‌ها، برانگیختن در زیر سطح و آشکار ساختن حقایق پنهانی است که در راهروهای قدرت نهفته است. روزنامه‌نگاری تلاش بی‌وقفه برای شفافیت، تهدد

تزلزل ناپذیر برای پاسخگو کردن صاحبان قدرت و تعهد تزلزل ناپذیر برای توانمندسازی مردم با دانش است. با این حال، در آب تیره رژیم‌های دیکتاتوری، روزنامه‌نگاری به خاری در چشم مستبدان تبدیل می‌شود. سانسور به سلاح انتخابی تبدیل می‌شود، زیرا ظالمان می‌خواهند صدای مخالفان را خفه کنند، اعمال خود را در تاریکی بپوشانند و روایت را مطابق با منافع خود دستکاری کنند. با این حال، دقیقاً در این مناظر ظالمانه است که اهمیت روزنامه‌نگاری بیش از همه می‌درخشد. زیرا وظیفه روزنامه‌نگار است که از قید و بندهای سانسور سرپیچی کند، صداهای خاموش را تقویت کند و نوری نافذ به ورطه‌ی سرکوب بتاباند.

علاوه بر این، چالش‌های روزنامه‌نگاری تنها از دالان‌های قدرت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از دالان‌های افکار عمومی نیز منبعث می‌گردد. در عصری که اطلاعات نادرست گسترش یافته و اتاق‌های پژواک رشد می‌کنند، این تصور خطرناک وجود دارد که روزنامه‌نگاری باید مطابق با هوس‌های افراد باشد، باید با سوگیری‌های از پیش تعیین‌شده مطابقت داشته باشد، و باید به عنوان سخنوری برای برنامه‌های حزبی و گروهی عمل کند. چنین تصویری نه تنها با اصول روزنامه‌نگاری منافات دارد، بلکه ماهیت آن را نیز تضعیف می‌کند و باعث تنزل ماهیت روزنامه‌نگاری و شخصیت روزنامه‌نگار هم خواهد شد. روزنامه‌نگاری، در ذات خود، به دنبال عینیت، تعهد به ارائه دیدگاه‌های متنوع و تعهد به کشف حقایق چند وجهی است که زمینه‌ساز مسائل پیچیده است. مطالبه‌ی پوشش یک طرفه به معنای فرسایش بنیان خود روزنامه‌نگاری، کنار گذاشتن تعقیب حقیقت به نفع آسایش جهل و خیانت به اعتماد خوانندگان است که برای پیمایش در هزارتوی اطلاعات به روزنامه‌نگاران متکی هستند. در مواجهه با این چالش‌ها، روزنامه‌نگاران باید بر تعهد خود به حرفه خود ثابت قدم بمانند. آنها باید نقش خود را به عنوان نگهبانان حقیقت، به عنوان مدافعان شفافیت و به عنوان مدافعان بی صدا که بدنبال کسب قدرت نیستند، بپذیرند. آنها باید در برابر جذابیت پاداش‌ها و منافع سانسور برای حاکمیت مقاومت کنند، از فشارهای جانبدارانه نگاشتن و پوشش دادن رویدادها سرپیچی کنند و از اصول صداقتی که در قلب روزنامه‌نگاری نهفته است، حمایت کنند.

علاوه بر این خواننده، بیننده و شنونده نیز به عنوان مصرف‌کنندگان اخبار، مسئولیت حفاظت از یکپارچگی روزنامه‌نگاری را بر عهده دارند. باید در برابر وسوسه‌ی عقب‌نشینی در اتاق‌های پژواک، مصرف غیرانتقادی اطلاعات و تقاضای انطباق با تعصبات خود مقاومت کنند. باید تنوع افکار را بپذیرند و در گفتمان انتقادی شرکت کنند. روزنامه‌نگار و کاربران رسانه‌ها در برابر بالاترین استانداردهای بیان حقیقت مسئول‌اند.

بدون شک در عصر ارتباطات و تلاش برای پایه‌گذاری جامعه‌ای سالم و مدنی بر مبنای اصول دموکراسی و حقوق بشر،

اهمیت روزنامه‌نگاری را نمی‌توان نادیده گرفت. این سنگ بنای دموکراسی، سنگ بنای شفافیت و چراغ حقیقت در جهانی پوشیده از اطلاعات نادرست و سانسور است. در حالی که در آب‌های متلاطم قرن بیست و یکم حرکت می‌کنیم، بیایید تعهد خود را به اصول روزنامه‌نگاری، به دنبال حقیقت و حفظ یک جامعه آزاد و آگاه مجدداً تأیید کنیم. زیرا به قول توماس جفرسون، "آزادی ما به آزادی مطبوعات بستگی دارد، و این آزادی بدون از دست دادن نمی‌تواند محدود شود."

در سرزمین‌های تحت ستم دیکتاتوری و اشغالگری، همچون کوردستان، روزنامه‌نگاری به عنوان چراغ امید در میان تاریکی ظاهر می‌شود. این به عنوان راه نجاتی برای صداهای خاموش عمل می‌کند، جنایات را روشن می‌کند و واقعیت‌های پنهان شده توسط رژیم‌های خودکامه را افشا می‌کند. روزنامه‌نگاری مجرایی می‌شود که از طریق آن حقیقت منتشر می‌شود، انعطاف‌پذیری به نمایش گذاشته می‌شود و مقاومت گالوانیزه می‌شود. در مواجهه با ظلم، جوامع را توانمند می‌سازد تا روایت‌های خود را پس بگیرند، سرکوبگران خود را به چالش بکشند و آرزوی آینده‌ای را داشته باشند که با آزادی و عدالت تعریف می‌شود. بنابراین، برای کوردها و دیگرانی که ظلم و ستم را تحمل نمی‌کنند، روزنامه‌نگاری صرفاً یک حرفه نیست بلکه سلاحی برای رهایی و گواهی بر روح تسلیم‌ناپذیر انسانی است که می‌خواهد جامعه‌ای سالم و مبتنی بر اصول دموکراسی داشته باشد.

از در قابلمه تا سلاح هسته‌ای، توهمات یک دیکتاتور خودشیفته



رضا دانشجو

همه‌ی انسان‌ها جهت تحکیم عزت نفس خویش، تا اندازه‌ای خودشیفته هستند، چرا که خودشیفتگی سالم و دوست بودن با خویشتن خویش سنگ بنای اول رشد شخصیت است اما این خودشیفتگی گاهی از مدار کنترل خارج شده و از "عزت نفس" به سمت یک بیماری خطرناک سوق پیدا می‌کند. افراد مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته

(**personality narcissistic disorder**) دارای ویژگی‌های خاصی هستند، افراد مبتلا به این اختلال درک غیر واقع بینانه و کاذبی از اهمیت خود دارند، گویی که در غروری غیر طبیعی غرق اند، صفتی که به خود بزرگ بینی معروف است. نام این اختلال از افسانه یونانی ناریسسوس، جوانی که عاشق انعکاس تصویر خودش در برکه شد، گرفته شده است. گرچه افراد مبتلا به این اختلال از دیگران توقع دارند آن‌ها را تحسین نموده و همه آرزوها و درخواست‌های آن‌ها را برآورده کنند، ولی به نیازهای دیگران اعتنایی ندارند.

دیکتاتورها همگی دچار نوعی از خودشیفتگی هستند، صرف نظر از اینکه در کدام گوشه دنیا زندگی می‌کنند یا دارای چه نوع تفکر سیاسی هستند. زمان هم تاثیر چندانی در این موضوع ندارد. خودشیفتگی (**Narcissistic**) ویژگی مشابه

بسیاری از خودکامگان است. این احساس خودپسندی و خودبرتری را می‌توان در بسیاری از جنبه‌های زندگی آنها دید. دیکتاتورها خود را دانای کل می‌پندارند و بی‌نیاز از هرگونه مشورت و همکاری. در نگاه دیکتاتورهای خودکامه این جامعه است که نیازمند آنهاست نه آنها نیازمند جامعه. آنها صرف نظر از باورهای رایج، برگزیده شده‌اند تا جامعه را نجات دهند. متأسفانه باید گفت جوامع سرکوب شده و تحت ستم آمادگی بالاتری برای پذیرش دیکتاتورهای خودشیفته دارند. تجربه نشان داده است که گشتن به دنبال یک قهرمان و نجات دهنده از شرایط ناگوار فعلی عموماً به استقرار یک دیکتاتور خودشیفته دیگر می‌انجامد. در مورد چرایی روی کار آمدن هیلتر در آلمان به شرایط نامساعد اقتصادی در آلمان و غرور شکسته شده آلمان‌ها بعد از شکست در جنگ جهانی اول می‌توان اشاره کرد، در واقع گشتن به دنبال یک نجات دهنده و قهرمان برای برون رفت از شرایط فعلی! قهرمانی که آلمان را به سوی مصیبتی بزرگتر سوق داد. نباید فراموش کرد عموماً دیکتاتورها در آغاز شخصیت دیگری از خود نشان داده و در طول زمان و گاهی بر اثر همراهی جامعه به این بیماری دچار شده‌اند.

صرف نظر از چرایی این موضوع، خودشیفتگی دیکتاتورها، متأسفانه عموماً با نابودی منابع انسانی و مالی کشورها همراه بوده که جبران آنها گاهی اوقات بسیار سخت و گاهی نشدنی است.

انور خوجه دیکتاتور آلبانی برای مبارزه خیالی علیه امپریالیسم دستور داد هفتصد هزار سنگر بتونی در سراسر این کشور احداث شود. این سنگرهای بتنی غیرقابل نفوذ انواع مختلفی داشتند و برای تمامی حالات ممکن طراحی شده بودند. ساخت این سنگرها نزدیک به بیست سال طول کشید درست در زمانی که فقر و تنگدستی سراسر آلبانی را فرا گرفته بود دیکتاتور خودشیفته آلبانی در حال تدارک سنگر برای مقابله با حمله امپریالیسم بود. نکته جالب اینکه در آن زمان جمعیت آلبانی نزدیک به سه میلیون نفر بود!! یعنی تقریباً به ازای هر چهار نفر یک سنگر وجود داشت. انور خوجه سرانجام مرد و چند سال بعد بساط کمونیسم در آلبانی برچیده شد بدون اینکه سنگرهای بتونی ساخته شده کوچکترین استفاده‌ای داشته باشند و حمله‌ای صورت بگیرد! میراث دیکتاتور خودشیفته آلبانی، فقر و تنگدستی و سنگرهای بتنی بدون استفاده بود در واقع هدر دادن سرمایه مردم آلبانی!

صدام حسین یکی از بزرگترین خریداران اسلحه بود، ارتش او یکی از مجهزترین ارتش‌های جهان به شمار می‌رفت، صدام حسین که بعد از پایان جنگ با ایران، به طمع غارت منافع نفتی کویت به این کشور حمله کرد و تنها در چند ساعت این کشور را اشغال کرد هرگز فکرش را نمی‌کرد که روزی ارتش قدرتمند او بدون کوچکترین مقاومتی تسلیم آمریکایی‌ها شود و او به طرز خفت‌باری در داخل یک گودال توسط نیروهای آمریکایی دستگیر شود. آنچه دیکتاتور خودشیفته عراق تصور

می‌کرد ارتشی قدرتمند بود که توان دفاع در برابر هر حمله احتمالی را خواهد داشت اما نیروهای آمریکایی وارد کاخ صدام حسین شدند بدون اینکه نیرویی در برابر آنها مقاومت کند! حاصل توهمات دیکتاتور خودشیفته عراق نابودی، جنگ و ناآرامی در این کشور بود!

جمهوری اسلامی از همان آغاز بحران کرونا، با نادیده گرفتن تمامی دانسته‌های علمی باعث مرگ هزاران نفر شد. رژیم در ابتدا با هدف برگزاری راهپیمایی حکومتی ۲۲ بهمن و انتخابات فرمایشی مجلس در اسفند ماه ۹۸ منکر وجود هرگونه مورد ابتلا به کرونا در ایران شد و باعث از بین رفتن زمان طلایی برای قرنطینه و جلوگیری از پخش بیماری گردید. صدا و سیمای جمهوری اسلامی در روایتی کاملاً جعلی، کرونا را یک سرماخوردگی معمولی و آنفولانزای فصلی معرفی کرد که نیازی به هیچ مراقبت خاصی ندارد! خامنه‌ای مدتی بعد در یک مصاحبه کوتاه با تکرار این موضوع به مردم توصیه کرد که فلان دعا را بخوانند و نگران نباشند! در حالیکه تعداد مبتلایان به کرونا بر اساس سیاست‌های غلط رژیم روزبه روز بیشتر می‌شد اواخر فروردین ماه ۱۳۹۹ گروهک تروریستی سپاه پاسداران در یک نمایش مسخره، با نشان دادن تعدادی در قابلمه! با این ادعا که ویروس یابی ساخته است که از فاصله دور قادر به تشخیص ویروس کروناست از یک دستاورد بزرگ نام برد! فرماندهان تروریست سپاه که فکر می‌کردند نجات جان انسان‌ها هم مانند ترور و آدم کشی، پروسه‌ای ساده و دست یافتنی است اعلام آمادگی کردند که این فن آوری پیشرفته را به سایر کشورها هم بدهند!!!

در قابلمه‌های ساخته شده بعدها در سکوت خبری به جای اصلی شان یعنی دیگ‌های نذری تنها جایی که تروریست‌ها سپاه در آن تخصص دارند، برگشتند! اما متأسفانه این تنها بخش داستان غم انگیز کرونا نبود بعدها دیکتاتور خودشیفته، با اعلام اینکه اجازه نمی‌دهد واکسن اروپایی و آمریکایی وارد ایران شود با راه انداختن سیرک دیگری تحت عنوان ساخت واکسن داخلی، هزاران ایرانی را به کام مرگ فرستاد!

دیکتاتوری ولایت فقیه که با تئوری "اقتصاد مال خر" است و با تعطیلی دانشگاه‌ها تحت عنوان انقلاب فرهنگی از همان آغاز نشان داد که هیچ میانه‌ای با تفکر و عقلانیت ندارد و تنها چیزی که در جمهوری اسلامی حکم می‌کند عقل ناقص ولی فقیه است! خمینی که با قطع رابطه با بسیاری از کشورهای جهان دوران انزوا رژیم را با شعار "نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی" رقم زد بعدها با ضدیت با عربستان سعودی و کشورهای منطقه، دایره انزوا را تنگ‌تر و تنگ‌تر کرد! با به قدرت رسیدن خامنه‌ای، دوران تک رایی و خودپسندی وارد فاز جدیدی شد. اگر خمینی حداقل در بعضی از امور از نزدیکانش مشورت می‌گرفت، خامنه‌ای سمت و سوی استبداد مطلقه را پیش گرفت. ایجاد تنش مهم‌ترین ویژگی دوران خامنه‌ای است ساماندهی نیروهای مزدور در سراسر جغرافیای منطقه تا آفریقا بخش عمده‌ای از پروسه تنش

زایی خامنه‌ای است. دیکتاتور خودشیفته جمهوری اسلامی بی نیاز از هرگونه پاسخ گویی در مسیر نابودی گذشته و آینده ایران گام بر می‌دارد. تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را می‌توان بزرگترین چالش دوران رهبری خامنه‌ای در عرصه بین‌المللی دانست که از همان زمان به قدرت رسیدنش آغاز شد. دیکتاتور خودشیفته به طمع دست یافتن به سلاح هسته‌ای برای نشان دادن قدرت خیالی دیکتاتوری‌اش ایران را وارد بحرانی کرد که ساهاست بخش‌های اقتصادی و سیاسی کشور را درگیر کرده است. در سایه تحریم‌های بین‌المللی ارزش پول ملی ایران به پایین‌ترین مقدار ممکن رسیده است اقتصاد دستوری جمهوری اسلامی علنا در مرز فروپاشی است فقر، تنگدستی و تضاد طبقاتی پیدا می‌کند، فساد سیستماتیک سرتاپای کشور را فرا گرفته است اما دیکتاتور سرخوش از گلوله پراکنی‌های مزدورانش، خود در قامت یک نجات دهنده می‌بیند!

دیکتاتور پیر جمهوری اسلامی درست در مسیری گام برمی‌دارد که همه دیکتاتورهای خودشیفته گام برداشته اند، توهم ناشی از خودشیفتگی تا مرز نابودی همه چیز. بیماری مشترک همه دیکتاتورها! خودشیفتگی و باور به اینکه آنچه او می‌گوید و عمل می‌کند عین ثواب است و او و افکارش خالی از هر گونه عیب و نقص و ایراد هستند.

از در قابلمه تا سلاح هسته‌ای، روایت بخش‌هایی از توهم یک دیکتاتور خودشیفته است که باوری به گوش کردن و شنیدن ندارد در نگاه او این بهترین انتخاب و بهترین مسیر است حتی اگر به قیمت مرگ هزاران نفر و نابودی سرمایه‌های یک کشور تمام شود. پایان این دیوانگی لجام گسیخته بی تردید نابودی و از بین رفتن سرمایه‌های یک کشور است که جبران آنها غیر ممکن خواهد بود. باید امیدوار بود که قبل از آنکه دیکتاتور خودشیفته کشور را به ورطه نابودی بکشاند جنبش مردمی بساط دیکتاتوری‌اش را برچیند و به این داستان مصیب بار پایان دهد.

تضییع حقوق زنان در جامعه ایران



هومن سمکو

این که زنان در جوامع اسلامی و محافظه‌کار دینی هیچ ارزش و نقشی ندارند، ناشی از تعامل پیچیده عوامل فرهنگی، مذهبی و اجتماعی است. باید اذعان کرد که جوامع اسلامی متنوع بوده و تفاسیر آموزه‌های اسلامی در بین آنها بسیار متفاوت است. با این حال، برخی تفسیرهای مردسالارانه از متون دینی، همراه با هنجارهای فرهنگی سنتی، اغلب منجر به به حاشیه رانده شدن و انقیاد زنان شده است.

در بسیاری از جوامع محافظه‌کار دینی، هنجارهای مردسالارانه حکم می‌کنند که نقش اصلی زنان به جای مشارکت در زندگی عمومی یا فرآیندهای تصمیم‌گیری، در حوزه خانگی، مانند مراقبت و نگهداری از خانه باشد. این تنزل دادن جایگاه زنان به حوزه خصوصی می‌تواند منجر به بی‌ارزشی آنها در جامعه وسیعتر شود.

آزار و اذیت، خشونت خانگی و حتی قتل‌های ناموسی را می‌توان به نگرش‌های مردسالارانه عمیقاً ریشه‌دار نسبت داد که

زنان را به عنوان دارایی یا کالایی می‌بیند که باید توسط مرد کنترل شوند. این اقدامات اغلب با احساس استحقاق و میل به حفظ شرافت درک شده خانواده تحریک می‌شود، که فشار زیادی را بر زنان وارد می‌کند تا با هنجارهای محدود کننده اجتماعی سازگار شوند. علاوه بر این، مسائل سیستمی مانند حمایت‌های قانونی و اجرایی ناکافی، و همچنین بی‌میلی جامعه برای به چالش کشیدن نقش‌های جنسیتی ریشه دار، به تداوم خشونت علیه زنان می‌انجامد.

در ایران، مانند بسیاری از جوامع دیگر بسته و ایدئولوژیک مذهبی، زنان ممکن است به دلیل مجموعه‌ای از عوامل، از آزارهای خانوادگی رنج ببرند و حتی کشته شوند. اینها شامل هنجارهای پدرسالارانه عمیقاً ریشه‌دار، سیستم‌های قانونی که ممکن است به اندازه کافی از حقوق زنان حمایت نکنند و نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی است که می‌تواند عدم تعادل قدرت را در خانواده‌ها تشدید کند. علاوه بر این، پویایی‌های سیاسی و فرهنگی ممکن است با پویایی‌های جنسیتی تلاقی پیدا کرده و چشم‌انداز حقوق زنان را پیچیده تر کند.

پرداختن به این مسائل نیازمند رویکردی چند وجهی است که شامل به چالش کشیدن نگرش‌های مردسالارانه و ترویج برابری جنسیتی از طریق اصلاحات قانونی، آموزش و تغییرات اجتماعی گسترده تر در هنجارهای فرهنگی است. توانمندسازی زنان از نظر اقتصادی و اجتماعی، تضمین دسترسی به آموزش و مراقبت‌های بهداشتی، و تقویت حمایت‌های قانونی از زنان، گام‌های اساسی در جهت ایجاد جوامع عادلانه‌تر است که در آن زنان ارزش و جایگاه محترمی دارند. با این حال، درک این نکته نیز مهم است که تغییر ممکن است تدریجی و نیازمند تلاش مداوم افراد، جوامع و نهادها باشد.

در جوامع اسلامی و محافظه‌کار، کاهش ارزش و به حاشیه راندن زنان اغلب با ساختارهای قدرت گسترده‌تری که اقتدار و کنترل مردان را در اولویت قرار می‌دهند، تلاقی می‌کند. تفاسیر سنتی از متون و آموزه‌های دینی که اغلب بر اساس بافت تاریخی و فرهنگی شکل می‌گیرد، برای توجیه تبعیت زنان و تقویت سلسله مراتب جنسیتی به کار رفته است. این تفاسیر غالباً بر وجود حجب و حیا و اطاعت برای زنان تأکید کرده و در عین حال به مردان استقلال و اختیار بیشتری می‌دهد. علاوه بر این، انتظارات و هنجارهای اجتماعی نقش مهمی در شکل‌دهی نقش‌ها و رفتارهای جنسیتی دارند. زنان اغلب از سنین پایین اجتماعی می‌شوند تا ازدواج و مادری را در اولویت قرار دهند و ارزش آنها به نقش همسری و مادری گره خورده است. این فشار اجتماعی می‌تواند فرصت‌های زنان را برای تحصیل، اشتغال و تعیین سرنوشت محدود کند و وابستگی آنها به قشر مرد را تداوم بخشیده و نابرابری‌های جنسیتی را تقویت سازد.

آزار و اذیت، خشونت خانگی، و قتل‌های ناموسی تجلی نگرش‌های عمیقاً ریشه‌دار مردسالارانه است که زنان را تابع مردان

و تحت کنترل آنها می‌داند. در بسیاری از موارد، این اعمال به عنوان ابزاری برای اجرای نظم اجتماعی و حفظ شرافت خانواده تلقی می‌گردد که اغلب به بهای حقوق و رفاه زنان تمام می‌شود. عادی سازی خشونت علیه زنان، همراه با سکوت و همدستی اجتماعی، چرخه ای از سوء استفاده و معافیت از مجازات را تداوم می بخشد.

در ایران نیز مانند سایر کشورهای جوامع اسلامی، زنان به دلیل تلاقی پویایی جنسیتی با عوامل سیاسی و فرهنگ دینی با چالش‌های خاصی مواجه می‌شوند. نظام حقوقی ایران، بر اساس قوانین اسلام، مقرراتی دارد که برای زنان در اموری مانند ازدواج، طلاق و ارث تبعیض قائل شده و استقلال و حمایت های قانونی آنها را محدود ساخته است. علاوه بر این، محدودیت های سیاسی و اجتماعی برای مشارکت زنان در زندگی عمومی می تواند آسیب پذیری آنها را در برابر سوء استفاده و استثمار در خانواده تشدید کند.

بدون تردید پرداختن به این مسائل باید فراتر از اصلاحات قانونی برای مقابله با هنجارهای اجتماعی و فرهنگی اساسی باشد که نابرابری جنسیتی و خشونت علیه زنان را تداوم می بخشد. کمپین های آموزشی و افزایش آگاهی می‌توانند کلیشه‌های مضر را به چالش کشیده و نگرش‌ها و رفتارهای حساس به جنسیت را ترویج کنند. ارائه خدمات حمایتی برای بازماندگان خشونت و پاسخ‌های قضایی و توانمندسازی زنان از نظر اقتصادی و سیاسی، همگی از اجزای اساسی راهبردهای جامع برای ارتقای برابری جنسیتی و تضمین حقوق و کرامت زنان در جوامع اسلامی و محافظه کار هستند. ولی در نهایت همه مشکلات برمیگردد به نوع و همینطور سیستم حاکم در ایران که رژیم اسلامی به انواع قوانین ناعادلانه و قرون وسطایی، جامعه و محیطی رو در ایران ایجاد کرده‌اند که بی شباهت به زندانی باز برای زنان و دختران نیست و علیرغم همه سعی و تلاش روشنفکران و مصلحان جامعه تا کنون هیچ تغییری اساسی بوجود نیامده و آنچه که بیشتر به چشم می‌آید این است که تا این قوانین و حاکمیت حاکم باشند همه تلاشها بدون نتیجه خواهند بود.

بودن تردید تنها راه تغییر بنیادی قوانین و سیستم حکمرانی در ایران است و با توجه به آنچه که تا حالا دیده شده، تنها با سرنگونی این رژیم راه برای عدالت و آزادی زنان باز خواهد شد.

ملت کورد در سه دهه معاصر



زانبار حسینی

ملت کورد تنها ملتی در خاورمیانه است که از دستاوردهای جنگ جهانی دوم بی بهره ماند و پایان جنگ جهانی دوم کوچکترین دستاوردی را برایش به ارمغان نیاورد؛ بر خلاف سایر ملل منطقه که همگی صاحب سرزمین، کشور و دولت شدند. تلاشهای بی وقفه و فراوان کردها در جنوب، شمال و شرق کوردستان در قبل و بعد از جنگ جهانی دوم ناکام و بدون نتایج چشمگیری باقی ماند و سیاست های نانوخته جهانی چنان طراحی شده بودند که این ملت کماکان زیر یوغ استعمارگران و متجاوزان باقی و سایه سنگین ستم همچنان پابرجا بماند. باری فعالیت های حق خواهانه و آزادیخواهانه ملت کورد در هیچ دوره ای از تاریخ پر فراز و نشیبش از حرکت باز نایستاده و قطار خواسته های مشروعش در تلاطم سیاست های پیچیده و گنگ منطقه ای متوقف نشده است؛ خواه اوضاع بر وقف مراد بوده باشد و خواه بالعکس. کارنامه بیش از صد سال مبارزات مداوم و بی وقفه در کوردستان چهار تکه و قطعه قطعه شده، حاکی از روح عدالت طلبی و حق خواهی ملت کورد است که همانندش را در تاریخ هیچ گوشه ای از این کره خاکی نمیتوان یافت.

سه دهه گذشته نقطه عطفی مهم برای سرنوشت ملت کورد در درگیری های منطقه ای خاورمیانه بوده است. این گفته اغراق

نیست که ملت کورد پس از دهه ها سرکوب و نسل کشی و ویرانی با دستان خالی و ابزار بسیار اندک و تنها با اتحاد و پافشاری بر اهداف و آمال و تلاش های خستگی ناپذیرش توانسته است که همچون سرو ایستاده بماند و با غرور و سرافرازی و صدایی رسا بگوید: یک کورد هم بماند، کوردستان هم می ماند!

طی سه دهه گذشته، سقوط صدام حسین زمینه تشکیل حکومت فدرال در جنوب کوردستان را برای ملت کورد فراهم کرد. نتیجه هرج و مرج جغرافیای تحت حاکمیت خانواده اسد با روی خط بودن و درک درست سیاسی کوردها از اوضاع منطقه ای، منجر به تشکیل حکومت محلی و کانتونی برای این ملت در غرب کوردستان شده است. مشکلات بین کوردها و ترکها در شمال کوردستان اشغالی، روز به روز عمیقتر می شود و نزدیک به صد سال جنایت و سرکوب وحشیانه برعلیه کوردها نتیجه عکس داشته است و ملت آزادیخواه کورد را از خواسته هایش عقب نرانده است؛ انتخابات اخیر در شمال کوردستان به خوبی نشان داد که کوردها بر خلاف ادعای دستگاههای پروپاگاندا و تبلیغاتی دشمنانشان با مبارزات بی بدیل برای دستیابی به خواسته هایشان و زنده نگهداشتن آمال و اهدافشان تلاش کرده اند. مبارزه در جهت تداوم حیات و روشنی مشعل حقوق بشر و آزادی در شرق کوردستان، بیش از هر زمان دیگری در اوج قرار دارد و اشغالگران تهران بیش از چهار دهه است که در ارائه راه حلی برای مسئله کورد ناکام مانده اند؛ زیرا راه حلهای آنان با خواسته های ملت کورد در منافات است. جنگ با داعش در جنوب و غرب کوردستان، فشار سیاسی - اقتصادی و سیاسی-امنیتی متجاوزان شمال و شرق کوردستان بر مناطق جنوب کوردستان و غرب کوردستان از یک سو و فشار بغداد و گاه دمشق از سوی دیگر، موانع و مشکلات زیادی بر قدرت منطقه ای کوردها در دو بخش مذکور (جنوب و غرب کوردستان)، بلاخص جنوب کوردستان وارد کرده است. حملات مخالف با مضامین حقوق بین المللی به زیرساخت های اقتصادی غرب کوردستان توسط مهاجمان ترک، حملات گاه و بیگاه آخوندهای تهران و کرواتیهای آنکارا به جنوب کوردستان، تداوم توطئه و ایجاد موانع برای دو منطقه نیمه آزاد شده و در عین حال تلاششان برای توقف و یا منفعل نمودن جریان انقلابی در شرق و شمال کوردستان، تنها چند نمونه بارز از سیاست توطئه و اشغالگری مهاجمان کورد در کوردستان است. همه اینها در شرایطی است که کوردها مانند صد سال و حتی پنجاه سال قبل هم نیستند و دشمنان ملت کورد دیگر مثال قبل، توانایی و امکان انجام دادن جنایات وحشتناک و ضد انسانی در ابعاد بزرگ و وسیع را ندارند؛ قسمت اعظم این مهم، نتیجه تلاش و مبارزات بی وقفه ملت کورد در برابر استعمارگران است. بطوریکه امروزه هیچ یک از مهاجمان و اشغالگران کوردستان نمی توانند آشکارا ادعا کنند که ملت کورد وجود ندارد و با شواهد دروغین مشابه چنین ادعاهای کذبی، درصدد تحریف حافظه جمعی کوردها برآیند.

بر کسی پوشیده نیست تا زمانی که ملت کورد بطور کامل به اهداف خود نرسیده است، مهاجمان کورد از سازماندهی و انجام هیچ توطئه ای ابایی نخواهند داشت و در جهت به تأخیر انداختن و یا توقف نیروی متحرک و مشروع ملت کورد دست

به هر گونه جنایتی خواهند زد.

اگرچه تحولات ناخواسته منطقه ای در اغلب اوقات، مهاجمان کورد را متعجب و متحیر کرده است، اما برای کوردها چنین تحولاتی فرصتی مطلوب و مناسب برای عبور از موانع جدید در مسیر مبارزه است. قیام ژینا و نوروز کوردها، همچون هیزم آتش شعله ور انقلاب کوردها، این ملت را وارد فاز و اوضاع جدیدی در حیات سیاسی و بازی منطقه ای کرده است؛ ژینا و قتل عامدانه اش به نماد زندگی پر از فراز و نشیب ملت کورد مبدل گشت و دوباره جان به قالب این باور داد که اگر اشغالگران حقیقت را دهها و صدها سال زیر خاکستر حاصل از آتش دروغینشان پنهان نمایند و یا برای امحا و نابودیش نهایت تلاششان را انجام بدهند در نهایت حقیقت با اراده اش، زنجیرها را پاره خواهد نمود و با تمام قوا، آشکارا خود را به همگان نشان می دهد.

ژینا تار و پود نمادهای "ژن، ژیان، نازادی" در چهار گوشه کوردستان است که نشان از سیطره عمیق و عملی این شعار بر زندگی اجتماعی و فرهنگ کهن و سنت دیرین ملت کورد دارد.

پس از قیام ژینا، فرا رسیدن نوروز کوردی و تجمعات رقص آزادی و وحدت بی مثال مردم، مثال آخرین میخ بر تابوت اشغالگران کوردستان محسوب می شود و این پیام را دوباره به جهانیان رساند که کوردها تکه تکه شده اند و هیچ تفاوتی تاریخی، ملیتی، فرهنگی و سرزمینی میان کرمانشاه و آکری و دیاربکر و قامیشلو وجود ندارد و این ملت با تاریخ، فرهنگ و زبان و خواست ارادیش، معرف هویت و شناسش هست؛ نه با تاریخ و فرهنگ و تعاریف نادرست موجود در کتب به اصطلاح پژوهشی دانشگاه های تهران که توسط تحلیلگران اشغالگر نوشته و منتشر شده است. قیام شکوهمند ژینا و شکوه نوروز مشعل های آزادی، ریشه های حقیقی ناسیونالیسم کوردی منطبق بر آزادیخواهی و حق خواهی را مستحکم تر از قبل کرده است.

توطئه های مشترک اشغالگران در کوردستان چهار قطعه شده، به ویژه توطئه های دو بازیگر اصلی معاصر یعنی تهران و آنکارا، ملت کورد را در هر قطعه جدا شده، تحت فشار شدید و شرایط حساسی قرار داده است؛ این امر منجر به مرحله جدیدی از رویارویی با اشغالگران کوردستان در ادامه مسیر مبارزات تاریخی مردم ما شده است.

اگر تا همین اواخر ملت کورد و به ویژه سازمانها و احزاب در هر چهار بخش جدا شده، سعی در بیشتر نزدیک شدن به یکدیگر و سازماندهی روابط فی مابین در جهت پیشبرد اهداف غایی را داشتند، اکنون با درک آگاهانه و تحلیل هوشیارانه

زمان حال و با توجه به تغییرات پیش رو به نسبت گذشته، به این مهم رسیده اند که در راستای رسیدن به سر منزل مقصود، نیازی مبرم به ایجاد و بنیان بنیه های حیاتی سیاسی بر مبنای اصول استراتژیک سرزمینی است. به گونه ای که با گذر از اتحاد سیاسی - اجتماعی، زمینه اتحاد استراتژیکی را در ابعاد بزرگتری فراهم نمایند و از این طریق با مشخص نمودن خطوط مجاز و غیر مجاز در چهار گوشه سرزمین کوردستان، تجارب گذشته را همچون ستون و پشتیبانی برای عبور از موانع سخت و چالشهای جدید قرار دهند.

هر چند تفکر اتحاد استراتژیک سرزمینی با شیوه علمی و عملی، سالها قبل در حافظه سیاسی ملت کورد جای گرفت و به ملکه ذهنشان بدل گشته است و تاریخش به تفکر جمهوری کوردستان بر می گردد که در زمان حال به شکوفایی رسیده است. چنان که ناسیونالیسم کوردی معنا و مفهومی عمیقتر و وسیعتری به خود گرفته است؛ پیام نوروزی در چهار گوشه کوردستان چهار قطعه شده با نمایان نمودن و نشان دادن سبملهای ملی و تاریخیو اشعار واحد و خواسته های معین، مستند و مستدلترین ادله هاست!

دست خالی ماندن کوردها در تقسیمات سیاسی منطقه پس از جنگ جهانی دوم، هیچگاه به معنای عقب نشینی کوردها از حقوق مشروعشان نبوده است. بلکه با تلاش و کوشش ستودنی و با روی هم گذاردن خشت به خشت دیوار خواسته های حقیقی و بر حقشان در هر گوشه از سرزمین و خاک اشغال شده یشان، حامل این پیامست که این ملت، یکپارچه و متحد برای رسیدن به آرزوهای بزرگش مشتاقانه در تلاش است و همانند همه ملت های جهان و منطقه تحقق خواسته هایشان را حق ذاتی می داند و با تمام توان برای بدست آوردن و باز پس گیری حقوق مصادره شده اش مبارزه می نماید.

ملت کورد با استراتژی و تاکتیک های مختلف سیاسی در هر بخش جدا شده از سرزمینش، کاملاً دریافته است که باید خود را برای هماهنگ کردن سیاستهای مختلف و متفاوتش در یک نسخه استراتژیک سرزمینی آماده کند و با کد حق تعیین سرنوشت، در جهت اتخاذ چنین استراتژی واحدی در برابر دشمنان متحدش گام بردارد و با آمادگی کامل برای اتحادی سیاسی در دایره سرزمینی در جهت نزدیکتر شدن به اهداف تلاش بنماید. اتحادیه استراتژیکی سرزمینی در زمان مناسب، نیازی روشن و مبرم در آینده سیاسی ملت کورد است؛ درک درست زمان تاسیس اتحادیه سرزمینی من باب اسلوب مبارزات چند بعدی ملت کورد در سطح کلان، چنان نیاز و ضرورتی مهم و سرنوشت ساز است که بعید و دور نمی نمایاند که روزی از روزها، مرزهای جعلی را از منظر معنا بدور بیاندازد!

سکولاریسم: تاریخ، چالشها، و پیشرفت در مدرنیته

(بخش دوم و پایانی)



فواد محمودی

به عنوان نمونه‌هایی از گروه‌ها، افراد و حکومت‌ها که ممکن است شباهت‌هایی با سکولاریسم افراطی و افراط گرایی مذهبی داشته باشند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- گروه‌های تروریستی مذهبی:

گروه‌هایی مانند داعش، القاعده و طابان که به نام اسلام افراطی عمل می‌کنند و به دنبال سرکوب و تشدید تفاوت‌ها در جوامع هستند.

- حکومت‌های دیکتاتوری سکولاریسم افراطی:

حکومت‌هایی مانند حکومت بعثی عراق زمان صدام حسین که با سیاست‌های سکولاریسم افراطی به دنبال سرکوب نظرات و

محدودیت حقوق انسانی بود.

رضا شاه پهلوی جنایتهای که در تمام استانهای ایران مرتکب شد

گروه‌های سیاسی افراطی:

گروه‌ها و حزب‌های سیاسی که با رویکرد سکولاریسم افراطی به دنبال استفاده از قدرت سیاسی برای تحقق اهداف خاص هستند.

فعالان مذهبی افراطی:

افرادى که با تبلیغات افراطی مذهبی، به دنبال تشدید تفاوت‌ها و تفرقه در جوامع هستند و حقوق انسانی را نادیده می‌گیرند.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که شباهتهایی بین سکولاریسم افراطی و افراط گرایی مذهبی وجود دارد و این دو جریان ممکن است در قالب گروه‌ها، افراد و حکومت‌ها متجلی شوند.

سکولاریسم و آزادی مذهبی

پرورش تنوع مذهبی:

سکولاریسم واقعی باید به منظور پرورش تنوع مذهبی، محیطی را ایجاد کند که افراد باورهای مذهبی مختلف در آن به آزادی عقیده و عبادت دست یابند. این احترام به آزادی مذهبی می‌تواند به گسترش افکار و عقاید مختلف در جامعه کمک کند و تجربه‌های مذهبی متنوع را ترویج کند.

ایجاد چنین محیطی می‌تواند باعث تعامل بیشتر میان افراد با مذاهب مختلف شود و به ترسیم تصویری دقیق‌تر از ارزش‌ها و باورهای مختلف در جامعه کمک کند. این اقدام به فهم عمیق‌تر و همبستگی فرهنگی بیشتر در جامعه منجر خواهد شد.

حفاظت از آزادی عقیده و بیان:

یک رویکرد سکولار متوازن، حفاظت از حقوق افراد برای باور و بیان آزادانه ایمان خود را در اولویت قرار می دهد.

درست است. رویکرد سکولار متوازن، به عنوان یک رویکرد مبتنی بر اصول، حقوق افراد برای باور و بیان آزادانه ایمان خود را به عنوان یک اولویت اساسی در جامعه می شناسد. این حفاظت از آزادی عقیده و بیان از تضمینات اصلی سکولاریسم است.

این رویکرد نه تنها به احترام به تنوع مذهبی و فرهنگی کمک می کند بلکه همچنین به ایجاد محیطی آزادانه برای تبادل نظر و ارتباط میان اعضای جامعه کمک می کند. در نتیجه، افراد مختلف می توانند آزادانه اعتقادات و نظرات خود را ابراز کنند و به این ترتیب، جامعه به سمت یک تعامل متقابل و سازنده حرکت کند.

پرورش دانش در جوامع سکولار

آموزش نقش بسیار مهمی در پرورش تفاهم و تعامل بین اعضای جوامع سکولار ایفا می کند. این نقش اساسی به چندین شکل مشخص می شود:

کاهش تعصب و ترس از ناشناخته:

آموزش با ارتقاء دانش و درک درباره نظام های اعتقادی مختلف، به کاهش تعصبات و ترس از ناشناخته کمک می کند و افراد را به برخورد با تفاوتها با ذهن بازتر و فهم عمیق تر تشویق می کند.

ترویج احترام به تنوع فرهنگی:

آموزش به افراد کمک می کند که ارزشها و باورهای مختلف را احترام بگذارند و تنوع فرهنگی را به عنوان یک منبع غنی سازی مشاهده کنند.

تسهیل تفاهم:

آموزش تفاهم و تبادل نظر را ترویج می‌کند و به افراد کمک می‌کند تا از طریق دیالوگ و تعامل، درک بهتری از یکدیگر داشته باشند.

تعلیم مهارت‌های بین‌فرهنگی:

این نوع آموزش به افراد کمک می‌کند که مهارت‌های بین‌فرهنگی را تربیت کنند و در جامعه سکولار به طور کامل تعامل کنند.

با افزایش دانش و فهم از طریق آموزش، جوامع سکولار می‌توانند به شکل بهتری به تحقق اهداف خود در زمینه تعامل فرهنگی و تنوع دینی برسند.

چهره انسانی سکولاریسم: رویکردی متعادل

به رسمیت شناختن ارزش‌های مشترک:

سکولاریسم باید ارزش‌های مشترک بین جوامع مذهبی و غیرمذهبی را به رسمیت بشناسد و به جای تفرقه، وحدت را ترویج کند.

در چهره انسانی سکولاریسم، مفهوم ارزش‌های مشترک بین افراد مذهبی و غیرمذهبی به عنوان پایه‌ای برای تعاملات فرهنگی و اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. این نگرش تأکید دارد که در جامعه‌ها، مهمترین ارکان تشکیل دهنده، ارزش‌ها و اصول مشترک هستند. ترویج این ارزش‌ها به عنوان نقطه واحد، از اختلافات بین اعضای جامعه کاسته و به سوی یکپارچگی و وحدت جامعه هدایت می‌شود.

تعامل مثبت بین افراد مذهبی و غیرمذهبی، تشویق همدلی و افزایش تعاملات فرهنگی را ترتیب می‌دهد. این به ارمغان می‌آورد که افراد از تنوع فرهنگی بهره‌مند شوند و بتوانند به یکدیگر احترام گذاشته و در یک محیط پویا و متنوع همزیستی کنند. از سوی دیگر، حفظ آزادی اندیشه نیز مهمترین عنصر در این رویکرد است که به افراد اجازه می‌دهد

نظرات و باورهای خود را آزادانه بیان کنند، در حدودی که حقوق دیگران تخلف نشود.

به طور کلی، این نگرش به ایجاد یک محیط اجتماعی متنوع، با ارکان مشترک و حفظ همبستگی جامعه توجه دارد. از این رو، سکولاریسم در این دیدگاه به عنوان وسیله‌ای برای ترویج ارتباطات سازنده، همبستگی اجتماعی و تعامل فرهنگی مؤثر معرفی می‌شود.

در تاریخ معاصر، برخی کشورها تجربیاتی از سکولاریسم و رانی آن را داشته‌اند. به عنوان نمونه:

ترکیه:

در اوایل قرن بیستم، کمال‌گرایان ترکیه به رهبری مصطفی کمال اتاتورک، روند سکولاریسم را آغاز کردند. اتاتورک به جدا سازی دین از دولت، استفاده از الفبای لاتین، و اصلاحات در حوزه حقوق زنان و تعلیم و تربیت پرداخت. اما ملی‌گرای ترک بودن را این حکومت را جزو درنده ترین حکومت‌های قرار داد بخصوص برای کوردها

فرانسه:

فرانسه یکی از کشورهایی است که در طول تاریخ سکولاریسم را به عنوان یک اصل بنیادی در سیاست خود اجرا کرده است. لوئیس لیبرته، مؤسس جمهوری سوم فرانسه، اصلاحاتی را در جهت جدا سازی کلیسا از دولت و تضمین آزادیهای فردی ارائه داد.

هند:

هند یک کشور چندفرهنگی و چنددینی است که سکولاریسم به عنوان یک اصل اساسی در قانون اساسی آن جاودانه شده است. این اصل تاکید دارد که همه ادیان برابر در مقابل قانون هستند و هیچ تبعیضی بر اساس دین و مذهب قائل نمی‌شود.

این نمونه‌ها نشان از تفاوت‌های در روند اجرای سکولاریسم در کشورها دارند، اما همگی نشانگر تلاش برخی از کشورها برای جدا سازی مسائل دینی از دولت و ارتقاء اصولی همچون آزادی فردی و برابری در قبال تمامی ادیان هستند. ولی

متأسفانه همیشه ادیان کوچکتر مورد ستم هندوها قرار گرفته‌اند

ایجاد پل بین جوامع سکولار و مذهبی:

باید گفتگو و همکاری بین جوامع سکولار و مذهبی را تقویت کرد و جامعه ای یکپارچه تر را ایجاد کرد. به طور مختصر، ایجاد پل بین جوامع سکولار و مذهبی به این معناست که باید فرصتهایی برای ارتباط مستقیم و تبادل دیدگاه‌ها بین این دو جامعه فراهم شود. این ارتباطات می‌توانند از طریق برگزاری گفتگوها، نشست‌های مشترک، و فعالیت‌های همکاری میان جوامع مختلف ایجاد شوند. احترام متقابل، تشویق به همکاری، و ترویج دیدگاه‌های منطقی و انسان‌محور می‌تواند به تقویت این پل و افزایش تعامل و همکاری بین جوامع سکولار و مذهبی کمک کند. این اقدامات به وفور می‌توانند به ایجاد جامعه‌ای با تنوع فرهنگی و اجتماعی غنی و یکپارچه تر کمک کنند.

سکولاریسم و اخلاق: یک رابطه همزیستی

جوامع سکولار اغلب اصول اخلاقی را از دیدگاه انسان‌گرایانه استخراج می‌کنند و بر اخلاق بدون نیاز به راهنمایی مذهبی تأکید می‌کنند. این اصول بیشتر بر پایه منطق، انصاف، احترام به حقوق انسانی، و تأکید بر آزادی و مساوات فردی تأکید دارند. در عین حال، این اصول اغلب با اصول اخلاقی مذهبی تطابق دارند، به ویژه در زمینه‌هایی مانند احترام به زندگی، انصاف، و محبت.

تعامل بین اخلاق سکولار و اخلاق مذهبی می‌تواند به وسیله گفتگو، تبادل دیدگاه‌ها، و یافتن نقاط مشترک تقویت شود. این تعامل می‌تواند به افزایش فهم متقابل، ترویج همبستگی اجتماعی، و ایجاد یک محیط زندگی مشترک و پایدار کمک کند. در نهایت، تعامل بین اخلاق سکولار و اخلاق مذهبی می‌تواند به ایجاد یک جوامع تنوع‌پذیر و پذیرنده کمک کند که همه اعضا آزادی و احترام خود را داشته باشند.

جامعه ایران به واسطه چند دهه حاکمیت گفتمان ایدئولوژیک دینی که با سخت‌گیری‌ها و دخالت‌های فراوان در حوزه خصوصی زندگی شهروندان همراه بوده، باعث شکل‌گیری پادگفتمانی به نام سکولاریسم بدون معرفت (سکولاریسمی که گریز و دوری جستن از دین را نه بر اساس گرایش‌ها و تعلقات فکری و فلسفی بلکه بر اساس نفرت و خشونت و دین‌ستیزی و مقاومت در برابر گفتمان حاکم انتخاب کرده است) شده است که با هر چیزی که رنگ و لعاب و بوی دین و دینداری می

دهد. به مبارزه رفته و با ادبیاتی خشن و پر از نفرت در پی انتقام از آن است.

در این پادگفت‌مان دین ستیز (که در ضدیت با کفتمان حاکم شکل گرفت) به هر کسی که رفتار و گفتار و کردارش اندک رنگ و بوی دینی داشته باشد حمله کرده و او را با رکیکترین و زشت‌ترین و خشن‌ترین توهین و ناسزاها و تهدیدها قرار می‌دهد.

این طیف که عمده آگاهی سیاسی و فلسفی و اجتماعی محصول چند برنامه شبکه «من و تو» و «اینترنشنال» و «صدای امریکا» و چند صفحه اینستاگرامی و تلگرامی است، به گونه ای تحقیر آمیز در مورد دین و دینداران سخن می‌گویند که انگار در مورد موجودات نادان و عقب مانده نظر افکنده اند. آنها در ذهن خود آینده ای از ایران ساخته اند که در آن هیچ نیازی به دین و معنویت نیست. این طیف که امروز مدعی تغییر و گذار از وضع موجود هستند طیفی ترسناک و انتقامجو است که اگر به قدرتی دست پیدا کند روی خلغالی‌های را سپید خواهند کرد.

اذعان به محدودیت‌ها و پیچیدگی‌ها:

سکولاریسم باید محدودیت‌های خود و ماهیت پیچیده اعتقادات بشری را بشناسد و از دام استکبار ایدئولوژیک پرهیز کند. پرهیز از دام استکبار ایدئولوژیک برای سکولاریسم بسیار اهمیت دارد. این بدان معناست که سکولاریسم باید به طور صادقانه به محدودیت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در مفاهیم و اعتقادات بشری توجه کند و از طرف دیگر، نهادهایی که سعی در اعمال نظریه‌های استکباری دارند، را رد کند.

این اذعان به محدودیت‌ها و پیچیدگی‌ها به سکولاریسم کمک می‌کند تا بیشتر به فهم مطلوب و روشنی از مسائل اجتماعی و فرهنگی برسد. این احترام به پیچیدگی‌ها و محدودیت‌ها به سکولاریسم کمک می‌کند تا به توسعه و بهبود بیشتری برسد و از آنجایی که توجه به تنوع فکری و فرهنگی نیز مهم است، سکولاریسم نباید به تعصب و استبداد ایدئولوژیک مبتلا شود. بنابراین، پرهیز از دام استکبار ایدئولوژیک به معنای پذیرش تنوع و توجه صادقانه به محدودیت‌ها و پیچیدگی‌های مفاهیم بشری است و این امر به توسعه و پیشرفت سکولاریسم کمک می‌کند.

پیشرفت در حقوق بشر و برابری

تأکید بر آزادی‌های فردی در چارچوب‌های سکولار نقش مهمی در پیشبرد حقوق بشر و ترویج برابری ایفا کرده است. در

جوامع سکولار، حقوق انسانی به عنوان اصول بنیادینی تأکید دارند و آزادی‌های فردی، از جمله آزادی ادیان، بیان، و عقیده، به عنوان حقوق اساسی شناخته می‌شوند. این آزادی‌ها باعث ایجاد فضایی متنوع و پویا برای بحث، برابری، و رشد فردی می‌شوند، که در نتیجه ترویج ارزش‌های برابری و احترام به تمامی اعضای جامعه را تسهیل می‌کنند. از این رو، سکولاریسم به عنوان یک چارچوب مفید برای ارتقای حقوق بشر و ترویج برابری شناخته می‌شود.

در بسیاری از کشورها، اصول سکولاریسم به عنوان یک چارچوب برای پیشرفت در حقوق بشر و ترویج برابری مورد استفاده قرار گرفته است. به عنوان یک نمونه، می‌توان به کشورهای اروپایی اشاره کرد که بسیاری از آن‌ها سکولاریسم را به عنوان اصلی‌ترین اصول فرهنگی و سیاسی خود قرار داده‌اند و از آن برای پیشبرد حقوق بشر و برابری استفاده می‌کنند. همچنین، برخی از کشورهای دیگر نیز سکولاریسم را در قوانین و سیاست‌های خود به کار می‌برند تا حقوق شهروندی را تضمین کرده و برابری را ترویج کنند. به عنوان مثال، ترکیه یکی از کشورهایی است که اصول سکولاریسم را در قوانین خود جای داده و از آن برای تأمین حقوق شهروندی و ترویج برابری استفاده می‌کند. هرچند سیستم سیاسی و تفکرات آنها به روی تفکر فاشیستی بنیاد نهاده شده چه سکولارها چه مذهبی‌ها

انتقادات رایج علیه سکولاریسم

پرداختن به انتقادات رایج امکان درک جامع‌تری از چالش‌هایی که سکولاریسم ممکن است با آن مواجه شود را فراهم می‌کند. این انتقادات عبارتند از:

حذف ارزش‌های دینی: برخی از انتقادات معمول علیه سکولاریسم این است که این نظام به چشم ارزش‌ها و اصول دینی بی‌احترامی می‌کند و ممکن است باعث از بین رفتن ارتباط اجتماعی و اخلاقی بین افراد شود. که متأسفانه این ناشی از عملکرد افرادی هستند که آشکارا به دین توهین می‌کنند تمامی کسانی که خود را مرتبط با سیستم پادشاهی و برخی احزاب چپ و محدود افرادی که خارج از حزبهای ملی در اروپا فعالیت می‌کنند با جبهه گیرهای نامعقول خود به اصل رسالت سکولاریسم ضربه می‌زنند غافل از اینکه ۹۰ درصد ملت کورد مسلمان هستند

تبعیض علیه دین: برخی معتقدند که سکولاریسم می‌تواند باعث تبعیض علیه دین و تهاجم در حقوق دینی شود و این امر به تضعیف آزادی‌های مذهبی منجر می‌شود.

کاهش ارتباط با فرهنگ و هویت مذهبی: انتقادات دیگر اغلب به این موضوع اشاره دارند که سکولاریسم می‌تواند منجر به کاهش ارتباط افراد با فرهنگ و هویت مذهبی آن‌ها شود و باعث فراموشی یا ضعف آن‌ها گردد.

پرداختن به این انتقادات و نگرانی‌ها می‌تواند بهبودی در فهم و پذیرش سکولاریسم و همچنین بهبودی در اجرای این نظام در جوامع مختلف را تسهیل کند.

ایجاد تعادل: سکولاریسم در دنیای مدرن

درس‌گرفتن از نمونه‌های تاریخی و معاصر به ما کمک می‌کند تا بهترین رویکردها و استراتژی‌ها برای تطبیق سکولاریسم با چالش‌ها و نیازهای دنیای مدرن را درک کنیم. با بررسی تاریخی سکولاریسم و مطالعه موارد معاصر، می‌توانیم متوجه شویم که چگونه این اصل از گذشته تا به امروز تکامل یافته است و چگونه می‌تواند بهبود و پیشرفت در دنیای مدرن را تسهیل کند. این تحلیل به ما کمک می‌کند تا بهترین راه‌حل‌ها و استراتژی‌هایی را که در مقابل چالش‌های جدید سکولاریسم مواجه می‌شویم، تدوین کنیم و از تجربیات گذشته بهره ببریم. البته، می‌توانم به برخی کشورهای دیگر نیز اشاره کنم:

آلمان یکی از کشورهایی است که اصول سکولاریسم را در قوانین و سیاست‌های خود جای داده است. این کشور با توجه به تاریخ سکولاریسم در آن، می‌تواند به عنوان یک نمونه موفق از پیاده‌سازی این اصل در دنیای مدرن مورد بررسی قرار گیرد. کانادا نیز یک کشور با جامعه چندفرهنگی و چند مذهبی است که اصول سکولاریسم را در قوانین و سیاست‌های خود در نظر می‌گیرد.

ژاپن: ژاپن یکی از کشورهایی است که دین به شکل سیاسی در زندگی عمومی کمترین تأثیر را دارد و اصول سکولاریسم در قوانین و سیاست‌های آن به خوبی جا افتاده است.

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که سکولاریسم به عنوان یک اصل فرهنگی و سیاسی در دنیای مدرن در کشورهای مختلف با توجه به شرایط محلی و فرهنگی متفاوت، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

نتیجه گیری: پذیرش سکولاریسم آگاه و دلسوز

سکولاریسم به عنوان یک رویکرد فرهنگی و سیاسی، از آغاز تاریخ تا به امروز تکامل یافته و تأثیرات گسترده‌ای بر جوامع داشته است. زمینه تاریخی سکولاریسم نشان می‌دهد که این مفهوم به عنوان یک واکنش به نفوذ دین در امور سیاسی و اجتماعی نهاده شده است. اما در نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی و تاریخی هر جامعه، خطرات بزرگی برای توسعه سکولاریسم به همراه دارد و می‌تواند به جدال‌های فرهنگی و اجتماعی منجر شود.

سکولاریسم تأثیرات گسترده‌ای بر ارتباطات انسانی دارد، از جمله کاهش تضادات مذهبی و فرهنگی و ترویج همدلی و همبستگی در جامعه. اما در عین حال، ظهور جزم‌گرایی و انزوای اجتماعی نیز از مشکلاتی است که ممکن است با سکولاریسم همراه باشد.

مقایسه با جنبش‌های مذهبی افراطی نشان می‌دهد که هر دو رویکرد می‌توانند به سرکوب نظرات، کاهش آزادی مذهبی و تشدید تفاوت‌ها منجر شوند. در این میان، حفاظت از آزادی عقیده و بیان از اهمیت بسیاری برخوردار است و پیشرفت در حقوق بشر و برابری نیز با توجه به اصول سکولاریسم، امری ضروری است.

با این وجود، سکولاریسم بهترین و توازنی را زمانی به دست می‌آورد که با پذیرش محدودیت‌ها و پیچیدگی‌های موجود در جامعه، تلاش برای پرورش دانش و اخلاق، و ایجاد پل بین جوامع سکولار و مذهبی اقدام کند. بنابراین، در نهایت، پذیرش سکولاریسم با آگاهی و دلسوزی به دست می‌آید و به جامعه‌ها کمک می‌کند تا به سوی یک مدرنیته متعادل و پویا حرکت کنند.

بحران سرگشتگی در مرز ناسیونالیزم و راسیسم "بیداد" میکند



د. آوی سا رضایی

- نسل نو به علت اعمال همه جانبه آسیمیلیاسیون، مبتلا به سرگشته‌گی ایدئولوژیکی هستند و این میتواند آسیب جبران ناپذیری به کلیت سیستم فکری و مبارزاتی بزند.

- ما در مرزهای ناسیونالیزم و راسیسم دچار سرگشته‌گی شده‌ایم.

- بجای ملی‌گرایی و خودشناسی و بهره‌گیری و تولید ملی روی به دیگرستیزی آورده‌ایم.

- سرگشته‌گی در این دو ایدئولوژی ضربه‌های مهلکی را به ساختار تربیتی و سیاسی یک ملت وارد خواهد کرد و باعث از دست دادن دوستی و در نتیجه به وجود آمدن جنگهای داخلی و عدم تجارت موفق و رقابت سالم خواهد بود.

سرگشتگی و اشتباه هر فرد در این مقوله میتواند آسیب جبران ناپذیری به کلیت سیستم فکری و مبارزاتی بزند.

برای پاسخ دادن به این پرسشها ابتدا باید تعریف دقیقی از هر دو مفهوم ارائه کنیم، و سپس به تاثیرات و پیامدهای

آن بر جوامع و فرهنگها پرداخته و در نهایت شناسایی "رفتارهای مرزی بارز و مبهم" بین دو مفهوم و راهکار ممکن برای کاهش سرگشتگی بین این دو مسئله پرداخت.

مفهوم کلمات "ناسیونالیسم" و "راسیسم" را به کرات از زبان فلاسفه نامدار دنیا مطالعه کرده‌ایم و در تمام مکاتب فلسفی معنایی مشابه و یکسان دارند. ناسیونالیسم سالم رویکردی مناسب است و راسیسم عملکردی منفی با پیامدهای منفی‌تر

ناسیونالیسم چیست؟

اصطلاح «ناسیونالیسم» به طور کلی برای توصیف دو پدیده به کار می‌رود: نگرشی که اعضای یک ملت هنگام اهمیت دادن به هویت ملی خود دارند و اقداماتی که اعضای یک ملت در تلاش برای دستیابی به (یا حفظ) حق تعیین سرنوشت انجام می‌دهند.

در هر توصیفی که از سوی دایره‌المعارف فلسفی استنفورد ارائه شده است، تأکید بر "خود" و برخی ویژگیهای متمایز کننده "خود" از "دیگری" شده است. بنابراین می‌توان گفت که ناسیونالیسم یک ایدئولوژی است که تأکید بر ویژگی‌های خاص و منحصر به یک ملت یا قوم دارد. این ایدئولوژی معتقد است که هر ملت یا قوم دارای حقوق و تمایزات خاص خود است و باید از آنها حمایت شود. ناسیونالیست‌ها معتقدند که هر ملت باید قدرت و استقلال خود را حفظ کرده و منافع آن را در برابر دخالت‌های خارجی حفظ کند.

ویژگی‌های خاص یک ملت ممکن است شامل زبان، فرهنگ، تاریخ، اعتقادات، مقولات و هویت، مشترک باشد. این ویژگی‌ها ممکن است به عنوان عناصر تعریف‌کننده یک ملت و هویت ملی آن شناخته شوند. اما باید توجه داشت که ویژگی‌های یک ملت به متغییر و گسترده هستند و نمی‌توان آن‌ها را به چند ویژگی ساده و ثابت تقلیل داد.

- در تعریف یک ملت، میزان جمعیت برای تشکیل یک ملت مشخص نشده است، اما عوامل دیگری مانند وجود فرهنگ، زبان ویژه، تاریخ و جغرافیا ثروت ملی و گاهی هم آیین‌ها و رسومات برای تشکیل ملت مستقل اهمیت دارند.

- ثروت ملی و اقتصاد در تنوری ناسیونالیسم

تولید ملی و اقتصاد در ناسیونالیسم نقش بزرگی دارد زیرا این نظریه تأکید بر استقلال اقتصادی و توسعه داخلی دارد و

تمرکز بر روی منافع ملی و تولید داخلی را ترویج می‌کند. و میتواند روندی جهشی به سوی دولت شدن را در اختیار یک ملت بگذارد.

- آموزش و پرورش در ناسیونالیسم

به منظور تقویت هویت ملی و ارتقای فرهنگ و ارزش‌های ملی، آموزش و پرورش باید براساس اصول و ارزش‌های ملی تدارک دیده شود. این نظام آموزشی به منظور تقویت هویت ملی و ترویج ارزش‌های زبانی، فرهنگی و تاریخی ملت تأکید دارد. و مهمترین نقش ممکن در تربیت نسل آگاه به حقوق ملی را ایفا میکند. آموزش و پرورش موجب رشد یک جامعه میشود و جامعه را به سمت رشد تخصصی و اقتصادی و تولیدگری و بهره‌سازی سوق میدهد و ملت را از استعمار بیگانه و همسایه درآورده و تبدیل به ملتی مستقل میکند.

پس همانطور که پیشتر سلیس مطرح شد ناسیونالیسم یک ایدئولوژی است که بر تأکید بر ارزش‌ها، منافع و استقلال ملت متمرکز است. این ایدئولوژی بر اصالت زبانی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی یک ملت تأکید دارد و تمایل به حفظ و تقویت هویت ملی دارد. ناسیونالیست‌ها به عنوان حامیان قدرت ملی شناخته می‌شوند و اغلب بر تفاوت‌های فرهنگی و نژادی تأکید دارند. اما غلظت غلط این ایدئولوژی ممکن است باعث تشدید تفاوت‌های ملی و بین‌المللی شود و در برخی موارد به نژادپرستی و تعصب منجر شود که همزیستی مسالمت آمیز با ملت‌های دیگر را به خطر می‌اندازد و موجبات اختلافات بزرگی در عرصه فرهنگی، سیاسی، اجتماعی را فراهم می‌آورد و در مجموع اصول صلح را خدشه‌دار میکند.

- ناسیونالیسم سالم در کشورهای چند ملیتی

در چنین سیستمی، ناسیونالیسم سالم زمانی رخ می‌دهد که یک ملت به ارزش‌ها و هویت ملی خود احترام می‌گذارد، اما در عین حال با دیگر ملل همسایه همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز دارد. ناسیونالیسم سالم بر تقویت واحد ملی و ارتقاء توانمندی‌های داخلی تأکید دارد، با حفظ جدی ویژگی‌های منحصر به ملت خود از نژادپرستی یا ما برتری خودداری می‌کند. این نوع از ناسیونالیسم در کنار تأکید بر تفاوت‌ها، بر تقابل و همکاری سازنده با دیگران نیز تأکید دارد و به منافع مشترک جهانی نیز توجه دارد. ناسیونالیسم سالم در کشورهای چند ملیتی ضروری است زیرا به تقویت هویت ملی و ارزش‌های فرهنگی مختلف کمک می‌کند. این نوع از ناسیونالیسم به جای تأکید بر تفاوت‌ها، بر همبستگی و همکاری بین اقوام و فرهنگ‌ها تأکید دارد. ناسیونالیسم سالم در کشورهای چند ملیتی می‌تواند به تقویت وحدت ملت و ارتقاء تعاملات

فرهنگی و اجتماعی بین گروه‌های مختلف کمک کند. این نوع از ناسیونالیسم به منافع مشترک جامعه و همبستگی بین الملل و اقوام تأکید دارد و باعث افزایش تعاملات سازنده و همزیستی صلح‌آمیز بین تمام ملل مختلف ساکن در یک جغرافیا می‌شود.

- راسیسم، نژادپرستی (Racism)

راسیسم ایدئولوژی مبتنی بر این باور که سلسله مراتبی بین گروه‌های انسانی وجود دارد که قبلاً «نژاد» نامیده می‌شد. رفتاری که از این ایدئولوژی الهام گرفته شده است.

۱- امروزه وجود نژادها در میان انسانها به طور مطلق رد شده است و اتفاق نظر بسیار قوی به لحاظ بیولوژیکی مبنی بر وجود یک نژاد برای انسان که همانا هوموسپین می‌باشد. از سوی دیگر، نژادپرستی یک نظریه علمی نیست، بلکه مجموعه‌ای از نظرات است که چندان منسجم نیستند. علاوه بر این، این نظرات، به دور از مشاهدات عینی، خارج از شخص بیان کننده، توجیه نگرش‌ها و اعمالی هستند که خود به انگیزه ترس از دیگران و تمایل به حمله به آنها برای اطمینان بخشیدن به خود و ادعای خود می‌باشند.

۲- طبق دایره المعارف جهانی فرانسه نژادپرستی عبارت است از ارزش‌گذاری تعمیم‌یافته و قطعی تفاوت‌های بیولوژیکی، واقعی یا خیالی، به نفع متهم و به ضرر قربانی او، به منظور توجیه حمله.

۳- پس با این اوصاف راسیسم به خودبرتر پنداری و تبعیض و تفاوت‌گذاری بر اساس نژاد، اعتقادات و باورهای فرهنگی یا اعتقادات دینی، رنگ پوست و... اشاره دارد. این ایدئولوژی منجر به تبعیض و سلب حقوق فردی می‌شود و خطرات جدی برای ملی‌گرایی ایجاد می‌کند. راسیسم ممکن است باعث تفکر گروهی و تفکر «ما» در مقابل «آنها» شود که مانع از همکاری و همزیستی صلح‌آمیز با دیگران می‌شود. این ایدئولوژی نقصان عظیم به هویت ملی و تضاد در جامعه و کشورها وارد می‌کند. راسیسم از تفاوت‌های نژادی برای تبعیض و تحقیر استفاده می‌کند. عوامل مختلفی مانند تربیت، فرهنگ و تجربه‌های شخصی می‌تواند باعث بروز راسیسم شود.

- علت اصلی اعمال نژادپرستی توسط اکثریت، بیم داشتن از قدرت گرفتن اقلیت است. گروه اکثریت با استفاده از سلسله مراتب قدرت و ایجاد پروپاگاندا یا بوروکراسی مورد پسند خود، سبب می‌شود تا چهره گروه اقلیت را خدشه‌دار ساخته،

موقعیت‌های ارتقاء دهندهٔ اجتماعی را سلب و تصویر ناشایست، ناپسندیده، و فروتری از آن را در بین اجتماع به نمایش بگذارد تا در نتیجه چشمه‌های رشد و شکوفایی آن‌ها در نطفه بگشکند.

- تفاوت ناسیونالیسم و راسیسم

ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی به تأکید بر ارتباطات فرهنگی و ملیت مردم یک کشور اشاره دارد، در حالی که نژاد ستیزی به تبعیض و تبلیغ نژاد یا اعتقاد به تفوق یک نژاد نسبت به دیگران مربوط می‌شود.

اکنون که با معنی دو مقوله‌ی راسیسم (Racism) و ناسیونالیسم (Nationalism) بطور ساده آشنا شدیم به سرگشتگی رفتاری ملی‌گرایی در مرز نژادستیزی می‌پردازیم. اگر احساس می‌کنید که خودشناسی شما در حال تبدیل شدن به نژادستیزی یا دیگر ستیزی است، می‌توانید به این نکات توجه کنید:

۱- بررسی نگرش‌ها: بررسی نگرش‌ها و عقاید خود و دیگران نسبت به افراد متفاوت و فهم این پرسش که آیا این نگرش‌ها به سمت تبعیض و نژاد ستیزی هستند یا خیر؟

۲- بحث و گفتگو: بحث و گفتگو با دوستان و خانواده در مورد این موضوع و شنیدن دیدگاه‌های آن‌ها.

۳- آموزش و آگاهی:

پیدا کردن منابع آموزشی و آگاهی‌بخش در مورد نژاد ستیزی و روش‌های مقابله با آن.

۴- تغییر رفتار:

اصلاح رفتارهای خود اگر متوجه شدید که قبول کردن چنین رفتارهایی منجر به نژاد ستیزی است.

۵- حمایت از تغییر:

حمایت از تغییرات قانونی و اجتماعی که به جلوگیری از نژاد ستیزی کمک کند.

و اگر متوجه شدید که اطرافیان شما در این سرگشتگی قرار گرفته‌اند پیش از هرچیز بطور منطقی و اصولی با آنها گفتگو کنید و تلاش کنید به مساوات حقوق انسانی و ملی در بین ملل و اقوام و انسانها و شهروندی برابر تاکید کنید و ایشان را از سرگشتگی نجات دهید.

- تفرقه بینداز و حکومت کن.

سرگشتگی در مرز ناسیونالیسم و راسیسم یکی از بزرگترین پلانیهای حکومتهای توتالیتر است. ملی‌گرایی و ناسیونالیسم از مستلزمات غیرقابل انکار هر نژاد و ملت برای بقای همه جانبه‌ی آن ملت می‌باشد.

اما نژاد ستیزی، دشمنی و تفرقه کمک به پلان رژیم برای حکومت بر ملل ساکن در یک جغرافیاست. با تفرقه افکنی و پروژه‌ی اشاعه‌ی راسیسم در بین ملت‌های مختلف آن ملت‌ها و اقوام را سرگرم جنگ‌های داخلی و فرهنگی و ملی و زبانی و ... میکند و خود به چپاول ثروت آن ملت‌ها می‌پردازد. از تولیدکنندگی دورشان می‌سازد و به مصرف‌کننده‌های مطلق تبدیلشان می‌کند. و اینگونه هم استقلال مالی، هم استقلال سیاسی و هم استقلال فرهنگی را از آنها گرفته و به مللی رو به افول و وامانده از جامعه‌ی جهانی تبدیل می‌کند.

- مللی ملقب به جهان سومی‌ها، ملت‌هایی که در قرن ۲۱ هنوز هم در حال مبارزه برای بدست آوردن اولین و پیش‌پا افتاده‌ترین حقوق انسانی خودمان هستیم.

تبعیض، تفرقه ایجاد می‌کند و انسان‌ها را به دو یا چند گروه تقسیم می‌کند. این باعث بروز تنش‌ها و ناسازگاری در جامعه می‌شود. راسیسم و نژادستیزی هم باعث ایجاد تفاوت‌ها و نابرابری در اجتماع می‌شود. این موضوع منجر به عدم احترام به حقوق انسانی، تبعیض در زمینه‌های شغلی و آموزشی، و حتی خشونت و تحقیر می‌شود. در حالیکه ناسیونالیسم، شناخت و احترام به فاکتورهای ملی خویش و احترام متقابل به فاکتورهای ملت‌های همسایه باعث پیشرفت و تمدن سریعتر میشود و همزمان باعث خنثی‌کردن پلان دشمن در پروژه‌ی پرورش بی‌اعتمادی، کینه، عداوت و خصومت بین ملت‌های مختلف است. امروزه به شدت شاهد این سرگشتگی بخصوص در فعالین سیاسی و اجتماعی هستیم که میتوان به جرات گفت از ناآگاهی سرچشمه می‌گیرد و همانطور که بیشتر هم اشاره شد فقط به کمک آموزش و پرورش صحیح می‌توان این معضل را حل کرد.

دوگانه حاکمیت و مردم، یک قدم تا فروپاشی



رضا دانشجو

شاید بتوان بازی های تیم ملی ایران در جام جهانی فوتبال در قطر را که همزمان با حوادث انقلاب ژینا بود عنوان نقطه عطفی در شکاف بین حاکمیت و مردم ایران قلمداد کرد. جایی که در پایان رقابت سنتی جمهوری اسلامی با ایالت متحده آمریکا، حکومتی که جمهوری اسلامی از آن به عنوان شیطان بزرگ یاد می کند و دشمن فرضی و همیشگی دستگاه پروپاگانداى جمهوری اسلامی است، دهها هزار نفر در شهرهای مختلف ایران پیروزی دشمن همیشگی رژیم را جشن گرفته و برای آن سوت و کف زدند! جایی که رژیم جمهوری اسلامی ناتوان از درک شرایط و قبول این واقعیت و چرخش تاریخی مردم ایران، مثل همیشه چاره را در توسل به زور و اینبار شلیک به سوی مردمش دید! در روزی که مردم ایران خوشحال از پیروزی شیطان بزرگ بر جمهوری اسلامی، فریاد شادی سر می دادند جمهوری اسلامی بیش از هر زمان دیگری خود را در سراسیمی سقوط می دید.

این آغاز یک حرکت ادامه دار بود که به مرور زمان به یک دسته بندی آشکار سیاسی در میان مردم ایران انجامید. جمهوری اسلامی و در راس آن علی خامنه ای که سالها با دوگانه خودی و غیر خودی، در هنگام بسیاری از تسویه حساب های داخل حاکمیت، عده ای را کنار می زد، این بار تماشاگر کنار زدن خود و یارانش از سوی مردم بود. حالا دیگر هرکسی در هر

جایگاهی در صورت حمایت از جمهوری اسلامی از سوی مردم، وابسته به حاکمیت، مزدور و عامل دیکتاتور معرفی و در لیست سیاه قرار می‌گرفت. ورزش، سینما، سیاست هم هیچ فرقی نمی‌کند حالا حتی حضور در کنار عناصر رژیم هم از سوی مردم گناهی نابخشودنی و مشروعیت دادن به حاکمیت است.

آنچه در این میان بسیار قابل توجه است که تمام این حرکت‌ها کاملاً خودجوش اما ساختارمند از داخل ایران و با همراهی خود مردم صورت می‌گیرد، نکته مهم دیگر میزان تاثیرگذاری این حرکت در میان توده‌های مختلف مردم است جایی که مکرراً دیده می‌شود عناصر وابسته به رژیم بارها سعی کرده‌اند حداقل در ظاهر خود را از وابستگی به رژیم تبرئه کنند. این میزان از تاثیرگذاری افکار عمومی باعث آن شده است که بسیاری از کسانی که ناخواسته یا به قصد منافی دست دوستی به سوی رژیم دراز کرده‌اند در زیر بار این فشارها، مجبور به عذرخواهی شوند!

حالا متر و معیار درست بودن مخالفت با گفته‌های رژیم است هر خبری از سوی رسانه‌های رژیم از سوی مردم غیرقابل باور و ناراست ارزیابی می‌شود. دوگانه حاکمیت و مردم در یک پیچ تاریخی سرنوشت ساز در حال دور شدن از همدیگر هستند بگونه‌ای که هر روز بیشتر از روز قبل از هم فاصله می‌گیرند. به صراحت می‌توان گفت دیگر ملت و حاکمیت هیچ زبان مشترکی برای گفتگو ندارند و هیچ تمایلی هم برای یافتن آن از خود نشان نمی‌دهند. برای مردم تنها گزینه، عبور از جمهوری اسلامی است و به چیزی کمتر از آن راضی نمی‌شوند. این تضاد به حدی رسیده است که حتی نیروهایی که اینک مخالف جمهوری اسلامی هستند اما زمانی جزو حاکمیت بوده‌اند کاملاً غیرقابل باور و اتکا از سوی مردم تلقی می‌شوند! در واقع آنچه مردم ایران از آن تبری می‌جویند نه تنها جمهوری اسلامی بلکه تمام هنجارهایی است که جمهوری اسلامی به آنها باور داشته یا حداقل به خاطر حفظ پرنسپ‌های مذهبی خود سالها برای برپایی آنها تلاش کرده است.

شاید بتوان حجاب اجباری را بزرگترین هنجاری دانست که اینک در دوگانه حاکمیت و مردم در حال بحث و گفتگو است. جمهوری اسلامی حجاب را به عنوان نقطه تثبیت ارزش‌های دستوری خود می‌داند و هرگونه عقب نشینی از آن را غیرممکن و مرگبار برای خود می‌بیند. در نقطه مقابل علی‌رغم همه هزینه‌هایی که مردم در این مسیر پرداخت کرده‌اند بسیار مصمم‌تر از گذشته در حال مبارزه با این هنجار دستوری رژیم هستند.

نباید فراموش کرد آنچه تحت عنوان مبارزه با حجاب اجباری عنوان می‌شود بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تر از یک مفهوم ساده و دینی به نام حجاب است. ساده لوحانه است اگر کسی تصور کند دلیل اینهمه سخت‌گیری و آزار و اذیت و زندان از نگاه جمهوری اسلامی برای احترام به یک حکم شرعی و دینی است! حکمی دینی و شرعی که بسیار مورد اختلاف است و بارها از سوی بسیاری از مراجع مخالف حاکمیت نقد شده است! حجاب برای جمهوری اسلامی همان فرو ریختن دیوار برلین است!

فرو ریختن دومینه وار هنجار و ارزش‌های دروغین که جمهوری اسلامی ساهاست در پشت آنها خود را پنهان کرده است. واقعیت این است که اگر کسی به جمهوری اسلامی قول می داد که مردم ایران با برداشتن قانون حجاب اجباری قانع می شوند رژیم همین فردا این کار را می کرد!

حمله جمهوری اسلامی به اسرائیل را در پاسخ به کشته شدن چند تن از فرماندهان گروهک تروریستی سپاه توسط اسرائیل را می توان جدیدترین قسمت رویایی مردم و حاکمیت دانست. جایی که بعد از مدت ها شانتاژ خبری و در بوق و کرنا کردن رژیم مبنی بر اینکه انتقام سختی از اسرائیل خواهد گرفت شلیک چند موشک سرگردان که تقریباً هیچ کدام هم به اسرائیل نرسید پایان این یاوه گویی ها بود. اگر از افتضاح شلیک موشک ها و پهپادها که تقریباً طنز همه رسانه های جهان بود بگذریم باید به واکنش جالب مردم ایران اشاره کنیم. واکنشی که از همان لحظه اول با ساختن صدها نوشته و ویدیو طنز کل شبکه های اجتماعی را فرا گرفت و به صدر رخدادها آمد البته با رویکردی کاملاً طنز! جمهوری اسلامی که با راه اندازی نمایش مسخره ای تحت عنوان انتقام سخت امید داشت حداقل بخشی از جامعه را ولو برای مدت کوتاهی با خود همراه کند با کابوس تمسخر افکار عمومی روبرو شد. شدت این جریان به حدی بود که سازمان اطلاعات گروهک تروریستی سپاه پاسداران در اقدامی بی سابقه مردم را تهدید کرد که ساختن هرگونه جک و لطیفه در مورد این حمله جرم است و با مجرمین به شدت برخورد خواهد شد!!!

شاید بتوان گفت حالا دیگر مردم و حاکمیت کاملاً از همدیگر دور شده و اینک در فاصله ای دور از هم روبروی همدیگر سنگر گرفته اند این نقطه پایان این دوگانه حاکمیت و مردم است نقطه عبور مردم از حاکمیت، رد شدن از سوی همه هنجارها، ارزش‌ها و هر آنچه به جمهوری اسلامی تعلق خاطر داشته، دارد یا خواهد داشت! نبرد مردم ایران و حاکمیت وارد فاز مبارزه ایدیولوژیک شده اند جایی که از نگاه مردم هر چیزی که موافق جمهوری اسلامی است دشمن است و هر چیزی که مخالف جمهوری اسلامی است دوست.

بعد از فساد سیستماتیک، بحران مشروعیت باید گفت شکاف مردم و حاکمیت آخرین حلقه زنجیر ارتباطی است که گسیخته شده و جمهوری اسلامی را در لبه پرتگاه قرار داده است. بادی، بارانی لازم است تا این جرثومه فساد و تباهی را برای همیشه از ذهن تاریخ پاک شود. شاید بادی از نفس کرم توده های مردم یا بارانی از اشک هزاران مادر داغدار که فرزندان‌شان قربانی کینه توزی دیکتاتور پیر شده اند، پایان این داستان غم انگیز باشد! یک قدم مانده تا فروپاشی!

نوع چهارم



بدون حضور مارکسیسم و گذار کمونیسم می‌شود به سوسیالیسم مردمی «سوسیالیسم دموکراتیک» نیز نائل شد

این آگاهی انسان‌ها نیست که هستی آن‌ها را تعیین می‌کند
بلکه این هستی اجتماعی آنهاست که آگاهی‌شان را تعیین می‌کند.
کارل مارکس

اگر بتوان آموزه‌های کمونیسم را بر دو ستون اصلی «ماتریالیسم تاریخی» و «ماتریالیسم دیالکتیک» استوار ساخت، می‌توان گفت که سازنده‌ی ستون اول کارل مارکس، و سازنده‌ی ستون دوم، دوست و همفکر وی فریدریش انگلس بوده است که در پروسه تاریخی مارکسیستها به تحریفات و کج رویها و باز تعاریف مختلف و گاه متمایز و متضادی دست زده‌اند، هر چند که این رویه دفاعیه‌ای از کاستی‌ها و معایب مانیفیست مارکس و مارکسیسم و نهایتاً کمونیسم نیست.

اما، اکسل هونت به ما می‌گوید که:

سه پیش‌فرض اصلی سوسیالیستها بعد از بررسی و آنالیز که به واکاوی ریشه‌ای ورود کرده است، بدین شرح است اول

این که تمام متفکرین سوسیالیسم، از اوون و پرودون (آنارشیستها به حفظ دولت اعتقاد راسخی دارند) گرفته تا مارکس، بر این باور بودند که ایجاد جامعه‌ی مبتنی بر همبستگی تنها با اصلاح یا سرنگونی انقلابی اقتصاد سرمایه‌داری میسر است. آن‌ها تنها نهادهای اقتصادی سرمایه‌داری را مانع آزادی قلمداد می‌کردند. دوم این که باور داشتند که انگیزه‌ها و تمایل برای جایگزین کردن سرمایه‌داری هم‌اکنون در روابط حاکم به وجود آمده، و اصل را بر این نهاده بودند که کارگران، تولیدکنندگان و مدیران خواستار جایگزین کردن اقتصاد بازار با نوعی نظام اقتصادی مبتنی بر تعاون هستند. سوم آن که باور داشتند که تحول اجتماعی موردنظرشان یک ضرورت تاریخی است، و بازار سرمایه‌داری یا بر اثر بحران‌هایی که ایجاد می‌کند نابود خواهد شد و یا مقاومت‌های نیرومندی را در عکس‌العمل به بینواسازی فزاینده به وجود خواهد آورد. اوضاع سیاسی اقتصادی و اجتماعی در جوامع امروز جهان پیچیده‌تر و مبهم‌تر از آن به نظر می‌رسد که آگاهی عمومی توان آن را داشته باشد که عامدانه آن را دگرگون سازند. از منظر این دیدگاه فرض بر این گذاشته شده که نهادها «شیء‌واره» شده و مصون از هر تلاشی برای تغییرند. بر این اساس گویا برداشت معروف مارکس از بت‌واره‌گی (فتیشیسم)، یعنی این که شکل روابط اجتماعی به مثابه رابطه‌ی بین اشیاء درآمده، تنها شامل زمان حاضر می‌شود، زیرا تا زمانی که جنبش کارگران امکان تغییر جامعه را می‌دید، چنین وضعیتی نبود. هونت محدود کردن دید شیء‌وارگی (reification) را به امری که خاص مرحله‌ی حاضر سرمایه‌داری است، و ادعای رسوخ‌ناپذیر بودن ساختارهای موجود و عدم امکان بهبود آن‌ها را نمی‌پذیرد. هونت اضافه می‌کند که دیگران از جمله جان استوارت میل و جوزف شومپیتر نیز پروژه‌ی سوسیالیستی را صرفاً به توزیع عادلانه منابع تقلیل داده بودند، و به نیت معنوی و اخلاقی این پروژه بی‌توجه ماندند. تأکیدهای «خیرخواهی متقابل» (اوون)، «هم‌پیوندی همگانی» (سن سیمون)، و «هم‌پیوندی تولیدکنندگان» (فوریه)، همگی نشان از اصول هنجاری (normative) متأثر از انقلاب فرانسه داشتند، و نتیجه می‌گیرد که هیچ جا «هدف نهایی، اجتماعی کردن وسایل تولید به خودی خود نبود»، و در دیدگاه آن‌ها اصل «برابری» به نسبت اصل اول «آزادی» و اصل سوم «همبستگی» نقشی ثانوی داشت. وی بیان می‌دارد که برای سوسیالیست‌های اولیه مفهوم حقوقی «آزادی فردی» محدودتر از آن بود که بتوان آن را با اصل «همبستگی» آشتی داد.

با رعایت ارادت به دنیای چپ و مارکس و مارکسیزم که چون قطب‌نمایی سیاسی از آن یاد می‌کنم و گویا نمی‌شود بدون محک قرار دادن آن به دنیای فلسفه‌ی سیاسی ورود کرد،

نگرش و بینش تقریباً دوگماتیک مارکسیستی در اداره کردن اجتماع با رعایت پوزیتویته جزم‌واری صورت داده شده است و چنان به بستر حقوق سوسیالیستی مردم ریشه زده است که خود را پترنالیت وار حاکم بلامناز چپ و وکیل و وصی مردم می‌شناساند و به عقیده بنده به آفتی مبدل شده است که به جز آسیب زدن به آزادیهای فردی به توتالیت منفعلی گرایش

یافته است که از خود دیکتاتوری پیشی گرفته است حل نکردن و عدم پاسخگویی مناسب به اشتباهات و جزم اندیشی به حد بالای خود رسیده است و این در صورتی است که به زعم پیشینه ی تاریخی سوسیالیسم باید اذعان داشت که بدون ورود به مارکسیست و کمونیسم دولتی بصورت ایجاد حکومت که خود پارادوکس حل نشده ای باقی مانده است نیز می توان به عدالت خواهی و عدالت محوری و عدالت پروری نیز چشمگیرانه پرداخت و این مهم در سوسیالیسم دمکراتیکی نهفته است که مشارکت خود مردم و رعایات زاوایای اساسی چون (پلورالیسم و مریتوکراسی و الیتیسیم، ...) وجهه و مشروعیت عملی و علمی و عقلی به خود می گیرد.

پر واضح می بایست ازین منظر به سوسیالیسم در رویه تاریخی آن نیز نگریست که جنبش سوسیالیستی در آغاز قرن بیستم به دو بلوک عمده تقسیم شد:

سوسیالیستهای انقلابی، که خود را کمونیست نامیدند؛ سوسیالیستهای اصلاح طلب، که خود را سوسیال دموکرات نامیدند و بانی مدل رفورم خواهی و ریویونیسم (اصلاح طلبی و باز تجدید نظری) ادوارد برنشتاینی در دنیای کاپیتالیستی بودند. در بسط موضوع و در همین راستا به حد واسطی فراتر از این دو گونه تقریبا متضاد می پردازیم و به چگونگی ایجاد و برنامه ریزی و کانالیزاسیون سوسیالیسم با مشارکتهای دموکراتیک و اقتصادی دستوری و ساینتیفکی باید اعتقاد داشت که از سیستم مشارکتی دولت ملت بهتر بهره جست و از پوشش سندیکالیستی و همیاری احزاب و جناحها و ان جی اوها سازمان یافته ی موافق و مخالف و دیگر سازمانهای مدنی .. به صورت جدی استقبال کرد این ساماندهی در جهت کارکرد پیشینه در بازه ی زمانی مختلف (بلند مدت و کوتاه مدت و همچنین میان مدت) با بهره وری از کمینه مواد و شرایط و موقعیتها و توان بالقوه به نحو احسن باشد، این رویه را می توان فنداسیون دموکراسی پسامارکسی نامید به این مفهوم که از بطن این دو سویه یک سازکار کاربردی را اتخاذ کرد و آن را ایجاد و با استقرار سازی به فرهنگ جامعه سیاسی اجتماعی گسترش داد در این خصوص به اصولیات کاریزماتیکهای سیاسی نخبه نظیر عبدالرحمن قاسملو، سالوادور آلنده، نلسون ماندلا، جواهر لعل نهرو، میخائیل گورباچف و فرانسوا میتران در مقام تئوریسین می توان اشاره ی مستقیم داشت که از آن به عنوان مدرنیست ترین سویه ی سوسیالیست غیر دولتی و غیر الیگارشوی به مثابه ی خواست و اراده ی مردمی یاد کرد بدین شیوه که با رعایت اصولیات رفاه نسبی همسطح و برابری اجتماعی و پارادایم مارکسی؛ «از هر کس بنا به توانایی اش، به هر کس بنا به نیازش.» معنا و مفهومی عملی داد و همزمان نیز از آزادیهای جامعه دموکراتیکی بهره مند بود که در آن ذات اجتماعی قوانین مدنی زمینه ی مساعد برای رشد و نمو داشته باشد و مانع و سدی برای خود آزادی نشود در پروسه های اقتصادی نیز صلح و رقابت بدیل و جایگزین کاپیتالیسمی بشود که به عرضه و تقاضا و سود ختم نشود و به ساحت انسان به شکل ابزار و به مثابه مصرف کننده ی تام نگریسته نشود و خود مردم مالک و ایجاد کننده و راه انداز پیشرفت و رفاه باشند حس تعاون از اهم این فرآیند است که البته با فرهنگسازی و خود مشارکتی می شود به پوشش

کارکرد مناسب آن اندیشید در همین قالب است که اداره مند بودن و مدیریت مناسب به آرمانشهر یوتوپیایی تاسوس مور رهنمون خواهد شد و به آپدیت خود ترمیم یافته گی گذار خواهد کرد.

بر پایه این دکتترین جدید، در تطور اقتصادی بشر، میان دو مرحله تاریخی کاپیتالیسم و کمونیسم، مرحله سومی به نام سوسیالیسم وجود دارد. سوسیالیسم، نظامی اجتماعی بر پایه کنترل عمومی بر ابزارهای تولید و مدیریت کامل همه فرآیندهای تولید و توزیع از سوی یک هیات برنامه‌ریزی مرکزی است که بدون مشارکت و همیاری و تعاون خود مردم ممکن نیست مبدل شدن سوسیالیسم به شکل خزنده در جهت پوشانیدن جامه ی عمل به پروسه سوسیالیسم اجتماعی همین سوسیالیسم دمکراتیک است، میانبر شالوده واری که از نواقص و معایب پوزیتوییتی سوسیال دمکراسی و کمونیست و کاپیتالیسم گامی فراتر می نهد.

آشکارگی بارز و تفاوت این دو دیدگاه به خوبی در راه حل واقعی مفهوم سوسیالیسم مردم گرا همین راه حل چهارم است که بر پایه مصلحت اقتصادی و مبتنی به گسترش آزادیهای انسانی و حقوق بشری است به اندازه‌ای که حکومت و دولت همان شیوه اداره کردن اجتماع به دست خود مردم و با مشارکت خود مردم در قالب و ساختار واقعی دموکراسی و سوسیالیسم کارکردی در راستای همپوشانی آزادیهای فردی و جمعی باشد، نظامی سیاسی دموکرات در کنار نظام اقتصادی سوسیالیستی چند حزبی و مردمی با مالکیت اجتماعی ابزارهای تولید است. هر چند که فضای مکتب بوداپستی رو نباید با این تئوری اشتباه گرفت و نقد تفکر اقتصادی لوکاچ را با این مضمون که چون در تضاد تک بعدی با مارکسیست را در این باب لحاظ کرد.

در این میانه می توان در این دیدگاه از تضادها و تشابهات مکاتب سیاسی اقتصادی نیز در جهت ساماندهی و سازماندهی بهبود اداره اجتماع سود جست.

منابع:

- * سرمایه از کارل مارکس
- * تمایز سوسیالیسم و کمونیسم از فون میزس
- * ایده ی سوسیالیسم از اکسل هونت
- * مقالات پراکنده و یافته های فکری بنده

در استفاده از منابع به جز نوشته‌های اکسل هونت مابقی متن به شیوه ی استدلالی از شخص بنده می باشد.

خرداد ماه

دیپلماسی امنیتی و ادراکات بین دولتها



آزاد مستوفی

دیپلماسی امنیتی به استفاده از کانالهای دیپلماتیک و مذاکرات برای رسیدگی به مسائل امنیتی و ارتقای ثبات در بین کشورها اشاره دارد. این شامل درگیر شدن در بحث، مذاکره و توافق برای مدیریت درگیریها، جلوگیری از تشدید تنشها و تقویت اعتماد و همکاری در امور مربوط به امنیت است. در دیپلماسی امنیتی، کشورها برای یافتن زمینه مشترک در موضوعاتی مانند کنترل تسلیحات، عدم اشاعه سلاحهای کشتار جمعی، تلاشهای ضد تروریسم، حل مناقشه، عملیات حفظ صلح و ثبات منطقه با یکدیگر همکاری میکنند. این اغلب مستلزم تلاشهای دیپلماتیک از طریق کانالهای دوجانبه یا

چند جانبه، مانند مذاکرات بین کشورها یا سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل، ناتو، یا مجامع امنیتی منطقه‌ای است. هدف دیپلماسی امنیتی ایجاد اعتماد در میان کشورها، افزایش شفافیت در فعالیت‌های نظامی و ترویج گفت‌وگو و همکاری برای رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک است. دیپلماسی امنیتی با تقویت ارتباطات و همکاری باز به دنبال کاهش احتمال درگیری و ترویج حل مسالمت‌آمیز اختلافات است. به طور کلی، دیپلماسی امنیتی با تسهیل گفتگو، ایجاد اعتماد و ارتقای همکاری بین کشورها برای مقابله موثر با تهدیدات و چالش‌های امنیتی، نقش مهمی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی ایفا میکند.

امنیت مرزی و روابط دیپلماتیک عواملی به هم پیوسته هستند که عمیقاً بر تعاملات بین کشورهای همسایه، به ویژه کشورهایی که سابقه درگیری‌های نظامی دارند، تأثیر می‌گذارند. این مقاله به بررسی پویایی‌های ظریفی می‌پردازد که چگونه موضوع امنیت مرزی و همکاری امنیتی روابط دیپلماتیک بین این کشورها را شکل می‌دهد. به گفته بری بوزان، کارشناس امنیت استراتژیک "دشمن‌های تاریخی و مسائل سرزمینی حل نشده می‌تواند معضلات امنیتی پایدار ایجاد کند، جایی که هر یک از طرفین طرف دیگر را به عنوان یک تهدید بالقوه می‌بینند" و البته رابرت جی آرت، دانشمند علوم سیاسی به نظرم عمیق‌تر این مساله را بیان کرده است: "امنیت مرزی فقط به مرزهای فیزیکی مربوط نمی‌شود، بلکه در مورد مدیریت روابط و ادراکات بین دولت‌ها است."

اهمیت امنیت مرزی:

امنیت مرزها در زمینه کشورهای همسایه با سابقه درگیری‌های نظامی، اهمیت بسیار بالایی دارد. برای این کشورها، تامین امنیت مرزهایشان صرفاً یک موضوع تمامیت ارضی نیست بلکه یک جنبه حیاتی از دفاع و حاکمیت ملی است. اقدامات امنیتی مرزی، از جمله استقرار نظامی، گشت مرزی و سیستم‌های نظارتی، برای جلوگیری از تهاجم، نفوذ و تهدیدات فراملی اجرا می‌شود. با این حال، پیگیری تدابیر سختگیرانه امنیتی مرزی می‌تواند ناخواسته تنشها را بین کشورهای همسایه تشدید کند. تشدید نظامی‌سازی در امتداد مرزهای مشترک ممکن است تحریک‌آمیز یا تهدیدآمیز تلقی شود که منجر به واکنش‌های تشدیدکننده و افزایش بی‌اعتمادی می‌شود. علاوه بر این، اختلافات بر سر تعیین مرزها یا ایجاد موانع مرزی می‌تواند به نقطه عطف بحران‌های دیپلماتیک تبدیل شود و روابط را بیشتر متشنج کند. دانشمند علوم سیاسی استفان ام. والت می‌گوید: "اقدامات امنیتی مرزی می‌تواند به عنوان سپر دفاعی و بیان نمادین هویت ملی، تشدید یا کاهش تنش بین دولت‌های همسایه باشد."

نقش همکاری امنیتی:

علیرغم خصوصیت‌های تاریخی و احتمال اختلافات ارضی، کشورهای همسایه اغلب مزایای متقابل همکاری امنیتی در رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک را می‌شناسند. ابتکارات همکاری امنیتی شامل طیف وسیعی از فعالیت‌ها، از جمله اشتراک اطلاعات، تمرین‌های نظامی مشترک، موافقت‌نامه‌های مدیریت مرز و اقدامات اعتمادسازی است. با همکاری در مسائل امنیتی، کشورهای همسایه می‌توانند توانایی جمعی خود را برای مبارزه با تهدیدات فراملی و حفظ ثبات منطقه‌ای افزایش دهند.

با این حال، میزان تأثیر همکاری امنیتی بر روابط دیپلماتیک بین کشورهای همسایه به عوامل مختلفی بستگی دارد. کسری اعتماد، اولویت‌های امنیتی متفاوت و ملاحظات سیاسی داخلی ممکن است مانع همکاری معنادار شود. علاوه بر این، عوامل خارجی مانند دخالت بازیگران شخص ثالث یا رقابت‌های ژئوپلیتیکی می‌توانند تلاش‌ها برای ایجاد مشارکت‌های امنیتی را پیچیده کنند.

مطالعات موردی:

بررسی مطالعات موردی خاص بینش‌های ارزشمندی را در مورد تعامل پیچیده بین امنیت مرزی و روابط دیپلماتیک بین کشورهای همسایه ارائه می‌دهد. به عنوان مثال، اختلافات طولانی مدت مرزی بین هند و پاکستان عمیقاً بر روابط دیپلماتیک آنها تأثیر گذاشته است که مشخصه آن دوره‌های تنش است که با تلاش‌های گاه به گاه برای مصالحه مشخص می‌شود. با وجود تلاش‌های پراکنده برای بهبود روابط دوجانبه، مسائل سرزمینی حل‌نشده و نگرانی‌های امنیتی فرامرزی همچنان مانع از پیشرفت دیپلماتیک پایدار می‌شوند. سامیت گانگولی، دانشمند علوم سیاسی استدلال می‌کند "در مورد هند و پاکستان، درگیری کشمیر به عنوان یک مانع دائمی برای پیشرفت دیپلماتیک معنی دار عمل می‌کند و چرخه‌ای از ناامنی و خصومت را تداوم می‌بخشد."

به طور مشابه، شبه جزیره کره یک چشم‌انداز ژئوپلیتیکی منحصر به فرد را ارائه می‌دهد که توسط تقسیم پایدار بین کره شمالی و کره جنوبی شکل گرفته است. منطقه غیرنظامی شده کره‌ای به شدت مستحکم شده، به عنوان نمادی قوی از خصومت ریشه دار بین دو کره عمل می‌کند و چشم‌انداز تعامل دیپلماتیک معنادار را تحت الشعاع قرار می‌دهد. تلاش‌ها برای کاهش تنش‌های مرزی و تقویت همکاری‌های امنیتی با چالش‌های بزرگی در میان تهدید مداوم تشدید درگیری مواجه

است. به گفته اسکات دی. ساگان، کارشناس امنیت استراتژیک، "منطقه غیرنظامی شده کره مظهر چالش‌های مدیریت امنیت مرزی در زمینه درگیری طولانی مدت است و بر نیاز به تعامل دیپلماتیک پایدار و اقدامات اعتمادسازی تاکید می‌کند."

نقش همکاری امنیتی:

علیرغم خصومت‌های تاریخی، کشورهای همسایه اغلب مزایای متقابل همکاری امنیتی در رسیدگی به چالش‌های امنیتی مشترک را می‌شناسند. به گفته جوزف اس. نای جونیور، دانشمند علوم سیاسی، "همکاری امنیتی به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا به اهداف امنیتی دست یابند که به تنهایی قادر به انجام آنها نیستند، وابستگی متقابل را تقویت می‌کند و احتمال درگیری را کاهش می‌دهد."

برچسب زدن به مخالفان به عنوان تهدیدات امنیتی

به بهانه مبارزه با تهدیدات امنیتی، رژیم‌های اشغالگر و توتالیتر ممکن است اظهارات مشروع مخالفین را با اقدامات تروریستی یا خرابکاری ترکیب کنند. این مساله به آنها اجازه می‌دهد تا اقدامات سرکوبگرانه علیه جنبش‌های آزادیخواهی را توجیه کنند و آنها را به عنوان تهدیدی وجودی برای امنیت ملی نشان دهند تا صدای نارضایتی‌های مشروع را خاموش کنند.

تضعیف راه حل مسالمت‌آمیز: با اولویت دادن به نگرانی‌های امنیتی بیش از هر چیز، معاهدات ممکن است تلاش‌ها برای رسیدگی به علل ریشه‌ای درگیری‌ها و نارضایتی‌هایی را که به جنبش‌های آزادی‌خواهانه دامن می‌زند، تضعیف کنند. به جای تقویت گفتگو و راه حل مسالمت‌آمیز، دولت‌ها ممکن است به اقدامات امنیتی شدیدی متوسل شوند که تنش‌ها را تشدید می‌کند و چرخه‌های خشونت و سرکوب را تداوم می‌بخشد. در اصل، در حالی که معاهدات مبتنی بر امنیت بین کشورها ممکن است با هدف تقویت ثبات و همکاری باشد، آنها می‌توانند جنبش‌های آزادیخواهانه را که به دنبال به چالش کشیدن اقتدارگرایی، ترویج دموکراسی یا پیشبرد حقوق بشر هستند، سرکوب کنند. برای سیاست‌گذاران و دیپلمات‌ها ضروری است که الزامات امنیتی را با رعایت آزادی‌های اساسی و حقوق بشر متعادل کنند تا اطمینان حاصل شود که توافق‌های دیپلماتیک به قیمت آزادی‌های اساسی و ارزش‌های دموکراتیک تمام نمی‌شود.

ایران و نقش سپاه در دیپلماسی امنیتی

در حوزه روابط بین الملل، نقش نهادهای نظامی و امنیتی در شکل دادن به تعاملات دیپلماتیک را نمی توان نادیده گرفت. این مساله در هیچ کجا به اندازه ایران آشکار نیست، کشوری که بر سر دوراهی تنش های ژئوپلیتیکی قرار گرفته است. درک عملکرد پیچیده بین دستگاه نظامی ایران و اقدامات دیپلماتیک آن برای درک پویایی سیاست منطقه ای و جهانی بسیار مهم است. الزامات راهبردی ایران عمیقاً با دستگاه نظامی و امنیتی آن در هم تنیده است. سپاه پاسداران ایران نقشی محوری در دیپلماسی امنیتی دستگاه وزارت امور خارجه ایفا می کند.

مفهوم دیپلماسی امنیتی تعامل پیچیده بین قدرت نظامی و مانورهای دیپلماتیک را در بر می گیرد. رویکرد ایران به دیپلماسی امنیتی با آمیزه ای از تنش زایی و بحران سازی در منطقه مشخص می شود زیرا به دنبال هدایت شبکه پیچیده شیعه گری و رقابت های بلوک بندی در خاورمیانه است. بدون شک تاکنون نهادهای نظامی و امنیتی ایران به ویژه سپاه پاسداران در بزرگ نمایی و یا وارونه جلوه دادن رویکرد همسایگان به تعامل با ایران و همچنین دخالت ایران در اوضاع سیاسی-امنیتی جهان و خاورمیانه نقش منفی ایفاء کرده اند که باعث خروج سرمایه ی مادی و انسانی از ایران شده اند. روابط ایران با کشورهای همسایه، تصویری از استراتژی دیپلماتیک گسترده تر آن است که سعی در نادیده گرفتن قوانین بین المللی حسن همجواری و سوءاستفاده از همجواری برای نفوذ، دخالت، ایجاد بحران و به راه انداختن جنگ طائفی و مذهبی است.

۱ خرداد ۱۴۰۳

ناسیونالیسم آغازین، گذرگاه جهان وطنی متاخر



بهار حسینی

چرا و چگونه مفهومی نظیر وطن پرستی ملی، که تا این حد از تجربه واقعی اغلب انسان ها دور است به سرعت به چنین نیروی سیاسی قدرتمندی بدل میشود؟ واضح است که نمی توان فقط به تجربه عام انسانهای متعلق به گروه هایی متوسل شد که یکدیگر را اعضای جمع ها یا اجتماعات می دانند و به این ترتیب دیگران را بیگانه قلمداد می کنند. سرچشمه معضل پیش روی ما این است که ملت مدرن چه در حکم دولت چه در مقام مجموعه افرادی که خواهان تشکیل چنین دولتی هستند، ابعاد گسترده و ماهیتی متفاوت با اجتماعات واقعی ای دارد که انسانها خود را در بخش اعظم تاریخ با آن می شناساندند، و انتظاراتی کاملاً متفاوت از آن دارند. شاید یک علت این باشد که دولت ها و جنبش های ملی در بسیاری مناطق جهان می توانند گونه های معینی از تعلق جمعی را برانگیزانند که پیشتر وجود داشت و می توانست به تعبیری به طور بالقوه در گستره سیاست های کلان متناسب با دولت ها و ملت های مدرن عمل کند. پیوندهای ملی آغازین، که دو گونه اند:

نخست: شکل های فرامحلی هویت یابی مردمی که از حدود و ثغوری پا فراتر می گذارند که مردم در بخش اعظم زندگی

شان در آن به سر می برند. دوم: پیوندها و واژگان گروه های برگزیده ای که پیوندی سراسر تر با دولت ها و نهادها دارند و در گام بعدی می توانند تعمیم و بسط داده شوند و میان مردم جا بیفتند، که این نوع دوم نزدیک ترین مفهوم را با ناسیونالیسم مدرن را دارد (نه خود این مفهوم را) بطور مثال:

یهودیان پراکنده در سراسر جهان به مدت چند هزاره هرگز دست از هویت خود برنداشتند و هر کجا که بودند خود را مردمانی خاص و متمایز با انواع مختلف کافرانی می دانستند که در میانشان زندگی می کردند در هیچ زمانی دست کم از زمان بازگشت از اسارت در بابل نشانه ای از اشتیاق جدی برای دولت سیاسی یهودی نشان ندادند چه برسد به دولت سرزمینی؛ و این شرایط تا زمان ابداع ناسیونالیسم یهودی در پایان سده نوزدهم به کمک هم ارزشیابی با ناسیونالیسم نوظهور غربی پابرجا ماند. کاملاً نارواست که پیوندهای یهودیان با سرزمین آبا و اجدادی اسرائیل مزایای حاصل از زائران یا امید بازگشت به آنجا پس از ظهور مسیح از نگاه یهودی ها مسیح هنوز متولد نشده بود با آرزوی گرد آمدن همه یهودیان در دولت سرزمینی مدرن واقع در سرزمین مقدس باستانی یکسان دانسته شود. چنانکه در روسیه تزاری، پس از سقوط قسطنطنیه، با شمایل های مقدس و ایمان تعریف می شد، و این حاصل نیرویی مردمی، غیر رسمی و پوپولیستی بود نه متناظر با دولت، و نه نیرویی که از بالا خلق شده باشد. و این در حالی ست، که این وجه از ناسیونالیست آغازین، فاقد دو عنصر زبان های مختلف و قومیت های متعدد بود. اگر چه این سه عنصر (تقدس، زبان و قومیت) امروزه در کنار هم پیوندی تنگناک در ایجاد ناسیونالیسم نوین دارد.

زبان های ملی در ناسیونالیسم، تقریباً همواره برساخته هایی نیمه مصنوعی اند، و گاه همانند عبری مدرن، عملاً ابداع شده اند. آن ها عکس چیزی هستند که اسطوره های ناسیونالیستی وانمود می کنند، یعنی بنیان های ازلی فرهنگ ملی و نطفه های ذهن ملی. ناسیونالیستها اغلب می کوشند زبانی معیار را از دل چندگانگی زبان های گفتاری رایج ابداع کنند که از آن پس به سطح گویش تنزل می یابند؛ معضل اصلی در ایجاد زبان معیار معمولاً این است که کدام گویش به منزله بنیان زبان معیار و همگن انتخاب شود. که این انتخاب گاهی سیاسی است یا دلالت های سیاسی آشکار دارد. البته پر واضح است، که زبان نمی تواند معیاری برای ملت بودن باشد و حتی از نگاه آنان هم ابتدا می بایست زبان بومی ملی در شکل ادبی معیار بر زبان های بلند آوازه تر مقدس یا کلاسیک ترجیح داده می شد. آن زبانها برای جمع کوچک نخبگان ابزارهایی کاملاً کاربردی برای ارتباط اداری یا فکری مباحثات عمومی یا حتی - مثلاً در مورد فارسی کلاسیک در امپراتوری مغول و چینی کلاسیک در ژاپن عصر هی آن - تألیف ادبی بود. در واقع این انتخاب همه جا دیر یا زود انجام شد مگر احتمالاً در چین که زبان میانجی افراد بهره مند از آموزش کلاسیک به یگانه راه ارتباط میان گویشهایی بدل شد که جز آن زبانی برای فهم یکدیگر نداشتند و در حال تبدیل به نوعی زبان گفتاری شبیه بود. بنابراین مقوله ی زبان، صرفاً یکی از

جنبه های تمایز میان اجتماعات فرهنگی بود، نه ضرورتاً جنبه اساسی. و نقشی آشکارا در شکل گیری مستقیم ناسیونالیسم آغازین نداشت، اما بطور غیر مستقیم تشکیل دهنده ی ملیت مدرن بوده است. نوعی پیوستگی ملی آغازین.

اما قومیت یا نژاد چه؟ قومیت در کاربرد عادی تقریباً همیشه با خاستگاه و تبار مشترک که گفته می شود ویژگی های مشترک اعضای یک گروه قومی در آنها ریشه دارد رابطه ای نامشخص دارد خویشاوندی و خون در پیوستگی اعضای گروه و کنار گذاشتن بیگانه ها برتری دارند. و از همین رو برای ناسیونالیسم قومی اهمیتی اساسی دارند. چنان که برای اسرائیل، با انکا به این مساله، هم میخواستند است تمدن را از آن خود کند و هم فرهنگ را، از نیل تا فرات. البته این یک استمرار تاریخی ست از ناسیونالیسم آغازین یهودی تا تبدیل شدن به اسرائیل مدرن. حال باید به سراغ آخرین و مسلماً تعیین کننده ترین معیار ناسیونالیسم آغازین برویم (پس از تقدس، زبان، نژاد و قومیت) یعنی آگاهی به تعلق فعلی یا دیر پا به یک موجودیت سیاسی پایدار. قویترین ستون ملی آغازین بدون شک همان چیزی ست که در سده های گذشته ملت تاریخی خوانده می شد.

شکی نیست حکومت ها آشکارا در حال مهندسی ایدئولوژیک آگاهانه و عامدانه بوده اند، اما خطاست اگر این اعمال را دستکاری تمام عیار از بالا قلمداد کنیم. موفق ترین موارد این اعمال هنگامی بود که به احساسات ناسیونالیستی غیر رسمی ای تکیه میکردند که پیش تر در میان مردم وجود داشت چه از جنس بیگانه هراسی عامیانه چه از جنس شوونیسم. که در خطرناک ترین شکل اش ادغام وطن پرستی دولتی با ناسیونالیسم غیر دولتی به لحاظ سیاسی ست. اگر چه پس از جنگ جهانی دوم، ناسیونالیسم دیگر نیرویی تاریخی پر قدرتی نیست. بنابراین ناسیونالیسم در جهان امروز بازتاب بحرانی است که به درستی شناخته نشده است. اینجاست که تصور جهان وطنی در ما شکل می گیرد علیه این بحران. چنانکه بنیان نمودن "شهرهای پناهدگی" که حتی می تواند مستقل از دولت ها تشکیل شود، یکی از گام های مهم برای تبیین مفهوم جهان وطنی ست (البته برای زدودن مفهوم پناهدگی) زیرا لازمه کاهش بخش بزرگی از خشونت ها یی ست که گاهی حتی منتهی به جنایت هایی ست که حتی امضای سازمان های دولتی یا غیر دولتی را به همراه دارند. چنانکه مشاهده می کنیم، اساساً مفهوم جهان وطنی، برای عبور از مفهوم دولت - ملت هاست. زیرا مفهوم دولت - ملت، برای بسیاری از کشورها همیشه خطر ناسیونالیسم را به همراه خواهد داشت. در کل، افراد خواه خارجی باشد، مهاجر، تبعیدی، اخراجی بدون ملیت، خواه آواره، نگرش هایی چونان شهرهای پناهدگی، منجر خواهد شد به اینکه حالتتمندی دولت ها در خصوص عضویت در شهرها تغییر کند. اینکه دولت ها باید اهل تساهل باشند خوب است اما کافی نیست. ضروری است حتی دولت های چندملیتی و چندفرهنگی با مردمان تابع شان رفتاری بیش از تساهل صرف داشته باشند این دولت ها نیازمند گفتمانی عمومی اند شهروندان متعلق به ملیتهای مختلف همچون شهروندان مناطق ادیان، و مشاغل مختلف باید بتوانند و

بخواهند در گفتمان مربوط به مناسبات اجتماعی که آنها را کنار هم نگاه داشته و زندگی شان را نظم بخشیده، اجمالا درباره منافع عمومی وارد شوند. علاوه بر این، همین موضوع در چارچوب ملیتها هم حیاتی است. هیچ دلیلی برای تن دادن به یکدستی در درون یک ملت انسانها (شورشی یا بر سر قدرت) وجود ندارد. هم محتمل است که دولت ها چندملیتی یا چندفرهنگی ملت ها اگر بنا دارند که پایبند به آزادی باشند باید تنوع درونی را بپذیرند و پرورش دهند خواه با دولتها هم سنخ باشند و خواه هویت هایی فرعی در درون دولت ها به دیگر سخن ملت باید به دموکراسی و تنوع آغوش بگشاید. بنابراین، می توان دولت و حتی ائتلافی از دولت ها داشت که در آن، از طریق گفتمانی عمومی که تفاوت ها را گرامی می دارد به انسجام و خودمختاری دست یافت. می توان به تحکیم یکپارچگی فرهنگی در درون دولتها یا چنین ائتلافی اندیشید یکپارچگی ای که سایر سرچشمه های هویت شخصی یا سیاسی را خوار نشمارد یا در پی نابودیشان نباشد. نباید پنهان شویم در ملت گرایی که در جهانی که روزبه روز ترسناک تر می شود، برای ما و هویتی که ملیت گرایی تعیین می کند، هویتی تسلی بخش نیست برای پنجه در افکندن با جهانی شدن سرمایه.

ضرورت تحلیل و آسیب شناسی مبارزه سیاسی در شرق کوردستان



رضا دانشجو

جغرافیای ناآرام و پر تنش خاورمیانه از یک طرف و رخداد‌های مهم جهانی از طرف دیگر ضرورت یک نگاه جامع و آسیب شناسانه به مبارزات احزاب سیاسی در شرق کوردستان را بیش از پیش نشان می‌دهد. محیط پر از ریسک و خطر مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیازمند بازتعریف بسیاری از راهبردهای مبارزه است این را باید نه یک راه حل بلکه یک ضرورت تاریخی دانست. جنبش آزادیخواهی شرق در آستانه هشتاد سالگی و سالها مبارزه علیه دو رژیم اشغالگر و جنایتکار، اینک خود را در نقطه بسیار حساسی می‌بیند. عوامل مهم جهانی و منطقه‌ای تاثیرگذار ضرورت تحلیل و کنکاش در حرکت آزادی بخش مردم کوردستان را نشان می‌دهند برخی از این عوامل عبارتند از؛

خاورمیانه، جغرافیای پر آشوب

نفث و جنگ را می‌توان به عنوان دو ویژگی مشخص خاورمیانه در یکصد سال نام برد. در کنار شکل‌گیری یا به عبارت بهتر خلق جغرافیای جعلی و ساختگی در خاورمیانه توسط قدرت‌های بزرگ جهانی، پیچیدگی‌های ملی مذهبی در این

منطقه جهان باعث شده است خاورمیانه همیشه کانون بحران و آشوب باشد. نفت به عنوان یک موهبت الهی به جای آنکه بتواند دلیل آرامش و آسایش ساکنان خاورمیانه باشد عاملی برای ناامنی و بی ثباتی بوده است. حمله صدام حسین به کویت به طمع اشغال چاههای نفت این کشور را می توان یکی از مهم ترین بحران ها نامید، از این جهت که حتی بعد از آزادسازی کویت هم تبعات آن تا سالها دامن صدام و حتی عراق بعد از صدام را گرفت و پیامد آن چیزی جز نابودی و مرگ نبود. نباید از مداخلات قدرت های جهانی هم در بزرگ شدن ابعاد ناآرامی ها در خاورمیانه به راحتی گذشت. در کنار نفت، تفاوت های ملی و مذهبی و مرزهای جعلی و ساختگی توسط قدرت های پیروز جنگ جهانی، باعث شده است تا خاورمیانه یکی از کانون های همیشگی بحران در جهان باشد. دوگانه شیعه و سنی که توسط رژیم ایران و عربستان سعودی فرماندهی می شود، مبارزات کوردها علیه اشغالگران کوردستان در سوریه، ترکیه و ایران را می توان به عنوان بخشی از این پیچیدگی ها نام برد.

جمهوری اسلامی و هلال شیعه

رژیم ولایت فقیه سالهاست در حال صدور بحران به کشورهای منطقه ست، باید اذعان کرد که اگر جمهوری اسلامی در هیچ چیزی موفق نبوده است در بحران آفرینی بسیار عالی عمل کرده است. حالا نیروهای نیابتی رژیم در عراق، سوریه و یمن و لبنان بسیار گسترده تر از قبل اختیار عمل را در دست گرفته اند و در حال پیاده کردن سیاست های جمهوری اسلامی هستند. جمهوری اسلامی نشان داده است که برای رهایی از مرگ به هر وسیله ای متوسل خواهد شد. هلال شیعی در واقع چیزی جز صدور بحران به فراتر از مرزها و مشغول کردن رقیبان جمهوری اسلامی به نیروهای نیابتی نیست.

نباید فراموش کرد آنچه برای جمهوری اسلامی اهمیت دارد یافتن نوکران حلقه بگوش و مزدور است نه صرفا نیروهای باورمند شیعه. بنابراین حماس سلفی و انصارالله یمن زیدی مذهب هم در این گروه قرار می گیرند!

جنگ اوکراین و قطب بندی های جدید سیاسی

حمله پوتین به اوکراین را می توان آغاز یک دوران جدید در روابط میان قدرت های جهانی بویژه روسیه و ایالت متحده آمریکا دانست. پوتین نشان داد که به عنوان یک دیکتاتور احمق چیزی جز اشغالگر اوکراین او را اقتناع نخواهد کرد. دیکتاتور کرملین در حالی جنگ جدیدی را در منطقه به ظاهر آرام اروپا آغاز کرد که شدیداً در داخل در حال سرکوب مخالفانش است. تقابل ناتو و روسیه در جنگ اوکراین، حمایت های مالی ایالات متحده آمریکا از اوکراین شرایط را بسیار

پیچیده تر از گذشته کرده است. پوتین که تصور یک پیشروی بسیار سریع و تغییر در حکومت اوکراین را داشت اینکه خود را در یک جنگ تمام عیار و فرسایشی می بیند. جنگی که دستاوردی جز نابودی و ویرانی نخواهد داشت. پوتین در تلاش برای بازپس گیری جایگاه روسیه به عنوان یک ابرقدرت جهانی بعید است به صلح راضی شود!

در کنار شرایط پیچیده و بغرنج جهانی و منطقه ای باید نگاهی هم به عوامل داخلی مرتبط با جنبش آزادی خواهی در شرق انداخت؛

تفاوت نسل ها و شکاف سیاسی

تفاوت نسل ها را محصول انقلاب صنعتی می دانند که قرن بیست و یکم و پیشرفت تکنولوژی سرعت آن را بسیار بیشتر کرد.

مهم ترین خروجی این تغییرات ، بوجود آمدن تفاوت هایی عمده در نگرش افراد جامعه به ویژه قشر جوان بود. تفاوت در ارزش ها، برداشت های فکری، انتظارات میان نسل جدید، والدین و گروه های سنی دیگر باعث شد تا نسل جدید حاضر به پذیرش نقشهای اقتدارگرای گروه های اجتماعی و الگوها و هنجارهای تعریف شده توسط آنها نشود. این تفاوت بین نسل جوان و نسل های دیگر تحت عنوان "فاصله نسلی (Generation Gap)" مطرح می شود. منظور از فاصله نسلی صرفا فاصله سنی نیست بلکه مجموعه ای از هنجارها و ارزش هاست که نمی تواند مورد توافق دو نسل مختلف باشد. در صورت تداوم این فاصله و در واقع پیدا نکردن یک زبان مشترک برای فهم مطالب، این فاصله می تواند به یک دشمنی آشکار میان نسل ها و نوعی قطع ارتباط میان آنها منجر شود که از به عنوان "شکاف نسل ها (Generation Cleavages)" یاد می شود. این مرحله می تواند علامت شروع یک بحران اجتماعی باشد بحرانی که به دلیل چند تکه شدن جامعه آستان حوادث ناگوار زیادی خواهد بود. روند شکل گیری ارزش ها اگر زمانی در مراکز آموزشی و خانواده بود اینک دسترسی گسترده به فناوری های نوین ارتباطی این هنجارها و روند جامعه پذیری را کاملا تغییر داده است. در مورد چرایی بروز پدیده "فاصله نسل ها" تحلیلگران نظرات متفاوتی دارند، عده ای توسعه اقتصادی را عامل اصلی می داند و عده ای دیگر ریشه های آن در توسعه فرهنگی جستجو می کنند. یکی از فرضیه های مهم در توجیه این پدیده مبتنی بر فرایند نوسازی اجتماعی (Social Modernisation) است که بر اساس آن نسل جدید با ارزش های نو بوجود می آید. باید پذیرفت جنبش سیاسی شرق در دهه هشتم مبارزات خود علیه جمهوری اسلامی شدیداً از تفاوت نسل ها و نداشتن یک زبان مشترک بین آنها رنج می برد و بی توجهی به آن می تواند بسیار کشنده و مرگبار باشد.

مرکز همکاری و احزاب شرق

مرکز همکاری احزاب کوردستان می توانست و می تواند راهی به سوی یافتن یک مسیر مشترک در مبارزه با جمهوری اسلامی باشد که متأسفانه دچار مشکلاتی ناخواسته شد. این مرکز نقش بسیار مهمی در جریان انقلاب ژینا بازی کرد و نشان داد که وجود چنین مرکزی چقدر می تواند مهم و تاثیرگذار باشد.

نگاهی کوتاه به عوامل ذکر شده نشان می دهد آسیب شناسی مبارزات سیاسی شرق علیه جمهوری اسلامی چقدر مهم و حیاتی است. آسیب شناسی که باید به یافتن آلترناتیوهای مطمئن در ادامه مسیر مبارزه با جمهوری اسلامی ختم شود. در دنیای دینامیک امروز تحلیل و به روز بودن یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. باید برای همه سناریوهای محتمل آماده بود. نباید فراموش کرد آگاهی مهم ترین عنصر مبارزه است و تحلیل و آسیب شناسی مهم ترین ابزار آگاهی.

۳ خرداد ۱۴۰۳

سرکوب در کوردستان، ریشه در انکار هویت ملی و پروژه کورد-ستیزی دارد



حسام احمدی

"سرکوب" به‌عنوان ابزار قدرت که توسط رژیم های اقتدارگرا، دیکتاتوری های ملی- مذهبی و نهادهای امنیتی وابسته حکومت علیه ملت‌های تحت ستم و دیگرانی که رژیم های سابق و کنونی نظام سیاسی خود را بر مبنای پروژه انکار هویت ملی، نقض حقوق و سرکوب آزادی های آنها بنا نهاده اند، سابقه طولانی در تاریخ حکومت های ایران دارد. به این معنی که، سرکوب در داخل ایران به عنوان تحمیل خشونت توسط دولت و نهادهای سرکوبگر آن بر جنبش های حق طلبی ملی، فرهنگی و.. غیره که در راستای داشتن حق تعیین سرنوشت و پایان دادن به تبعیض های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی در جغرافیای کثیرالملل ایران فعالیت دارند خود را نمایان میکند، که در واقع هدف از این ابزار قدرت ایزوله و خنثی کردن فعالیت‌های سیاسی، حقوقی و فرهنگی افراد یا گروه‌های سیاسی، مدنی و بخصوص جنبش های ملی ملل غیر فارس میباشد.

این ابزار به صورت مستقیم یا غیرمستقیم و با بکارگیری خشونت از طریق نیروهای نظامی-امنیتی، فشار اقتصادی، جلوگیری از مشارکت سیاسی، ممانعت از آموزش به زبان مادری و قلمداد کردن زبان ملت‌های غیر فارس به زبان محلی و

غیره، خود را نمایان میکند، این نمونه‌ها بخشی از تبعیض پی در پی و تداوم یافته حکومتی هستند که توسط دکترین پروژه کورد-ستیزی در ایرن بعنوان راهکاری برای کنترل اقلیم های ملی مانند "کوردستان" و پایان دادن به خواست هویت خواهی در میان ملت کورد بکار گرفته شده اند. به این معنی که سرکوب و خشونت که رژیم در کوردستان و علیه ملت کورد بکار گرفته است در راستای به حاشیه راندن خواست هویت خواهی و حق طلبی ملت کورد میباشد که توسط رژیمهای سابق و کنونی ایران آن را به عنوان نگرانی و تهدیدی بزرگ علیه پروژه کورد-ستیزی خود که ماهیت آن را از ایدئولوژی "یک دولت، یک ملت" گرفته است، تلقی کرده اند. در این رابطه نکات زیر را میتوان به عنوان بخشی از شیوه‌های سرکوب مستقیم و غیر مستقیم نظام سیاسی در ایران علیه ملت کورد و جامعه کوردستان نام برد:

سرکوب مستقیم وقوع حملات فیزیکی و خشونت آمیز به همراه دستگیری، زندانی کردن، یا اعدام فعالان سیاسی، فرهنگی، مدنی، مذهبی و .. غیره را می‌تواند شامل شود. برخی از نمونه‌های سرکوب مستقیم که توسط رژیم اسلامی ایران به طور مداوم در کوردستان بکار گرفته شده‌اند عبارتند از:

دستگیری و زندانی کردن فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی، زیست محیطی، اساتید و معلمان تدریس زبان کوردی، فعالان مذهبی و... غیره، که دلیل قانونی برای انجام این عمل چیزی جز تنفر رژیم از مردم کوردستان و تلاش برای تداوم پروژه کورد - ستیزی نمیشد.

بکارگیری نیروی نظامی - امنیتی و مخبران لباس شخصی برای شناسایی و سرکوب تجمعات و مناسبات ملی که مراسم نوروزی امسال در کوردستان نمونه بارزی از آن میباشد، که به دنبال پایان یافتن این مناسبت ملی شاهد دستگیری و زندانی شماری از افراد اعم از فعالان فرهنگی، مدنی، هنرمندان و.. غیره در کوردستان هستیم.

اعدام یا آزار و اذیت فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی، مذهبی و تهدید فعالان حقوق بشر و روزنامه‌نگاران.

این نمونه‌ها تنها بخش کوچکی از اقدامات سرکوب مستقیم حکومتی هستند که در ایران و از طرف جمهوری اسلامی در بیش از چهار دهه گذشته مدام علیه ملل غیر فارس و بخصوص ملت کورد بکار گرفته شده است.

همچنین "سرکوب غیر مستقیم" شامل استفاده از روش‌ها و ابزارهایی میباشد که از طریق فشار فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، یا سیاسی منعکس میشود و بر فعالیت افراد، گروه و جنبشهای سیاسی ملی، فرهنگی، اجتماعی و.. غیره تحمیل و

تاثیر آن در جامعه نمایان میشود. به این معنی که قدرت یا نظام سیاسی بدون استفاده مستقیم از نیرو یا اعمال فیزیکی تلاش برای به اجرا گذاشتن پروژه سرکوب را دارد که نمونه‌های زیر برخی از سیاست سرکوب غیر مستقیم توسط نظام سیاسی و نهادهای زیر مجموع آن در ایران علیه کوردستان میباشد:

محدودیت و تحریم های اقتصادی بر علیه اقلیت های ملی که گاه به صورت آشکار یا پنهان خود را نمایان میکند را میتوان بعنوان بخشی از سیاست بحران سازی اقتصادی رژیم برای تداوم فقر، گرسنگی، نبود رفاه در اقلیم های ملی مانند کوردستان، بلوچستان و... غیره دانست که از این طریق رژیم تلاش خود را برای کنترل این جوامع بکار میگیرد.

محدودیت دسترسی به اطلاعات کافی و درست از طریق اینترنت، بکارگیری فیلترینگ و مسدودسازی سایتها و شبکه‌های اجتماعی و تهدید و بازداشت فعالان شبکه‌های اجتماعی به عنوان بخشی از سرکوب غیر مستقیم رژیم قلمداد میشوند که هدف رژیم اسلامی جلوگیری از خودآگاهی افراد و درک درست از واقعیت جامعه زیر سایه سیاستهای مخرب و استبدادی رژیم میباشد.

بکارگیری رسانه و کانالهای گوناگون تلویزیونی، خبری، مطبوعاتی و... غیره برای تحقیر ملل غیر فارس یا تبلیغات منفی علیه گروه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و...، که بخشی اساسی از واقعیت جامعه کوردستان میباشد و در راستای تحقق حقوق و هویت ملی خود فعالیت میکنند، بخشی دیگر از سیاست کلان رژیم اسلامی در قبال مردم کوردستان است که از این طریق هم تمایل به "از خود بیگانگی" افراد و اقشار گوناگون جامعه کوردستان را دارد و هم تلاش خود را برای مستحکم نگهداشتن جبهه مخالفت با خواست های دموکراتیک ملت کورد را در میان اقشار گوناگون جامعه فارس زبان بکار میگیرد. در این رابطه استفاده از اصطلاح "تجزیه طلبی" توسط رژیم و بخشی از جامعه فرودست - فارس زبان برای جنبش های ملی ملل غیر فارس و بخصوص جنبش ملی-دمکراتیک مردم کوردستان نمونه‌ای از این واقعیت است.

استفاده و بکارگیری قوانین و ملزم کردن نهادهای قضایی برای محدود کردن فعالیت‌های سیاسی، مدنی، فرهنگی و اجتماعی. این روش‌ها معمولا برای ایجاد فشار روانی بر جامعه اقلیم های ملی که از دید رژیم و مرکز گرایان به حاشیه قلمداد میشود، بکار گرفته خواهد شد.

سرکوب ملت کورد در ایران هم در دوره پهلوی و هم در دوره جمهوری اسلامی به اشکال مختلفی صورت گرفته است. این سرکوبها به روشهای امنیتی - نظامی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی طبقه‌بندی میشوند که در ادامه به بررسی

بیشتر این سرکوبها در هر دو دوره پرداخته شده است:

سیاست سرکوب ملل غیر فارس در دوره پهلوی (۱۹۲۵ - ۱۹۷۹):

سرکوب سیاسی:

مرکزگرایی و انکار دیگری: حکومت پهلوی به شدت بر تمرکز قدرت در تهران تأکید داشت و هر گونه تلاش ملل غیر فارس در راستای داشتن حق تعیین سرنوشت را به عنوان تهدیدی علیه ایدئولوژی "یک دولت، یک ملت" در داخل ایران قلمداد میکرد، که در واقع این ایدئولوژی بیانگر وجود ملتی به نام فارس و حکومت فارسی و انکار دیگری بود. به همین دلیل هرگونه تلاش ملل غیر فارس را برای تحقق حقوق ملی در چهارچوب خودمختاری یا فدرالیسم مردود و آن را تحت عنوان مقابله با تجزیه طلبی سرکوب کرده اند.

ممنوعیت فعالیتهای سیاسی: احزاب و جنبشهای ملیگرایانه ملل غیر فارس مانند کردها، بلوچها و ترکمنها و.. در داخل ایران نه تنها ممنوع بوده اند، بلکه هرگونه فعالیت فعالان سیاسی این ملتها منجر به دستگیری، زندانی و سرنوشت نامشخصی را میتوانست توسط نهادهای امنیتی مانند ساواک، ژاندارم و.. غیره را برای آنان به دنبال داشته باشد.

سرکوب اجتماعی:

تخریب هویت ملی ملل غیر فارس: بخش اساسی سیاست سرکوب رژیم پهلوی در راستای تضعیف و پایان دادن به هویت های ملی ملل غیر فارس بوده است که این سیاست را همراه با بکارگیری خشونت، از طریق تبلیغات دولتی و ترویج فرهنگ یکسان تحمیل کرده است.

سرکوب فرهنگی:

ممنوعیت زبان مادری ملل غیر فارس: رژیمهای پهلوی به شدت سیاست تکزبانی را دنبال کرده و استفاده از زبانهای ملی این ملتها در رسانه ها، مدارس و ادارات را ممنوع کرده اند که هدف از آن انکار وجود ملل غیر فارس میباشد.

سیاستهای یکسانسازی فرهنگی: تلاش برای ایجاد یک فرهنگ واحد ایرانی که بیشتر بر مبنای فرهنگ و زبان فارسی

میباشد، از طریق نظام آموزشی و رسانه‌های حکومتی تداوم و بر جوامع کثیرالملل ایران تحمیل شده است.

تغییر نام و جغرافیای اقلیم‌های ملی: این پروژه بخشی دیگر از سیاسی سرکوب حکومتی رژیم پهلوی میباشد که در این راستا نه تنها نام و جغرافیای اقلیم‌های ملی را تغییر داد، بلکه کوچ اجباری بخشی از جمعیت این ملتها به مناطق خارج از اقلیم ملی خود را به دنبال داشته است. در این راستا کوچاندن نزدیک به دو میلیون کورد به خراسان را میتوان سندی انکارناپذیر برای اثبات این اقدام تنفر آمیز رژیم پهلوی در قبال ملت کورد دانست.

رژیم اسلامی ایران، بر خلاف دیکتاتوری پهلوی که سرکوب را در راستای پایان دادن به هویت ملی و منزوی کردن ملل غیر فارس در سیستم «یک ملت، یک دولت» که تعبیر از هویت ملی، فرهنگی، زبانی و غیره فارس میباشد، تبعیض مذهبی را نیز به تبعیض ملی در جغرافیای کثیرالملل ایران اضافه کرد، به این معنی که در طول نزدیک به پنج دهه در دست گرفتن قدرت توسط جمهوری اسلامی، نه تنها تبعیض ملی، بلکه تبعیض مذهبی، فرهنگی، نژادی و غیره را نیز بر ملتهای تشکیل دهنده ایران واداشته است که در واقع هدف از آن حفظ قدرت و نظام سیاسی موجود و تداوم بخشیدن به پروژه کورد-ستیزی در ایران میباشد.

سیاست سرکوب ملل غیرفارس دوره جمهوری اسلامی (از ۱۹۷۹ تاکنون)

سرکوب سیاسی:

ادامه مرکزگرایی: جمهوری اسلامی نیز نه تنها به تمرکز قدرت در تهران ادامه داده، بلکه تبعیض مذهبی را نیز در صدد پروژه سرکوب خود علیه ملل و ادیان گوناگون در جامعه ایران پیروی کرده است و در این رابطه سعی بر آن داشته که هر گونه تلاش و فعالیت ملت‌های غیر فارس را برای داشتن حق تعیین سرنوشت و داشتن خودمختاری سرکوب کند.

سرکوب جنبشهای ملی و هویت خواهی: پس از به قدرت رسیدن رژیم اسلامی نه تنها فعالیت احزاب سیاسی ملل غیر فارس ممنوع گردیده، بلکه فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی مدام تحت تعقیب و زندانی شاداند، همچنین در این رابطه رهبران جنبشهای سیاسی این ملتها و حتی اپوزسیون فارس در خارج از کشور ترور و حذف فیزیکی شده‌اند. به این معنی که همانند دوران پهلوی، هر گونه فعالیت سیاسی یا مدنی که به نوعی به حقوق ملی ملل غیر فارس مرتبط باشد، با شدیدترین نوع سرکوب و برخورد امنیتی مواجه شده است.

فصل بهار - ۱۴۰۳

پراکندگی جمعیتی: سیاستهایی مثل کوچ اجباری یا تشویق به مهاجرت افراد در اقلیم های ملی و بخصوص در کوردستان به مناطق دیگر برای کاهش تمرکز جمعیتی، یا مجبور کردن آنها زیر فشارهای امنیتی به ترک کشور، بخشی از سیاست کلان رژیم جمهوری اسلامی برای پایان دادن به خواست هویت خواهی و حق طلبی این ملتها میباشد. در مجموع، هر دو رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی با سیاستهای مختلفی به دنبال یکسانسازی فرهنگی و کاهش نفوذ ملل غیر فارس بوده اند، اما تفاوتهایی در شیوهها و ابزارهای بکار گرفته شده نیز وجود دارد.

سیاستهای فرهنگی:

تبعیض زبانی و فرهنگی: هرچند در قانون اساسی جمهوری اسلامی به حقوق اقوام/ملل غیر فارس اشاره شده، اما در عمل استفاده از زبانهای مختص به این ملتها در سیستم آموزشی محدود باقی مانده است.

تبعیض جنسیتی: در این رابطه میتوان گفت که جمهوری اسلامی و ولایت فقیه طراح و مبدع این نوع تبعیض در ایران میباشد که با ادامه دادن به تبعیض جنسیتی نه تنها نیمی از جمعیت ایران که زنان آن را تشکیل میدهند را نادیده گرفته است، بلکه تحقیر زنان و دست کم گرفتن زنان از نظر توانایی و مدیریت به عنوان بخشی از قانون اساسی جمهوری اسلامی به اجرا گذاشته شده است. به این معنی که زنان حق ندارند مسئولیتهایی مانند: قازی دادگستری را داشته باشند، در عرصه سیاسی حق ندارند رئیس جمهور یا پست های دیگر مهم حکومتی را دارا باشند و از همه تاسف بارتر این است که حتی زنان حق پوشش و لباس خود را نیز بطور آزادانه ندارند. در این رابطه جنبش "ژن، ژیان، نازادی" را میتوان جزو مهمترین واکنش که زنان در آن نقش اساسی داشتند را علیه نظام جمهوری اسلامی و قوانین زن_ستیز این نظام قلمداد کرد.

اسلامی‌سازی فرهنگی: تأکید بر یکپارچگی فرهنگی با محوریت اسلام شیعی به عنوان تنها عنصر هویتبخش ملی، که در راستای نکار هویت ملی و نادیده گرفتن فرهنگها و زبانهای ملل غیر فارس میباشد به اجرا گذاشته شده است.

سیاستهای اقتصادی:

نابرابری در توسعه اقتصادی: تحریم و محدودیتهای اقتصادی که رژیم اسلامی بر اقلیمهای ملی ملل غیر فارس واداشته است، یکی از عوامل اصلی فقر و نابسامانی در میان این ملتها بشمار میرود، که هدف از بکارگیری این سیاست توسط رژیم

از یک طرف وابستگی این ملتها به سیاست انکارگرایی رژیم میباشد و از طرف دیگر تسلیم آنان در برابر سیاست سرکوب و در کل پایان دادن به خواست های هویت خواهی و حق طلبی است.

در پایان، زندانی کردن آمار چشمگیری از فعالان سیاسی، مدنی، فرهنگی و.. غیره در کوردستان و اعدامهای پی در پی فعالان کورد از سوی جمهوری اسلامی ایران، اهداف متعددی را دنبال میکند که میتوانند شامل موارد زیر باشند:

جمهوری اسلامی با زندانی کردن و اعدام فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی از یک سوی، و کشتار کولبران کورد از سوی دیگر که برای تامین ابتدایی ترین مایحتاج زندگی روزمره خانواده های خود به این کار پناه برده اند را در کوردستان را به عنوان بخش اساسی برای تداوم بخشیدن به پروژه کورد_ستیزی بکار میگیرد و سعی دارد با استفاده از دادن فرمان "آتش به اختیار" به نیروهای سرکوبگر خود و کشتن مردم در نقاط مرزی میان روژهلات و باشور (کوردستان ایران و عراق) استقامت و پایداری جامعه کوردستان در راستای مبارزه با پروژه کورد_ستیزی رژیم اسلامی را به چالش بکشد و در نهایت به هرگونه فعالیت سیاسی، مدنی مردم کوردستان که بیانگر هویت خواهی باشد را در جامعه کوردستان سرکوب و متوقف کند.

از سوی دیگر، اعدام و زندانی کردن فعالان سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که به حفظ و ترویج هویت کوردی به عنوان هویت واقعی خود میپردازند، بخشی از سیاستهای کلان جمهوری اسلامی برای کنترل و یکسانسازی فرهنگی است. این اقدامات در راستای تضعیف هویت های ملی ملت کورد و کاهش نفوذ فرهنگی آنها بکار گرفته خواهد شد. به بیانی دیگر، جمهوری اسلامی با اجرای مجازات های سنگین مانند اعدام برای فعالان سیاسی، فرهنگی و.. غیره، سعی دارد تا از طریق رعب و وحشت در جامعه کوردستان در میان اقشار گوناگون این جامعه بازدارندگی ایجاد کند. این اقدامات به عنوان نمونه هایی برای دیگر فعالان و مخالفان سیاسی بکار گرفته میشود تا آنها را از ادامه فعالیت هایشان منصرف کند.

در کل، رژیم پهلوی با هدف ایجاد جامعه ای که در آن یک هویت ملی واحد وجود داشته باشد، پروژه آسمیلاسیون (همگون سازی فرهنگی) را در مورد ملل غیر فارس، به ویژه ملت کورد دنبال کرد. این پروژه که توسط رژیم پهلوی طراحی و به اجرا گذاشته شد، جمهوری اسلامی نیز ادامه آن را در فهرست سیاست های تبعیض آمیز خود قرار داده است که با تحمیل و ترویج زبان فارسی به عنوان تنها زبان رسمی در سیستم آموزشی و اداری، با هدف تضعیف زبان ها و فرهنگ ملل غیر فارس صورت گرفته و همچنین محدودیت های شدید بر فعالیت های فرهنگی و هنری مربوط به ملل غیرفارس، از جمله ممنوعیت استفاده از زبان کوردی در رسانه ها و مدارس به عنوان بخشی دیگر از پروژه آسمیلاسیون رژیم در قبال ملت کورد

به اجرا گذاشته شد.

از طرفی دیگر، استقرار نیروهای نظامی در کردستان برای سرکوب هر گونه فعالیت و حرکتهای فرهنگی، سیاسی و مدنی که بیانگر نگرش امنیتی، نه سیاسی رژیم های حاکم در رابطه به کردستان و حل مسئله کورد میباشد، بخشی دیگر از سیاست کلان رژیم در راستای پیشبرد پروژه آسمیلاسیون علیه ملت کورد خواهد بود.

لازم به یادآوری است که، تبعیضهای اقتصادی و توسعه نیافتگی عمدی اقلیمهای ملی و بخصوص کردستان به منظور تضعیف پتانسیلهای اقتصادی و اجتماعی در آن، تلاش برای به چالش کشیدن مقاومت و پایداری جامعه کردستان میباشد که جمهوری اسلامی در تداوم به پروژه آسمیلاسیون و کورد_ستیزی آن را به اجرا گذاشته است تا از این راه هویت ملی واحد/فارس را تقویت و از شکلگیری هویتهای ملی مستقل در میان مردم کردستان جلوگیری کند، ولی با این حال، از یک سوی مقاومت و تداوم مبارزه علیه سیاست انکار هویت ملی در میان ملل غیر فارس که بخش اساسی تشکیل دهنده جغرافیای ایران میباشد ضمن اینکه توانسته است سیاست انکار رژیم را به چالش بکشد، از سوی دیگر خودآگاهی ملی و سیاسی در میان اقشار گوناگون اقلیمهای ملی ملل غیر فارس و منجمله جامعه کردستان بیانگر این واقعیت است که سیاست سرکوب و انکار نه تنها نمیتواند جنبش های هویت خواهی و حق طلبی را متوقف کند، بلکه نتیجه سیاست انکار هویت ملی این ملتها و بخصوص تداوم پروژه کورد_ستیزی رژیم این پیامد را برای جامعه کردستان در برخواهد داشت که تا زمانی که دیکتاتوری، تبعیض و حق تعیین سرنوشت ملل غیر فارس در این سرزمین تحقق نیابد، سیاست سرکوب و انکار میتواند افراد بیشتری را قربانی کند.

باز هم از کشتن "رئیس"ها خوشحال خواهند شد؟



زانبار حسینی

کمی بیشتر از دو هفته قبل در سی ام اردیبهشت ماه فصل زیبای بهار امسالمان، خبر مرگ یا دقیقتر بگوییم که خبر کشته شدن سید ابراهیم صدرالساداتی ملقب به رئیس، رسماً تأیید و منتشر شد؛ رویدادی غریب و نه چندان آشنا برای نسل جدید و کمی آشنا برای نسلهای قبل از ما و همانها که اوایل سقوط نظام منجوس پهلوی و چگونگی بر سر کار آمدن نظام ملعون ولایت فقیه را دیده اند.

سید ابراهیم رئیس مشهور به قصاب تهران که لقب های دیگری همچون آیت الله قتل عام، قاضی مرگ و سید مجرومان را با خود به دوش می کشید و معروف به رئیس جمهور شش کلاسه بود که توانست با یک حرکت ساده در این اوضاع نابسامان و متلاطم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دل ملت های ایران و بسیاری از سیاستمداران مطرح جهان را شاد بکند؛ آن حرکت ساده، پذیرش توفیق اجباری مرگ و بال گشودن به سوی جهانی دگر بود.

در واقع سید مجرومان همانند دفعات قبلی موجبات سوپرایز، شگفتی و شعف مردم را فراهم نمود لیکن استثنا اینبار هیچ

نقشی در آفرینش این احساسات مثبت و زیبا را نداشت بجز اینکه بازیگر اصلی فیلم سقوط کفتارها باشد!

در اینکه سید ابراهیم رئیسی به مانند دیگر بازیگران رژیم ولایی، نقشی اساسی و اصلی در سرکوب، ارباب، شکنجه و کشتار ملت‌های ساکن در ایران را بازی کرده است هیچ شک و شبهه ای نیست و هیچکس را در هیچ کجای جهان پیدا نخواهید کرد که اندکی وجدان داشته باشد و بر این گفته ام صحنه نگذارد و مهر تائید نزند!

لیکن مبحث مورد نظر در این مقاله، نگرش به موضوع کشته شدن سید ابراهیم رئیسی از گوشه نگاهی دیگر است و برای وضوح بیشتر منظر مورد نظر، گزینه ایجاد پرسش را انتخاب کرده‌ام؛ اگر یک انقلابی کورد رئیسی را به سزای اعمالش رسانده بود، باز هم مخالفان جمهوری اسلامی در داخل و خارج از ایران با چنین وسعت و شدتی ابراز خوشحالی می کردند؟ مطمئناً هر کس که برای اولین بار با چنین پرسشی روبرو گردد به ناچار مکث می کند و پس از کمی تعلل و تفکر، سعی در دادن پاسخی درخور می کند؛ هر چند که پاسخ به پرسشی که دیگر فرض محال خواهد بود، سهلتر از قبل می باشد، چون پاسخ دهنده به یقین می داند که چنین پرسشی هیچگاه به ورطه ظهور نخواهد رسید!

حال اگر در این پرسش واژه رئیسی را به واژه سید محمد خاتمی تغییر دهیم چه؟ یا به احمدی نژاد یا محمد جواد ظریف؟ یا اصلاً بجای یک کورد مخالف و انقلابی، یک بلوچ، یک ترکمن، یک آذری و یا یک عرب، یکی از افراد مؤسس یا رده بالای رژیم جمهوری اسلامی ایران را به سزای اعمال شنیع چهار ساله اش برساند، باز هم بازخوردها همان خواهد بود که برای کشته شدن رئیسی بوده است؟

مطمئناً تا اینجا کار با خواندن جملات فوق احساساتتان درخور تغییر شده است و یا به فکر فرو رفته اید؟

براستی مهم کدام است؟ اینکه قصاب تهران یا آیت الله قتل عام یا قاضی مرگ کشته شده است یا چه کسی آن را کشته است و چرا و برای چه کشته شده است!

معیارهای موجود در تهران برای چنین قضایایی چیست؟ بر پایه موج احساسات تازه شکل گرفته برگرفته از حادثه و رویداد است یا که بر پایه چگونگی شکل گیری تغییرات و رویدادهاست؟

مگر کم هستند آن دسته از تبهکاران ولایت فقیه که توسط جوانان غیور و انقلابی به سزای اعمالشان رسیده اند؟ اما چرا

هیچکدامشان به مانند رئیسی مسبب دلخوشی و شعف ملت‌های ساکن در ایران نشدند؟

اگر بر سر تیترا خبر خبرگزاری‌های رژیم جمهوری اسلامی ایران با مضمون "سید ابراهیم رئیسی، سید محرومان و رئیس جمهور دلسوز و میهن پرست کشورمان توسط تروریست‌های کورد و ایادی استکبار جهانی به فیض شهادت نائل گشت" روبرو می‌شدید، باز هم همان احساس شگرف و شادمانی و شعف را داشتید؟ یا تا قبل از دیدن و شنیدن چنین خبری (که خود را مخالف شماره یک چنین نظامی میدانید) باز هم پس از شنیدنش چنین تفکر و احساسی خواهید داشت؟ یا تنها در این مورد و موارد اینچنینی که هیچ سهم و نقشی در آن ایفا نکرده اید و آن از ضعف سیاسی و میدانی خودتان نشئت می‌گیرد در راستای منافع دشمن کشته شده‌یتان موضعگیری می‌کنید؟

پاسخ این پرسشها و بسیاری از پرسشهای اینچنینی برای ملت کورد، ملت بلوچ، ملت ترکمن و ملت عرب و ملت آذری ساده است و تنها با مرور اتفاقات چند دهه گذشته، براحتی میتوانند به این پرسشها پاسخ دهند؛ پرسش اصلی اینست که فکریت حاکم بر جو سیاسی-اجتماعی در کلانشهرهایی همچون تهران و اصفهان هم در چنین مواردی به پاسخ دیگر ملت‌های ساکن در ایران نزدیک است یا خیر؟

به عنوان مثال و نمونه ای درخور قیاس، میتوان به محمد بروجردی اشاره نمود که در یکم خرداد سال ۱۳۶۲ شمسی، توسط مدافعان کورد به سزای اعمالش رسید و به درجه رفیع هلاکت نائل گشت؛ آیا در اذهان عمومی و افکار جمعی مخالفان رژیم آخوندی، چنین شخصی جنایتکار و تبهکار قلمداد میگردد؟ آیا دیگر ملت‌های ساکن در ایران من جمله جامعه فارس از کشته شدن یکی از جنایتکاران اصلی جماران تا به اکنون ابراز خوشحالی کرده اند؟

شاید بسیاری بگویند که به علت تفاوت در زمان وقوع رویداد، فضای سیاسی و اجتماعی حاکم بر افکار عمومی ملت‌های ساکن در ایران و وضعیت کلی داخلی به لحاظ روانی، فکری، احساسی، انقلابی و غیره با پاسخی متفاوت روبرو گردیم و ازین رو چنین قیاسی متناسب با کشته شدن رئیسی نیست؛ لیکن آنچه باید مدنظر گرفت و در واقع آنچه که در این نوشتار مدنظر ماست، دقیقاً تطبیق و مقایسه این دو فرد در زمان کنونی می باشد. به عبارت دیگر، اگر در این بازه زمانی مشخص، کشته شدن این دو فرد عالی رتبه رژیم فعلی تهران را با هم قیاس کنیم به پاسخی مشابه و یکسان خواهیم رسید؛ حال آنکه یکی (سید ابراهیم رئیسی) قربانی توطئه درون سیستمی و نزاع قدرت شده است و دیگری (محمد بروجردی) به سزای اعمال شنیع و جنایات بیشمارش در قبال مردم بی دفاع و مدنی رسیده است!

قبل از تفکر و تامل در باب یافتن پاسخ به چنین پرسشی و پرسشهای دیگری ازین قبیل و همانندش، بایستی بیاد بیاوریم که فیلم سینمایی غریب در سال ۱۴۰۱ شمسی تولید و اکران شد (تاریخ اکران تقریباً شش ماه بعد از قتل حکومتی ژینا امینی) و اکران آنلاین آن در بیستم اردیبهشت ماه سال ۱۴۰۲ شمسی (هشت ماه بعد از قتل حکومتی ژینا امینی) انجام شد و این فیلم در چنین فضای متشنجی با استقبال قابل قبولی روبرو شد. در حالیکه شرایط روانی، فکری، احساسی، انقلابی، سیاسی و اجتماعی و غیره تماماً بر ضد رژیم فعلی بود و نفرت برانگیخته و احساسات ضد حکومتی بیشتر از امسال و موقع کشته شدن رئیسی بوده است؛ اما چرا چنین استقبالی از فیلم غریب شد که در واقع شرح حال کسی را روایت می کند که خیلی زودتر از رئیسی و قبل از او و بیشتر از او هم، دستش به خون مردم و زن و بچه بیگناه آغشته شده که به نام امام و برای جلب رضایت مدعیان ولایت فقیه از هیچ جنایت هولناک و ضد بشری پرهیز نکرد!

محمد بروجردی یکی از دوازده نفر موسس سازمان تروریستی سپاه پاسداران بود، همان سپاهی که از بدو تاسیس تا به اکنون، مسئول مستقیم سرکوب و کشتار ملت‌های ساکن در ایران، بنیانگذار گروه مسلح اسلامگرای توحیدی صف، مورد اعتماد خمینی، بنیانگذار نیروی جاش در کوردستان و یکی از عاملان اصلی قتل و عام ملت بیدفاع کورد در سراسر کوردستان ایران بوده است. حال تولید و ساخت فیلمی بلند از چنین شخصی تحسین‌ها به دنبال دارد و بیشترین جوایز فیلم سازی در داخل را تصاحب میکند و کار بجایی میرسد که او را مثال مسیح می خوانند برای کوردستان؛ امان از تمامیت خواهان ارضی فاشیست!

چنین جنایتکاری که یکی از عوامل کاشت تخم جنایت و تبهکاری در رده های دپارتمان سیاسی-اداری رژیم تروریست می باشد و حتی در جناح مخالفان و براندازان رژیم فعلی تهران، مثال قهرمان ملی از او یاد می شود!

اگر محمد بروجردی که مسئول آموزش بخش قابل توجهی از مسئولان امروزی سپاه پاسداران بوده است، امروز زنده بود، باز هم از او چنین یاد می شد؟ یا اگر رئیسی بدستان یک مبارز مدافع حقوق ملیتهای ساکن در ایران کشته می شد، باز هم شوونیسیم موجود در افکار عمومی کلانشهرهای ایران امکان گسترش بستر شعف و خوشحالی یکسان را فراهم می نمود که به قدر فعلی از مرگ چنین شخصی حاصل گشته است؟

پاسخی روشن، دقیق و واضح به این پرسش چگونه خواهد بود که چه زمانی و در چه صورتی ملیتهای ساکن در ایران به شیوه یکسان از مرگ یا کشته شدن رئیسیها خوشحال خواهند شد؟

سانحه هلیکوپتر رئیس جمهور رژیم ایران



هومن سمکو

۱- آیا رئیسی کشته شد؟

تا کنون هیچ گزارش معتبری مبنی بر کشته شدن ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور ایران، منتشر نشده است. هرگونه خبر در این زمینه نیاز به تأیید رسمی از منابع معتبر و دولت ایران دارد. بنابراین، تا وقتی که اطلاعیه رسمی منتشر نشده، نمی‌توان این ادعا را تأیید یا رد کرد.

۲- آیا نیروی نظامی خارجی رئیسی را ترور کرد؟

هیچ گزارشی مبنی بر ترور رئیسی توسط نیروهای نظامی خارجی وجود ندارد. چنین ادعاهایی معمولاً نیاز به مدارک و شواهد قوی دارند که تا کنون هیچ مدرکی در این باره ارائه نشده است. ترور یک مقام بلندپایه دولتی توسط نیروی خارجی می‌تواند پیامدهای جدی بین‌المللی داشته باشد و به همین دلیل نیاز به شواهد قابل اطمینان است.

آیا نیروی داخلی دست به حذف رئیسی زد؟

در این زمینه نیز هیچ مدرک یا شواهدی وجود ندارد که نشان دهد نیروهای داخلی اقدام به حذف ابراهیم رئیسی کرده باشند. چنین ادعاهایی معمولاً در فضای شایعات و تئوری‌های توطئه قرار می‌گیرد و تا زمان انتشار شواهد معتبر، نمی‌توان آنها را جدی گرفت.

فرضیه‌ها و گمانه‌زنی‌ها

می‌توان فرضیه‌ها و گمانه‌زنی‌های مختلفی را بررسی کرد، اما باید توجه داشت که بدون شواهد معتبر، این فرضیه‌ها بیشتر در حد شایعه باقی می‌مانند. در بررسی این مسائل باید به منابع معتبر و رسمی توجه کرد.

احساسات مردم

بسیاری از مردم ایران به دلیل سوابق و عملکرد رئیسی در دوره‌های مختلف از جمله ریاست قوه قضاییه و ریاست جمهوری، احساسات منفی نسبت به او دارند. این بیشتر به دلیل سیاست‌های قضایی سخت‌گیرانه، اجرای احکام اعدام، و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی باشد. این که مردم از خبر احتمالی کشته شدن او خوشحال باشند، منعکس‌کننده نارضایتی عمومی از عملکرد او است، اما باید توجه داشت که این نوع احساسات نباید به گسترش شایعات و اخبار نادرست منجر شود. در نهایت، هرگونه خبری در این زمینه باید از منابع معتبر تأیید شود و نباید به شایعات و تئوری‌های توطئه بسنده کرد.

یکی از دلایل احتمالی حذف ابراهیم رئیسی می‌تواند مسئله جانشینی علی خامنه‌ای، رهبر فعلی جمهوری اسلامی ایران باشد. برخی گمانه‌زنی‌ها و اشارات انگشت به سمت مجتبی خامنه‌ای، پسر رهبر رژیم، و حتی خود علی خامنه‌ای نشان می‌دهد. در این زمینه، توجه به نکات زیر ضروری است:

نقش رئیسی در جانشینی خامنه‌ای

رئیسی به عنوان یکی از گزینه‌های اصلی جانشینی خامنه‌ای مطرح بوده است. سابقه طولانی او در دستگاه قضایی و

حمایت‌های گسترده از سوی بخش‌های مختلف نظام، او را به یکی از چهره‌های قدرتمند در ساختار حاکمیتی تبدیل کرده است. با این حال، تلاش برای به قدرت رسیدن و تثبیت موقعیت می‌تواند باعث ایجاد تضادها و رقابت‌های درونی در بین نخبگان حاکمیت شود. این تضادها ممکن است به حذف فیزیکی یا سیاسی افراد منجر شود.

گمانه‌زنی‌ها در مورد نقش مجتبی خامنه‌ای

مجتبی خامنه‌ای، پسر رهبر رژیم، نیز به عنوان یکی از گزینه‌های احتمالی برای جانشینی پدرش مطرح شده است. برخی معتقدند که مجتبی به دنبال تثبیت موقعیت خود و کنار زدن رقباست. در این میان، ابراهیم رئیسی به عنوان یکی از رقبای اصلی مجتبی در نظر گرفته می‌شود. بنابراین، در سناریوی فرضی حذف رئیسی، می‌توان به این نکته توجه کرد که ممکن است تلاش‌هایی از سوی مجتبی و حامیانش برای حذف رقبای سیاسی صورت گرفته باشد.

عملکرد و اعمال رئیسی

ابراهیم رئیسی به خاطر دست داشتن در کشتار و اعدام هزاران زندانی سیاسی در دهه شصت، به "قصاب تهران" مشهور است. وی در طول دهه‌ها در مناصب قضایی مختلف فعالیت کرده و نقش مستقیمی در سرکوب مخالفان سیاسی و اجرای احکام اعدام داشته است. اقدامات او در دوران ریاست قوه قضاییه نیز نشان‌دهنده رویکرد سختگیرانه‌اش نسبت به مخالفان و منتقدان نظام بوده است. این سوابق باعث شده که بسیاری از ایرانیان او را به عنوان نماد ظلم و سرکوب بشناسند.

دلایل نارضایتی مردم

عملکرد رئیسی در طول سال‌ها باعث شده است که بسیاری از مردم ایران نسبت به او احساسات منفی داشته باشند. نارضایتی از سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی او در دوران ریاست جمهوری، همراه با سوابق قضایی و نقش او در اعدام‌ها و سرکوب‌ها، باعث شده که برخی از مردم از احتمال حذف او خوشحال شوند. این نارضایتی‌ها به دلیل محدودیت‌های سیاسی و اجتماعی، بیکاری، تورم و کاهش آزادی‌های مدنی تشدید شده است.

اهمیت توجه به منابع معتبر

در نهایت، باید توجه داشت که هرگونه خبری در این زمینه باید از منابع معتبر و رسمی تأیید شود. شایعات و تئوری‌های

توطئه می‌توانند به گمراهی و تشویش افکار عمومی منجر شوند. بنابراین، در بررسی و تحلیل این مسائل، اعتماد به منابع معتبر و رسمی بسیار اهمیت دارد. بدون شواهد قابل اعتماد، نمی‌توان ادعاهای جدی در این زمینه را پذیرفت یا رد کرد.

ابراهیم رئیسی، در گذشته به عنوان یکی از قضات و مسئولان قضایی ایران فعالیت داشت و به دلیل نقش او در کشتار هزاران زندانی سیاسی در دهه ۱۳۶۰، به ویژه در کشتار تابستان ۱۳۶۷، مورد انتقاد گسترده‌ای قرار گرفته است. این کشتار که به فرمان آیت‌الله خمینی انجام شد، منجر به اعدام دسته‌جمعی هزاران زندانی سیاسی شد که بیشتر آنان از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران و دیگر گروه‌های مخالف بودند. نقش رئیسی به عنوان یکی از اعضای "هیئت مرگ" در این اعدام‌ها بسیار مورد توجه و اعتراض بوده است.

مردم ایران و بسیاری از ناظران بین‌المللی خوشحال بودند از کشته شدن او، چرا که او را مسئول بخشی از این جنایات می‌دانستند. خانواده‌های قربانیان و مدافعان حقوق بشر سال‌ها تلاش کردند تا عدالت در مورد مسئولان این کشتارها اجرا شود و کشته شدن رئیسی به نوعی از این تلاش‌ها تعبیر می‌شد.

از طرف دیگر، رئیسی همواره به برنامه هسته‌ای ایران اعتقاد داشت و از آن حمایت می‌کرد. او یکی از کسانی بود که بر ضرورت پیشبرد برنامه هسته‌ای به عنوان یک حق ملی و نماد قدرت و استقلال ایران تاکید می‌کرد. این موضع‌گیری‌ها باعث شده بود که او در محافل داخلی و بین‌المللی به عنوان یک چهره تندرو شناخته شود که برای حفظ و تقویت برنامه هسته‌ای ایران از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد.

از انتقام سخت تا فرود سخت، شکست دستگاه پروپاگاندا و دروغ



رضا دانشجو

مردم در نگاه حکومت های توتالیتر، صرفا ابزاری برای بقای سیستم حاکم هستند . از این منظر مردم طبق نظر هانا آرننت به سه دسته تقسیم می شوند؛ قشر متعصب، قشر روشن فکر و قشر خاکستری. عموما سیستم حاکم تلاش می کند تا از طریق اقلیت متعصب جاهل، جامعه را در مسیر دلخواه خود پیش ببرد. آرننت در کتاب توتالیتریسم می نویسد:

حکومت های توتالیتر همه استعداد های ناب را بدون هیچ اعتنایی از سرکار بر میدارد و به جای آنها عقل باختگان ، جاهلان و بیخردانی را مینشانند که همان بی عقلی بهترین تضمین وفاداری ابدیشان است این افراد در راستای نیازها و خواسته های حاکم اقدام به دروغگویی در هر حوزه ای میکنند و حتی میتوانند واقعیاتی را که بدیهی مینماید وارونه جلوه دهند و نام حقیقت بر آن بگذارند زیرا این اتفاق نشأت گرفته از قدرت ماورایی رهبر در پیش بینی و پیشگویی بحران هاست.

نظام های توتالیتر عاقل و نخبه و پرسشگر نمی خواهند. آنها در پی عقل باختگان و جاهلان هستند چون برای اینکه وفادار بمانند باید عقل و خرد را تعطیل کنند نظام های توتالیتر طوطی مقلد می خواهند نه نخبگان پرسشگر و نقاد که

با هر پرسش شان لرزه بر اندام پیشوا بیندازند نظامهای توتالیتر برای موفقیت شان در سطوح پایین جامعه به سیاه لشکر نیاز دارند؛ متشکل از افراد متعصب و ساده لوح که بتوانند چشم و گوش بسته دروغ ها و فریب های دستگاههای تبلیغاتی را باور کنند.

جمهوری اسلامی از زمان استقرار خود و در قالب شعارهای پوپولیستی و جهان شمول مانند "انقلاب مستضعفان" سعی کرد تا با میدان دادن با اقلیت عوام قدرت طلب، یاران وفاداری برای خود پیدا کند. فرمان تشکیل "سپاه پاسداران" به عنوان نیروی نظامی مزدور و بعدها سازماندهی "بسیج مستضعفین" لایه های نخستین شبکه سازی جمهوری اسلامی برای حفاظت از تاج و تخت ولی فقیه بود. هرچند در آغاز نگاه ایدئولوژیک نقش بسیار مهمی در تشکیل این نهادها داشت و در واقع اعضای این سازمانها حضور در این ارگان ها را به نوعی به عنوان وظیفه شرعی خود می دانستند اما گذشت زمان و آشکار شدن ماهیت دروغین جمهوری اسلامی باعث شد عنصر اعتقادی دیگر آن جذابیت قبل را نداشته باشد، اینبار رژیم با دادن امتیازات فراوان مالی و آزادی عمل سعی کرد تا یاران وفادار خود را حفظ کند. حالا دیگر برعکس دهه نخستین انقلاب و دیدن قیافه های کاملاً مشخص به عنوان انقلابی و طرفدار نظام، نسل جدید نیروهای وفادار به رژیم شکل و قیافه ای شبیه بقیه مردم داشتند.

در واقع قشر متعصب طبق تعریف هانا آرنهت به اقلیتی مشخص در میان طرفداران نظام محدود شد. حالا آنانی که در صف جلوی حامیان نظام بودند مزدورانی بودند که غالباً علی رغم آگاهی از هویت جمهوری اسلامی، به خاطر کسب قدرت حاضر به همراهی شده بودند.

پروپاگاندا و دروغ بزرگترین ابزارهای حکومت های توتالیتر هستند. حکومت های خودکامه ناتوان از هدایت جامعه به خاطر ماهیت دروغین خویش، چاره ای جز پناه بردن به تبلیغات غیرواقعی برای سرپوش گذاشتن بر ناکامی های خویش ندارند. از نگاه این حکومت ها این تنها راه حل برای عبور از بحران است.

برای یافتن ریشه های این تبلیغات دروغین در دستگاه خودکامه رژیم آخوندی باید به قبل از استقرار این رژیم غیر بشری بازگشت. مردادماه ۱۳۵۷ تعدادی از طرفداران خمینی با آتش زدن سینما رکس آبادان یک فاجعه انسانی را رقم زدند. در این حادثه دلخراش که مرتکبین با قفل کردن درها حتی جلو فرار احتمالی حاضرین در سائن را هم گرفته بودند بر طبق آمارها بیشتر از ۶۰۰ نفر زنده در آتش سوختند. متهمین این حادثه بعدها در جمهوری اسلامی به عنوان نماینده به مجلس رژیم راه یافتند! هدف طرفداران خمینی از خلق این فاجعه انسانی، نسبت دادن آن به رژیم پهلوی و

تحریک مردم برای مخالفت بیشتر با حکومت پهلوی بود!

تاریخ سیاه و ننگین جمهوری اسلامی پر از حادثه های مشابه هست که جمهوری اسلامی برای تاثیرگذاری بر افکار عمومی ، مخصوصا طرفداران متعصب خود و نگاه داشتن آنها در صحنه انجام داده است. روایت های کاملا دروغین که فرسنگ ها با حقیقت فاصله داشته است . بمب گذاری در حرم امام هشتم شیعیان در مشهد و انتساب آن به سازمان مجاهدین خلق، بمب گذاری در رژه نیروهای مسلح رژیم در مهاباد و نسبت دادن به احزاب کورد، کشتار حاضرین در مراسم سالمرگ قاسم سلیمانی در کرمان و نسبت دادن آن به داعش! و دهها نمونه دیگر بخشی از اقدامات دستگاه پروپاگاندا و دروغ جمهوری اسلامی برای همراه کردن یارانش بوده است. حمله موشکی و پهپادی به اسرائیل به منظور انتقام گرفتن فرمانده های کشته شده گروهک تروریستی سپاه توسط اسرائیل یکی از آخرین نمونه های اقدامات رژیم در این زمینه است. حمله ای که با تبلیغات فراوان رسانه های رژیم انجام شد و قرار بود ضربه ای کاری به اسرائیل باشد!

آخرین سکانس این داستان ، مرگ بسیار مشکوک و عجیب ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور منتصب رژیم بود که در اتفاقی بسیار مبهم کشته شد. درباره ابهامات بیشمار داستان سقوط هلی کوپتر رئیسی و همراهان او، سخن برای گفتن بسیار است اما آنچه اینجا مدنظر است عملکرد دستگاه رسانه ای رژیم است. رژیم در تلاش برای مدیریت افکار عمومی، در خبررسانی کاملا گنگ و مبهم، هر بار روایتی جدید از ماجرا را نقل کرد! دستگاه دروغ و پروپاگاندا جمهوری اسلامی که جز بازی کردن با واژه ها، به نظر می رسد دیگر چیزی برای ارائه نداشته باشد بعد از ساعت ها استفاده از کلید واژه " فرود سخت" خبر از آتش گرفتن هلی کوپتر و سوختن بعضی از اجساد داد! امپراتوری دروغ که چندی پیش از چند موشک معلق و سرگردان به عنوان " انتقام سخت" یاد می کرد حالا تکه تکه شدن هلی کوپتر و سوختن سرنشینان را " فرود سخت" معنی می کرد.

پروپاگاندا و دروغ هم به مانند اقتصاد رژیم دچار چنان رکود و بی رونقی شده است که حالا همان قشر متعصب را هم اقتناع نمی کند. حالا جمهوری اسلامی بیشتر از آنکه نگران تاثیرگذاری ماشین تبلیغاتی اش بر مردم باشد نگران تاثیرگذاری رسانه های و دنیای آزاد بر اندک طرفداران باقی مانده اش است!

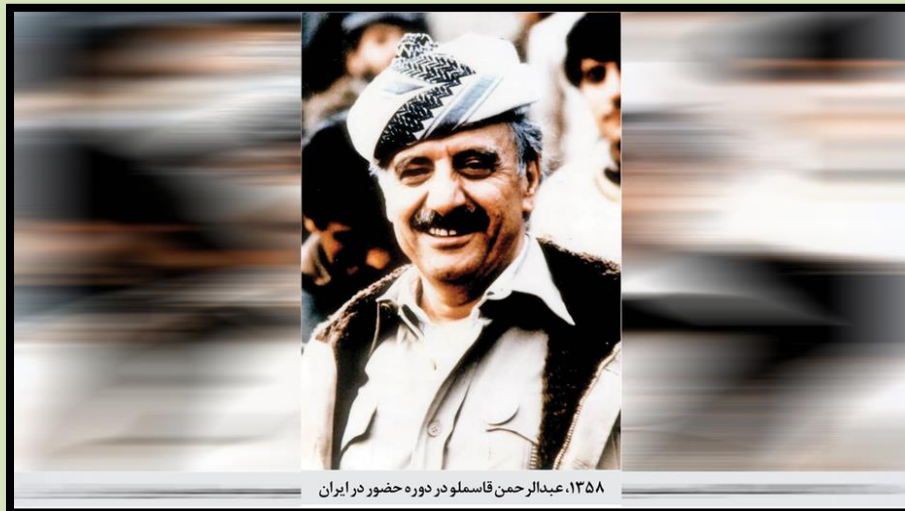
حیرت انگیز است! رئیس جمهور یک کشور کشته شده و بعد دستگاه اطلاعاتی آن حکومت مردم خودش را تهدید می کند که نباید علیه مرگ رئیس جمهور کشورشان چیزی بنویسند و بگویند!

فصل بهار - ۱۴۰۳

تحلیل رویدادهای اخیر نشان می دهد آنچه در سرایشی سقوط قرار گرفته است تمامیت جمهوری اسلامی است. واکنش مردم ایران به دستگاه پروپاگانداي رژیم چه در سناریوی "انتقام سخت" و چه در "فرود سخت" بیانگر این واقعیت است که آگاهی به شکل باورنکردنی در میان توده های خاکستری مردم گسترش پیدا کرده و دیگری کسی به دروغ های رژیم واقعی نمی نهد. نکته بسیار مهم دیگر، تغییر تاکتیک نخبگان و روشنفکران جامعه در مقابل ماشین تبلیغات رژیم است. اگر پیشتر، عملکرد نخبگان صرفاً به نقد و واکاوی حاکمیت محدود می شد اینک آنکه در موضع دفاع قرار گرفته است دستگاه پروپاگانداي رژیم است! در واقع روشنگری های رسانه ها و نخبگان جامعه باعث شده است رژیم بیشتر در حال تلاش برای جلوگیری از انتشار واقعیت باشد تا شانتاژ خبری و تبلیغات. حالا این روشنفکران و رسانه های آزاد هستند که دستگاه پروپاگانداي رژیم را در گوشه رینگ به دام انداخته و در حال ضربه زدن به آن هستند، ضرباتی سنگین و مرگبار! حکومت های توتالیتر با دروغ و پروپاگاندا زنده اند، مرگ دروغ و پروپاگاندا یعنی پایان توتالیترسیم.

۲۰ خرداد ۱۴۰۳

اهمیت "سازمان و سازماندهی" از دیدگاه "دکتر عبدالرحمن قاسملو"



حسام احمدی

تاریخ مبارزاتی ملت کورد در راستای تحقق حقوق ملی و حق تعیین سرنوشت یا تأسیس حکومتی که حفظ امنیت مردم کوردستان و هویت واقعی آنان تضمین کند، مسیر طولانی و درازی را طی کرده است، نتیجه این مبارزات و جنبش های رهایی بخش در بسیار از برهه های تاریخ منجر به استقرار قدرت های منطقه ای (امارات های کورد) در بسیاری از مناطق کردستان شده و این امارات ها توانسته اند جدا از همدیگر و برای مدتی طولانی بر مناطق تحت سلطه خود حکومت کنند. با اینکه کار سازمانی و تأسیس سازمان ها مفهومی قدیمی میباشد که به دوران باستان برمیگردد. اما در شکل مدرن خود، به ویژه با توجه به نظریه های مدیریت و سازمانی، می توان گفت که از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به طور جدی بکار گرفته شده است. در تاریخ معاصر که ایجاد "سازمان" و "سازماندهی" به عنوان پدیده ای مدرن برای تلاش و فعالیت های جمعی خود را نمایان میکند، فصل نوینی را برای فعالیت های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و .. غیره را به دنبال خواهد داشت و این نوآوری باعث تغییرات اساسی در حوزه های مختلف تاثیرگذار بر جامعه میشود. اما با این حال نمیتوان این واقعیت را انکار کرد که یکی از کاستی های جنبش کورد در تاریخ باستان و حتی در آغاز تاریخ معاصر این بوده است که

جنبش های کورد عموماً توسط افراد، «شخصیت های مذهب، رؤسای قبایل و غیره» علارغم وجود افکار ملی و خواست استقلال کوردستان و تأسیس دولتی کوردستانی که نمایندگی مردم کوردستان را بر عهده بگیرد رهبری می‌شدند، اما با این حال این جنبش ها فاقد سازمان و سازماندهی بوده اند. به عبارت دیگر، این جنبش ها نتوانسته اند بر اساس تأسیس یک سازمان سیاسی و مترقی که دارای رهبر جمعی و تدوین برنامه سیاسی مشخصی باشند مبارزه حق طلبانه و رهایی بخش ملت کورد را در کوردستان پیش ببرند.

در این راستا می توان گفت، بخشی از این کاستی ها و دلایل دست نیافتن به ابزارهای مدرن که در عرصه سیاسی و توسعه جامعه کوردستان مؤثر می‌باشند به جنگ های پی در پی که از طرف قدرتهای منطقه و حتی با کمک قدرتهای بین المللی بر مردم کوردستان تحمیل شده است بر میگردد، ولی بخش دیگر این کاستی‌ها، انتقادی است که بر مردم کوردستان به طور عام و رهبران جنبش های کورد در گذشته به طور خاص وارد می‌باشد. به این معنا که، اگرچه این شکل از جنبش در کوردستان توانسته است از حلول مردم کوردستان در فرهنگ و هویت ساختگی قدرتهای منطقه‌ای که از طریق خشونت و سرکوب کوردستان را تحت سلطه خود قرار داده‌اند جلوگیری کند، اما در عین حال نمی توان این واقعیت را نادیده گرفت که این جنبش ها بخصوص در تاریخ معاصر به دلیل نقاط ضعفی که به آن اشاره شد، فرصتهای فراوانی را برای دشمنان ملت کورد و جنبش حق طلبی آنان مهیا ساخته است تا با بکار گیری ترور علیه رهبران این جنبش و حذف فیزیکی آنها از تداوم حیاط این جنبش ها جلوگیری کنند.

حتی بسیاری از جنبش های ملی (جنبش اسماعیل آقای شکاک/ سمکو برای مثال) که در کوردستان فعالیت داشته اند، بعد از اینکه رهبران آن توسط حکومت های مرکزی ترور شده اند فعالیت آنها به پایان و در واقع منحل گردیده اند. نتیجه این تاکتیک برای حکومت های مرکزی و قدرتهای کورد_ستیز که کوردستان را به تصرف خود درآوردند آورده‌اند، به یک طرح و برنامه همیشگی علیه ملت کورد و جنبش های رهایی بخش آنان تبدیل شده است، به این معنی که قدرت و سیستم های کورد_ستیز هر وقت خواستار سرکوب جنبشهای رهایی بخش کوردستان شده‌اند، اولین چیزی که به آن فکر کرده و به عنوان طرح سرکوب علیه جنبشهای کورد به اجرا گذاشته شده است، ترور و حذف فیزیکی رهبر آن جنبش میباشد!

شاید برای بسیاری این پرسش مطرح شود که آیا اگر جنبشهای کورد در گذشته دارای سازمان و سازماندهی میبودند، امکان این وجود داشت که حکومت های مرکزی و کورد_ستیز رهبران آن را ترور و از بین نبرند؟ پاسخ بسیار واضح است، زیرا حکومت های مرکزی اساس قدرت سیاسی خود را در حذف دگراندیشان و انکار هویت ملی دیگری تعریف کرده اند، به همین دلیل ترور رهبران کورد بخشی از پروژه سیاسی_امنیتی رژیم های گذشته و کنونی حاکم در ایران بوده است. ولی با این

حال سازمان و سازماندهی و وجود تشکیلاتی منسجم و ساختارمند در نهایت میتوانست از منحل شدن جنبش های کورد که هدف نهایی رژیم های حاکم بر ایران بوده جلوگیری کند. در این رابطه و برای درک درست از تاثیر سازمان و سازماندهی بر جامعه کوردستان، تعریفی هرچند کوتاه را لازم میدانم. "سازمان" به مجموعه ای از افراد، گروه یا نهادها گفته میشود که با هدفی مشترک و برنامه ریزی شده در جهت دستیابی به اهداف مشخص فعالیت میکنند. در این رابطه میتوان میان سازمانهای سیاسی با سایر سازمانهای دیگر که در جوامع مختلف فعالیت دارند تمایز قائل شد. از سوی دیگر، "سازماندهی" فرایندی است که طی آن منابع و فعالیتهای مختلف به طور منسجم و هماهنگ در راستای تحقق اهداف تعیین شده به کار گرفته میشوند. سازمانهای سیاسی به مجموعههایی اطلاق میشود که هدف اصلیشان دستیابی به قدرت سیاسی، تأثیرگذاری بر سیاستهای عمومی و اجرای برنامههای سیاسی خاص است. این سازمانها میتوانند به شکل احزاب سیاسی، جنبشهای اجتماعی، گروههای لابیگری و سایر نهادهای مشابه فعالیت کنند. هدف این سازمانها معمولاً مشارکت در فرآیندهای دموکراتیک، ترویج ایدئولوژی خاص یا تأمین منافع اعضا و پیروان خود میباشد. همچنین از نظر ساختاری، سازمانهای سیاسی معمولاً دارای سلسله مراتب مشخصی هستند. در رأس این سلسله مراتب، رهبری سازمان قرار دارد که ممکن است به صورت فردی (مانند یک رئیس یا دبیر کل) یا گروهی (مانند یک کمیته مرکزی) باشد. این رهبری وظیفه تدوین استراتژیهای کلان، تصمیمگیریهای مهم و نمایندگی سازمان در مجامع عمومی را بر عهده دارد. در سطوح پایینتر، اعضای سازمان در قالب واحدهای کوچکتر (مانند شاخههای محلی یا کمیتههای تخصصی) سازماندهی میشوند که وظیفه اجرای سیاستها و برنامههای رهبری را دارند.

همانطور که اشاره شد سازمان های سیاسی نیز بنا به مکان و موقعیت که در آن فعالیت میکنند، از همدیگر متمایز میباشند و مطمئناً سازمان یا یک حزب سیاسی که در کوردستان و برای تحقق حقوق ملی ملت کورد و اسقرار دمکراسی علیه نظامی دیکتاتور مبارزه میکند را نمیتوان با یک حزب ساسی که در جامعه ای دمکراتیک و برای توسعه بیشتر جامعه و تامین آزادی و رفاه بیشتر مردم فعالیت میکند باهم مقایسه کرد. با در نظر گرفتن این تمایزات مهم است بدانیم که چرا دکتر قاسملو "سازمان و سازماندهی" را مهمترین سلاح جنبش ملی-دمکراتیک مردم کوردستان تلقی میکرد؟

حزب دمکرات کوردستان ایران از زمان تأسیس خود در سال ۱۹۴۵ به عنوان یک نیروی سیاسی مهم در کوردستان فعالیت کرده است. این حزب همزمان که برای دستیابی حقوق ملی ملت کورد در کوردستان ایران مبارزه کرده، پایان دادن به دیکتاتوری و اسقرار دمکراسی در ایران را نیز بعنوان عامل اصلی پشتیبانی و حفظ آزادی مردم در برنامه سیاسی خود قرار خواهد داده است که در این زمینه، نقش دکتر قاسملو به عنوان رهبری کاریزماتیک، کارآمد و پرنفوذ در جامعه کوردستان، ایران و حتی جامعه بین المللی، اهمیت ویژه ای دارد.

در این راستا میتوان گفت که تلاش دکتر قاسملو برای عملی کردن سیاست و برنامه های رسمی حزب دمکرات استوار بر سه پایه اساسی که نخست تداوم بخشیدن به مبارزه ای تاثیرگذار و دارای قدرت که قادر به چالش کشیدن دیکتاتوری رژیم اسلامی و سیاستهای سرکوب آن در کوردستان و ایران باشد، دوم نهادینه و حفظ معیارهای دمکراتیکی که چهره حزب دمکرات را به عنوان یک جنبش ملی-دمکراتیک مدرن و انقلابی معرفی می‌کند و سوم گسترش دادن به خودآگاهی سیاسی و ملی در میان اقشار مختلف جامعه کوردستان با بکارگیری ابزارهای موجود که سازمان و سازماندهی موثر و ساختارمند در این راستا نقش اساسی ایفا میکند، می‌باشند، به این معنا که سازمان و سازماندهی میتوانند به عنوان ابزارهای کلیدی در دست ملتهای تحت ستم برای دستیابی به حقوق ملی و تغییر ریشه ای و ساختار شکن برای نظم موجود در جامعه ایران عمل کنند.

از سوی دیگر، فلسفه اهمیت "سازمان و سازماندهی" از دیدگاه دکتر قاسملو بر این اصل استوار میباشد که قدرت و تاثیرگذاری جمعی به مراتب بیشتر از تلاشهای فردی بر جامعه تاثیرگذار است. به این معنا که جامعه کوردستان و ملت کورد برای دستیابی حقوق ملی در یک سیستم دمکراتیک به اتحاد و همبستگی در میان اقشار گوناگون آن نیاز دارد و با این کار میتوانند برنامه‌های هدفمند رژیم برای تمیزه کردن فعالان در جامعه کوردستان را ناکارآمد و بی تاثیر نمایند. این جمله بیانگر اهمیت و ضرورت ساختاردهی، هماهنگی و همگرایی منابع و توانمندی‌های افراد در یک سیستم منسجم برای دستیابی به اهداف مشخص است که نکات زیرا را نیز میتوان به عنوان بخشی از دلایل قابل اهمیت بودن وجود سازمان و سازماندهی در افکار دکتر قاسملو تلقی کرد:

قدرت جمعی در مقابل فردگرایی:

این جمله به وضوح بیان می‌کند که هنگامی که افراد به صورت منفرد عمل می‌کنند، تاثیرگذاری آنها محدود و پراکنده است. اما وقتی افراد در قالب یک سازمان گرد هم می‌آیند و به صورت منظم و هماهنگ فعالیت می‌کنند، قدرت و تاثیر آنها به شدت افزایش می‌یابد. سازماندهی به افراد این امکان را می‌دهد که منابع، مهارتها و دانش خود را به اشتراک بگذارند و از هم‌افزایی حاصل از همکاری بهره‌مند شوند که در واقع اهمیت کار جمعی و سازمان را نمایان می‌سازد. در این رابطه و حتی در داخل حزب دمکرات نیز سخنان دکتر قاسملو و انتقادات وی از فرد پرستی و غلبه قدرت فرد بر سازمان قابل توجه و اهمیت میباشد. زیرا او باور داشت که این رویکردها به تمرکز قدرت در دست یک نفر منجر می‌شود و باعث تضعیف اصول دموکراسی و مشارکت جمعی خواهد. او معتقد بود که سازمان‌ها باید براساس اصول دمکراتیک و با مشارکت همه اعضا اداره شوند تا از استبداد و خودکامگی جلوگیری شود. از دیدگاه دکتر قاسملو، تمرکز قدرت در دست یک فرد نه

تنها باعث محدود شدن خلاقیت و توانمندی‌های سایر اعضا می‌شود، بلکه ممکن است منجر به فساد و سوء استفاده از قدرت شود. به همین دلیل، او بر لزوم ایجاد ساختارهای مشارکتی و دمکراتیک در سازمان‌ها تاکید داشت تا همه اعضا بتوانند به صورت برابر در تصمیم‌گیری‌ها سهیم باشند و سازمان به شکل موثرتری به اهداف خود دست یابد.

هماهنگی و انسجام:

در اندیشه دکتر قاسملو سازماندهی به معنای ایجاد ساختاری منسجم و هماهنگ است که در آن نقش‌ها و مسئولیت‌ها به وضوح تعریف شده و اهداف مشترک به طور مؤثر دنبال می‌شود. این انسجام و هماهنگی باعث می‌شود که تلاش‌ها به سمت یک هدف مشترک هدایت شوند و از پراکندگی و هدررفتن منابع انسانی، مادی و معنوی که محرک جنبش می‌باشند جلوگیری شود. به این ترتیب، سازماندهی به عنوان سلاخی قدرتمند عمل می‌کند که می‌تواند موانع و چالش‌ها را به طور مؤثرتر برطرف کند. از سوی دیگر، تاکید دکتر قاسملو بر سازماندهی به معنای قابل اهمیت بودن همبستگی در میان اعضای سازمان و جامعه ای که جنبش کورد به آن تعلق دارد می‌باشد. سازمان است که با تکیه بر هویت و هدف‌های مشترک، می‌تواند در جامعه کوردستان و میان مردم کورد اتحاد و همبستگی ایجاد کند. این همبستگی نه تنها به تقویت روحیه مقاومت کمک می‌کند، بلکه باعث می‌شود که مردم بتوانند سیاست‌های سرکوب و خشونت‌های سیستماتیک حکومتی را که از مرکز بر کوردستان تحمیل میشوند را با چالش‌های بزرگ‌تری روبرو کنند و همچنین از حمایت و پشتیبانی یکدیگر بهره‌مند شوند. در این شرایط است که اتحاد و همبستگی ایجاد شده توسط سازمان در کوردستان نهادینه و در پایان به عنوان یک نیروی محرک در برابر سیاست سرکوب رژیم عمل خواهد کرد و آن را به چالش خواهد کشید.

تدوین استراتژی و برنامه‌ریزی:

یکی از کلیدی‌ترین مزایای سازماندهی، امکان تدوین استراتژی‌ها و برنامه‌های بلندمدت است. در دیدگاه دکتر قاسملو این سازمان است که می‌تواند با تحلیل دقیق شرایط و منابع موجود، برنامه‌های کاربردی و واقع‌بینانه‌ای را طراحی کند که منجر به دستیابی به اهداف بلندمدت و پایدار شوند. این برنامه‌ریزی و استراتژی‌سازی به سازمان و جامعه ای که به آن تعلق دارد کمک می‌کند تا در مقابل تغییرات به وجود آمده واکنش مناسبی داشته باشند و مسیر دستیابی به حقوق و آزادی‌های مشروع خود را با اطمینان طی کنند.

قدرت بیان و نفوذ:

یک سازمان ساختارمند به دلیل تجميع منابع انسانی و معنوی که بیانگر تاثیر و کارآمدی بر جامعه کوردستان می‌باشد قدرت چانه‌زنی و بیان خواسته خود را در سطح بالاتری در مقابل دولتها، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی نیز دارا خواهد بود. این قدرت چانه‌زنی می‌تواند منجر به کسب امتیازات و تحقق حقوق و مطالبات شود که در صورت فعالیت فردی به دست آوردن آنها دشوار یا غیرممکن است.

همچنین در رابطه با تاثیرگذاری جنبش کورد بر جامعه کوردستان میتوان گفت که سازماندهی مؤثر به ملت کورد این فرصت و اجازه را می‌دهد که مقاومت خود را به صورت ساختاریافته و هماهنگ پیش ببرند، به گونه‌ای که از دوباره شدن کاستی‌های و نقاط ضعفی که در جنبشهای گذشته وجود داشته جلوگیری کند. به بیان دیگر، در کوردستان ایران، گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی کورد با ایجاد ساختارهای منظم، میتوانند نیروهای خود را مشارکت داده و در برابر سیاست‌های سرکوبگرانه رژیم اسلامی مقاومت نشان دهند. این سازمان‌ها با تدوین استراتژی‌های مشخص و اجرای برنامه‌های منظم، به ملت کورد ابزار لازم برای مبارزه مؤثرتر را فراهم خواهند کرد.

پایداری و تداوم:

اندیشه دکتر قاسملو در این رابطه حاکی از آن است که این سازمان‌ها هستند می‌توانند برنامه‌ها و پروژه‌هایی با چشم‌انداز بلندمدت و پایدار اجرا کنند. این پایداری در پیگیری اهداف و برنامه‌ها به مراتب مؤثرتر از تلاش‌های فردی و پراکنده است که ممکن است در مواجهه با مشکلات و موانع به زودی متوقف شوند. در این رابطه میتوان گفت، ترویج آگاهی و آموزش نیز از دیگر تأثیرات مهم سازماندهی است. یک سازمان سیاسی مؤثر بر جامعه کوردستان میتواند از طریق برنامه‌های آموزشی، انتشار نشریات و بکارگیری رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی، به افشار گوناگون جامعه آگاهی لازم برای دستیابی حقوق پامال شده ملت کورد را ارائه دهد. این اقدامات باعث می‌شود که مردم نسبت به حقوق خود آگاه‌تر شوند و بتوانند در مواجهه با ظلم و ستم، با دانش و اطلاعات کافی واکنش نشان دهند. به این معنا که آگاهی‌بخشی در میان ملت کورد، میتواند یکی از ابزارهای کلیدی برای تقویت مقاومت و پیگیری حقوق آنان باشد و در واقع مسیر تداوم این جنبش را مهیا می‌سازد.

ایجاد تغییرات اجتماعی:

تغییرات اجتماعی گسترده نیازمند تلاش‌های جمعی و منسجم است. یک سازمان سیاسی با سازماندهی ساختارمند به عنوان ابزاری قدرتمند، می‌تواند به ایجاد این تغییرات کمک کند. از طریق سازماندهی، افراد می‌توانند صدای خود را به صورت جمعی رسا تر فریاد بزنند، آگاهی عمومی را افزایش دهند و حمایت‌های مردمی و بین‌المللی را جلب کنند.

سازمان‌های سیاسی کورد در جامعه کوردستان نقش مهم و تاثیرگذاری در توسعه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این منطقه ایفا می‌کنند، با ایجاد ساختارهای منسجم و نظام‌مند، به هماهنگی و بهره‌وری بیشتر در تلاش‌های ملی و اجتماعی کمک کرده و موجب تقویت انگیزه خود مدیریتی و مسئولیت‌پذیری در میان افشار مختلف جامعه می‌شوند. این نقش‌ها به طور مستقیم در توسعه جامعه کوردستان تاثیرگذار خواهد بود و منجر به ایجاد یک جامعه زنده و پویا می‌شوند که در آن افراد به حقوق و مسئولیت‌های خود آگاه هستند. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین اثرات سازمان‌های سیاسی کورد و بخصوص حزب دمکرات کوردستان ایران، ایجاد انگیزه خود مدیریتی در میان افشار مختلف جامعه است. این حزب با تعریف وظایف و مسئولیت‌های مشخص برای قشرهای جامعه کوردستان در راستای دستیابی به حقوق ملی و حق تعیین سرنوشت ملت کورد، فرصت‌های متعددی برای ابراز نظرات و مشارکت فعال فراهم می‌کنند. این فرآیند باعث می‌شود که اعضا احساس کنند که نقش مهمی در پیشبرد اهداف سازمان و جامعه دارند. احساس مشارکت فعال در تصمیم‌گیری‌ها، انگیزه بیشتری برای فعالیت و مسئولیت‌پذیری ایجاد می‌کند، که این امر به نوبه خود به تقویت مشارکت جمعی از یک سوی، نهادینه شدن انگیزه خودمدیریتی در میان افشار مختلف جامعه کوردستان از سوی دیگر می‌باشد.

در کل میتوان گفت که فلسفه اهمیت سازمان و سازماندهی "به عنوان قوی و موثرترین سلاح ملت کورد از دیدگاه دکتر قاسملو، تأکید بر اهمیت همبستگی، هماهنگی و تلاش‌های جمعی در دستیابی به اهداف مشترک دارد. این بیانگر واقعیتی میباشد که قدرت واقعی در توانایی افراد برای گرد هم آمدن، برنامه‌ریزی، هماهنگی و پیگیری منسجم اهداف نهفته است. سازماندهی به عنوان ابزاری قوی می‌تواند به دستیابی به تغییرات مثبت، حفظ حقوق و منافع جمعی و ایجاد جامعه‌ای عادلانه‌تر و پایدارتر کمک کند. همچنین در راستای تحقق حقوق ملی ملل تحت ستم، سازمان‌ها و سازماندهی ساختارمند می‌توانند تأثیرات قابل توجهی بر اقلیم‌های ملی در جغرافیای کثیرالملل ایران داشته باشند.

اگر این موضوع را خیلی کوتاه خلاصه و نتیجه گیری کنیم، میتوان گفت که هدف جمهوری اسلامی از ترور دکتر قاسملو

فصل بهار - ۱۴۰۳

ضربه زدن به سازمان و سازماندهی شکل گرفته و انحلال حزب دمکرات کوردستان ایران به عنوان بنیانگذار و توسعه دهنده اندیشه ملی و هویت طلبی از یک سوی، و پایان دادن به جنبش ملی_دمکراتیک مردم کوردستان به رهبری حزب دمکرات از سوی دیگر بود! این جنایت رژیم اگر چه به حیاط دکتر قاسملو به عنوان رهبری کاریزماتیک، دمکرات و کارآمد پایان داد، ولی سلاحی که دکتر قاسملو آن در افکار افشار مختلف جامعه کوردستان تعریف و نهادینه کرد، نه تنها باعث شکست این هدف و روئیای رژیم تروریست جمهوری اسلامی شد، بلکه خود دکتر قاسملو را نیز به نماد ملی، انقلابی و حق طلبی در میان ملت کورد تبدیل کرد که امروز بعد از سپری شدن ۳۵ سال از ترور وی، هنوز نام، یاد و اندیشه‌های انقلابی و ملی او بر زبان مردم کوردستان سرودنی می‌باشد.

۲۱ خرداد ۱۴۰۳

بخشی از جنایات رژیم پهلوی در کوردستان



شهرام سبحانی

رژیم پهلوی یکی از مستبدترین رژیم‌های حاکم بر جغرافیای سیاسی ایران بود که درقبال رسیدن به قدرت و تحکیم سلطه‌ی خویش بر ملل‌های غیره فارس دست به هزاران جرم و جنایات ضد بشری زدند که قلم در مکتوب این همه جنایات ناکام می‌ماند. و آنچه که من در این مقاله برای شما بازگو میکنم تنها اشاره به بخش کوچکی از این جنایات است که هیچوقت در حافظه‌ی تاریخی ملل‌های تحت ستم پاک نخواهد شد و فرزندان این ملل را مصمم‌تر خواهد کرد که راه مبارزه و رسیدن به اهداف و حق پایمال شده‌شان را رها نکنند تا روزی که خورشید آزادی و عدالت و برابری در ایران طلوع کند.

بخشی از این جنایات به شرح ذیل است:

۱- تبعید پنج هزار خانوار کورد جلالی از ماکو به قزوین

۲- کمک به آتاتورک برای سرکوب قیام "آارات": کوه آارات کوچک برای دولت ترکیه جهت سرکوب قیام آارات/ کمیته‌ی

فصل بهار - ۱۴۰۳

خویبون، اهمیت راهبردی داشت، که رضاخان در تاریخ ۲ بهمن سال ۱۳۱۰ با واگذاری بخشی از دامنه‌های آارات کوچک به دولت ترکیه جنایت بزرگی در حق ملت کورد انجام داد.

۳- کشتار "دره زیلان"، جنایتی بود که توسط نیروی زمینی ترکیه در دره زیلان، استان وان در تاریخ ۱۲ و ۱۳ ژوئیه رخ داد که نزدیک به ۵۵ هزار زن و مرد و کودک خردسال قتل عام شدند. این جنایات با همکاری رضاخان با آتاتورک صورت گرفت.

۴- ترور ناجوانمرادنه "سمکوی شکاک" و "داوودخان کلهر" در تاریخ ۳۰ خرداد سال ۱۳۰۹ اسماعیل آقای سمکو در شهر "شنو" به توطئه‌ی رضا شاه به کمین افتاد و ترور شد.

و همچنین در تاریخ ۴ مهر سال ۱۲۹۰ خورشیدی، داوودخان کلهر با متحدکردن ایالات و عشایر کورد با هدف سرنگونی "رضاخان" به جنگ با او رفت و بعد جانفشانی و قهرمانی بسیار در ۸ خرداد ۱۲۹۱ به شهادت می‌رسند. لازم به ذکر است که "داوود خان کلهر" بزرگ ایل "کلهر" یکی از شخصیت‌های برجسته‌ی کورد بودند که در برابر ظلم حاکمان تهران سرخم نکردند و تا آخرین قطره خون خود، برای آزادی و برابری جنگیدند.

۵- واگذاری بخشی از کوردستان ایران (آارات) به دولت ترکیه، در تاریخ ۲ بهمن سال ۱۳۱۰ خط مرزی جدید بین ایران و ترکیه تعیین شد که براساس این خطوط نزدیک به ۸۰۰ هزار کیلومتر مربع از جمله سرچشمه "قه‌ره‌سو"، و دامنه‌های کوه آارات کوچک به دولت ترکیه واگذار شد.

۶- به غارت بردن ثروت و اموال کوردستان و انتقال آن به مرکز، این غارت از زمان تشکیل دولت پهلوی تا زمان سقوط کردنشان ادامه داشت.

۷- هم پیمان شدن با دشمنان دیگر بخش‌های کوردستان برای سرکوب بیشتر جنبش‌های آزادیخواه

۸- سرکوب مردم لرستان و قتل عام ۲۰ هزار لر و بختیاری و به شهادت رساندن "شیر علی مردان بختیاری"، بین سال‌های ۱۳۰۹ - ۱۳۰۰ ش.

۹- تبعید کوردهای "ارومیه" و "کرماشان" و اسکان تورک و فارس به این دو شهر، سیاستی که در جهت تغییر دموگرافی حساس ترین شهرهای کوردستان صورت گرفت و متأسفانه تا به امروز هم نیز ادامه دارد. چرا کرماشان و ارومیه؟ بدلیل پتانسیل خاص اقتصادی بویژه وجود منابع نفتی فراوان در کرماشان سبب شد تا همواره در تکاپوی تغییر بافت جمعیتی این شهر باشند تا با برهم زدن تعادل جمعیتی کوردها در این شهرها هم بتوانند کنترل اوضاع را بدست گیرند و هم اینکه در صورت تغییرات سیاسی آینده اهرمی برای اعمال فشار در دست داشته باشند.

۱۰- ایجاد تفرقه بین ملت‌های ایران برای اینکه بتوانند عمر بیشتری برای حکومت متمرکزگرای خود خریداری کنند. شایان ذکر است که برای این سیاست نمی توان تاریخ دقیقی مشخص کرد چراکه جوهره‌ی حکومت پهلوی از تاسیس تا سقوط در قبال ملل غیره فارس، "تفرقه بین‌انداز و حکومت کن" بوده است.

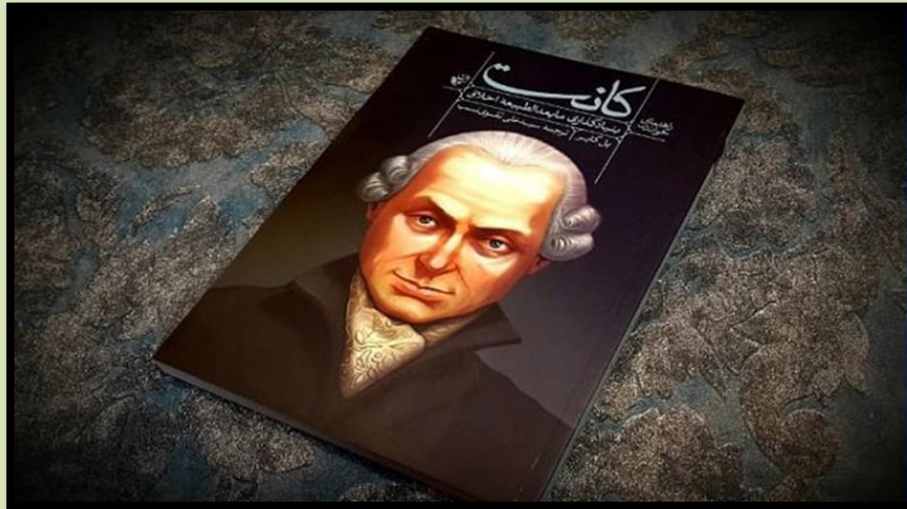
۱۱- به شهادت رساندن قاضی محمد و یارانش در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۲۶: پیشوا قاضی محمد، اولین رئیس جمهور کوردستان و بنیان گذار حزب دموکرات کوردستان ایران بود. که با همت و تلاش بی وقفه توانست اولین دولت مدرن کوردستان را بر مبنای حکومتی دموکراتیک تشکیل دهد. حکومتی که متأسفانه تنها ۱۱ ماه اداری کوردستان را برعهده داشت. اما در این ۱۱ ماه دستاوردهای بزرگی در تاریخ سیاسی و مبارزاتی کوردستان به ثبت رساند، که در طول تاریخ این دستاوردها نقش بسزایی در هشیاری ملی کوردستان داشته‌اند، که امروزه میتوان از آن بعنوان یک شناسنامه و یک هویت ملی یاد کرد که سالانه هزاران هزار نفر را به صفوف مبارزاتی می کشاند. و همچنین میتوان اشاره کرد که اولین حکومت دموکراتیک در جغرافیای ایران بود که اگر چند سال بیشتر عمر میکرد یقیناً میتوانست ایران را بسوی دموکراتیزه شدن هدایت کند. زیرا که این حکومت پایه‌هایش را بر مبنا و اصول دموکراتیک بنیان نهاده بود. دارابودن چنین ویژگی‌های منحصر به فرد این حکومت سیاسی دیری نپایید که رعب و وحشت رژیم متمرکزگرای تهران را برانگیخت و سبب شد که آنها در تکاپوی هجوم و حمله به کوردستان باشند که در نهایت با توسل به قدرت و سرکوب توانستند به حکومت کوردستان خاتمه دهند و متأسفانه رهبرانش را در میدان "چوار چرا"ی شهر مهاباد، همان میدانی که جمهوری کوردستان در آنجا اعلام شده بود، اعدام کردند. البته ناگفته نماند درست است حکومت کوردستان بنابر دلایلی سقوط کرد اما آموزه‌های رهبران جمهوری کوردستان و راه آنها هیچوقت پایان نیافت، بلکه به چراغ راه مبارزاتی امروز ما مبدل شد و این کشتی تا رسیدن به مقصد نهایی از حرکت نمی ایستد. در این مقاله به شرح مهم‌ترین جنایات پهلوی در کوردستان پرداختم آنهم به شهادت رساندن قاضی محمد و از بین بردن جمهوری کوردستان بود، جنایتی که مانند لکه‌ی ننگ همیشه بر پیشانی خاندان پهلوی خواهد ماند. و ما کوردها و ملل‌های تحت ستم را مصمم‌تر میکند که با اتحاد و همدلی و همراهی بیشتر در پی تحقق اهداف و خواسته‌های مردم خودمان گام برداریم، آن هم جلوگیری از استقرار نظام سنترالیسم در آینده‌ی ایران و تلاش برای تقسیم

فصل بهار - ۱۴۰۳

قدرت و ثروت بین ملل‌های تحت ستم خواهد بود. که این هدف تنها در چهارچوب تشکیل یک دولت دموکراتیک فدرال محقق خواهد شد.

۲۱ خرداد ۱۴۰۳

آیا سیاست می تواند اخلاقی باشد؟ پاسخ کانت به این سوال چیست؟



فواد خاکی به یگی

بستر سازی

یکی از مهمترین مسائلی که همواره در خوانش اندیشه های سیاسی شرق و غرب مورد بحث و مناقشه بوده است، مطالعه چگونگی ایجاد تعامل میان حوزه اخلاقی و امر سیاسی است. تعیین رابطه اخلاق و سیاست و شیوه تعامل آنها با یکدیگر و نیز امکان اخلاقی بودن یا نبودن سیاست، اندیشه بشری را همواره به خود مشغول کرده است. در این راستا، از دیدگاه اسلامی و نیز در دیدگاه فیلسوفان دینی و نیز فیلسوفان قدیم یونان مانند سقراط، افلاطون و ارسطو، سیاست راستین بر پایه اخلاق است که سعادت انسان را جستجو می کند و نظام سیاسی منهای اخلاق، سرنوشتی جز دیکتاتوری و فساد ندارد. افلاطون و ارسطو و رواقیون عقیده داشتند، سیاست دولت باید مبتنی بر اصول اخلاق باشد و دولت باید افراد را به سوی نیکی هدایت کند و به آنان کمک نماید تا زندگی توأم با فضیلت کامل داشته باشد. سقراط معتقد بود که دانش سیاسی باید مقدم بر هر چیز، مردم را با وظایف اخلاقی خود آشنا سازد. او هر چند با روش دیالکتیک در باورهای عمومی تخم تردید می افشاند اما به دنبال اثبات اهمیت ارزشها و هنجارهای اخلاقی و اکتنای ارزشها بر علم و آگاهی

صحیح بود. سقراط رعایت مطلق قانون در جامعه را از شهروندان می طلبید و پایبندی به مقررات اجتماعی را گرچه به زبان فرد باشد، لازمه استواری هنجارهای اخلاقی در اجتماع می شمرد. وی حکومت ها را با معیارهای اخلاقی محک می زد و پروراندن فضیلت های اخلاقی و روحی را در کنار پرورش جسم شهروندان مورد تاکید قرار می داد و چنین وظیفه ای را به متولیان قدرت سیاسی می سپرد. ارسطو نیز اخلاق را به عنوان مدخلی بر سیاست می شناسد. او سیاست را دانش برتر می داند و غایت آن را نیز خیر انسان تلقی می کند و درست در همین جاست که موضوع اخلاق با سیاست دست به گریبان می شود. زیرا علم اخلاق هم در پی سعادت انسان است. در حکمت زرتشت، حکومت عقل، دین را به ستون اخلاقی استوار می سازد و اصل رستگاری و سعادت جهانی را در بطن اخلاق عملی نهفته می داند نه در ایمان نظری به مذهب خاص. کنفوسیوس فضیلت و متانت اخلاق را نعمت و هدیه آسمانی می شمارد و آن را در ظفر یافتن بر نفس و به عمل آوردن قوانین تصفیه خاطر تلقی می کند. بسیاری از نویسندگان عصر روشنگری نیز هر یک به فراخور منش، مکتب و اعتقادات خود تصویری از انسان، اخلاق و سیاست ارائه دادند. روسو در مقام دفاع از حرمت انسان در مقابل قدرت حکمران برآمد. منتسکیو برای حکومت جمهوری فضیلت و مشروعیت قائل شد، زیرا از نظر وی تنها این شیوه سیاسی قادر به بسط عدالت و تامین سعادت است. کانت نظریه وجدانی اخلاق را مطرح کرد. کوتاه سخن آنکه بیشتر حکماء، متکلمین و اندیشه‌ورزان در سراسر تاریخ حیات بشر، هر کدام به زبانی، اخلاق و پیوند آن با سعادت و رستگاری انسان را مورد توجه قرار داده اند. از آنجا که سعادت و رستگاری انسان تنها در حیات اجتماعی امکان تحقق پیدا می کند، پس سیاست و اخلاق دو عنصر ضروری و جدایی ناپذیر زندگی جمعی است (در این رابطه رجوع شود به: سرمدی و رادمرد، ۱۳۹۴: ۱۲، رحیمی و همکاران، ۱۳۹۷: ۷۵، مسعودی و ساداتی زاده، ۱۳۹۲: ۱۹ و ۲۱ - ۲۰ و احمدی طباطبایی، ۱۳۸۸: ۶۸). اما اگر چه این رویکرد جریان غالب اندیشه سیاسی بوده است اما تنها جریان نبوده است. اندیشمندی مانند ماکیاوولی که پدر علم نوین سیاست نام گرفته است، اخلاق را از سیاست جدا می دانست و ورود اخلاقیات به سیاست را خطرناک قلمداد می کرد. ماکیاوولی که در تاریخ فلسفه سیاسی غرب، سکه جدایی اخلاق از سیاست به نامش ضرب شده است، توانسته بسیاری از اندیشمندان و به ویژه اندیشمندان امروزی سیاست بین الملل و به ویژه رئالیستها را تحت تاثیر افکار خود در رابطه به جدایی اخلاق از سیاست قرار دهد.

به طور کلی امروزه در زمینه رابطه احتمالی میان اخلاق و سیاست چهار دیدگاه در میان صاحب نظران وجود دارد: نخست، نظریه جدایی اخلاق از سیاست که ورود اخلاق به عرصه سیاسی را ممنوع و خطرناک می داند و آن را عامل ناکامی سیاست قلمداد می نماید. در بالا اشاره کردم که ماکیاوولی نماد بارز آن است. دوم، نظریه تبعیت اخلاق از سیاست که در کل مطرود و نامعتبر است و طرفدار چندانی ندارد، زیرا برای اخلاق اصالت و هویتی قائل نیست. سوم، نظریه دو سطحی اخلاق و سیاست که طبق این دیدگاه اصول اخلاقی در امور سیاسی پذیرفته می شود در حالی که معتقد است، اخلاق سیاسی

با اخلاق فردی متفاوت است و دیدگاه چهارم که ناظر بر یگانگی اخلاق و سیاست است که بر پایه آن اخلاق و سیاست هر دو مظاهر حکمت عملی و ارزش مدارند و میان آن دو یک نوع اتحاد برقرار است به شیوه ای که می توان اخلاق را سیاست فردی و سیاست را اخلاق جمعی دانست. (بنگرید به: مسعودی، ساداتی زاده. ۱۳۹۲: ۱۹)

با توجه به اهمیت این موضوع بررسی نظرات اندیشمندان این حوزه و آگاهی از نقطه نظرات آنها ضروری به نظر می رسد. کانت یکی از اندیشمندان برجسته این حوزه است که در این خصوص من در اینجا سعی بر ارائه نظر این اندیشمند به شیوه ای مختصر و کلی دارم.

کانت: اخلاق وظیفه‌گرایانه و امکانپذیری سیاست اخلاقی

کانت فیلسوف برجسته آلمانی در قرن هجدهم مدافع جدی آمیختگی اخلاق و سیاست در میان فیلسوفان مشهور مغرب زمین است. او اهمیت زیادی به مساله امکان یا عدم امکان سازگاری میان اخلاق و سیاست می دهد و تلاش می کند با دقت و صراحت پاسخ این پرسشها را ارائه دهد.

به عنوان مقدمه بحث باید گفت که در اندیشه کانت اخلاق مشتمل بر قانون های الزام آوری می باشد که به قلمرو کردار تعلق دارند. سپس در پی پاسخ به این پرسشها است که آیا کردار بر پایه اخلاق در حوزه سیاست کاری عملی است؟ آیا می توان سیاست را که از مقوله قدرت است با اخلاق که از مقوله وظیفه است، همساز و همنا کرد؟ کانت می اندیشد که هر گاه ما مفهوم اقتدار و وظیفه را تصدیق کردیم، دیگر آشکارا بی معنی است که بگوییم نمی توانیم بر اساس قانون های اخلاقی عمل کنیم. اگر اخلاق به معنی کردار، بر پایه وظیفه استوار شود از انگاره های سودگراانه پیراسته گردد، با سیاست همسو و همنا می شود. بنابراین، کانت از پیشتازان اصلی نگرش وظیفه‌گرایانه به اخلاق است. وی شاخص اخلاقی بودن را به وجهی به غایات مثبت و منفی فعل می دانست و معتقد بود که هیچ تصویری از خیر، سعادت و خوبی نباید هدف فعل اخلاقی باشد و آنچه وظیفه درست و اخلاقی است با خرد فرد اخلاقی که نیتی جز انجام وظیفه ندارد، قابل تشخیص است. پیش از کانت، سقراط کسی بود که موضع و منش اخلاقی اش به رویکرد وظیفه‌گرایانه نزدیک بود. سقراط عدالت را از فضایل انسانی قلمداد می کند و آن را از حالات و صفات نفس می داند. در نگاه سقراط، هر انسانی با ندای خود، قدرت تشخیص فضایل انسانی را دارد و چندان نیاز به آموختن برای شناخت فضایل ندارد، تنها باید به درون و توانمندیهای خود توجه کند. (افروغ، ۱۳۸۹: ۷ - ۸)

با این رویکرد به اخلاق، کانت پایبندی به اخلاق را به حوزه سیاست نیز تعمیم می دهد. به عقیده وی در حوزه عمومی نیز انسانها اعم از حکمرانان و فرمانبرداران در برابر یکدیگر باید تابع همام وجدان اخلاقی باشند. احمدی طباطبایی، (۱۳۸۸: ۷۳)) کانت در این رابطه می گوید: «نخست انسان باید اهمیت آنچه را که وظیفه می نامد بداند و عظمت تسلط مستقیم این قانون اخلاقی را درک کند و به دستور تلخ وجدان عمل کند.» (به نقل از: عیوضی، ۱۳۸۳). کانت میان اخلاق و سیاست ناسازگاری نمی بیند و در صلح پایدار می نویسد: "نزاعی میان سیاست، به معنی بخش کاربردی حق، و اخلاق به معنی بخش نظری حق (یعنی میان نظریه و عمل) وجود ندارد، زیرا چنین نزاعی فقط هنگامی رخ می نماید که از اخلاق یک آموزه مصلحت مراد شود. یعنی قواعد کلی که بر پایه آن، یک شخص مفیدترین ابزارها را برای افزایش سود و حرفه خویش برگزیند و این همان انکار وجود اخلاق است." (به نقل از: سردمدی و رادمرد، ۱۳۹۴: ۱۳)

از دیدگاه کانت تناقضی میان اخلاق و سیاست نیست، بلکه اخلاق سودگرا و سیاست با هم در تناقضند. به همین دلیل او اخلاق سودگرایانه را رد می کند و بحث از اخلاق و وظیفه گرایانه را که به کردار ربط دارد، به میان می آورد. اصل اخلاقی کانت که بر پایه آزادی بشر قرار دارد و ناظر بر روابط بیرونی است، می گوید: به گونه ای عمل کن که آرزو می کنی قاعده کلی رفتار تو قانون کلی شود، بدون در نظر گرفتن اینکه نتیجه چه باشد. پس در نگاه کانت، اصل خیر بی تردید دارای تقدم است، زیرا به مثابه اصل حق، به طور مطلق ضرورت دارد. در برابر، اخلاق سودگرایان به فراهم شدن شرایط عینی و تجربی مشروط می شود و کردار جانبداران آن، انجام وظیفه های فنی صرف است که بازار روز، وزن و نرخ آنها را تعیین می کند. دولت کانتی نیز، دولت وظیفه گرا است. این دولت در کنار برخورداری از حقوق اولیه، وظیفه دارد با اتباع خود به عنوان غایت فی نفسه رفتار کند و نه به عنوان آلت و ابزار. همانگونه که کانت در اخلاق، کردارها را بر شالوده دستورهای کلی به مثابه قانونهای کلی قرار می دهد، در سیاست نیز، کردارها باید بر پایه قانون کلی استوار باشند. دولت کانتی پیروی از قواعد کلی اخلاقی مبتنی بر وظیفه گرایی را سرلوحه کار خویش قرار می دهد تا منزلت انسان در جامعه مراعات گردد. بر این اساس، مصلحت گرایی نمی تواند با اخلاق وظیفه گرا به توافق دست یابد. کانت در اندیشه سیاسی و لیبرالی خود، بر اعمال آزادیهای فردی و تحت نظارت قوانین عادلانه که بر پایه حقوق بنیادی پیشین تدوین یافته اند، اصرار می ورزد و دولت را موظف می داند به حقوق اساسی مردم و اصول عدالت پایبند باشد. اصول عدالت نیز به طور عمده ناظر بر آزادیهای بیرونی افراد است (افروغ، ۱۳۸۹: ۱۸).

وی در رد مصلحت گرایی می گوید از آنجا که مصلحت گرایی خارج از مرزهای اصول و قواعد کلی اخلاقی به سر می برد و همچون بت عیاری است که هر روز به رنگی در می آید. حکومت می تواند پیامد تصمیم های خود را نیز زیر همین عنوان مصلحت گرایی توجیه کند، زیرا هنگامی که کردارها بر پایه اصول و ضوابط معینی انجام نشده، بر چه اساسی می توان

آنها را ارزیابی کرد؟ زمامداران می توانند کارنامه مصلحتگرایی را همواره به عنوان کارنامه ای مثبت و درخشان به افکار عمومی عرضه کنند و بگویند آنچه مصلحت بوده به مقتضای حال و مقام به انجام رسیده است. در واقع مصلحت گرایی جامه ای است که سودگرایی به تن می کند تا ماهیت نفع طلبانه خود را مبنی بر سنجش نیکی و بدی، هر چند بر پایه درجه سودمندی آن برای عامه مردم، بپوشاند. از نظر کانت مصلحت گرایی اصول بنیادینی ندارد و انسان را به عنوان غایت ذاتی و فی نفسه نمی پذیرد. ممکن است مصلحت ایجاب کند که کشوری درگیر جنگ شود و مدت آن را طولانی کند و از این رهگذر انسانهای بیشماری کشته شوند و شهرهای زیادی ویران گردند. ایرادی ندارد، زیرا مصلحت ایجاب می کند، یعنی سود و صرفه ایجاب می کند (بنگرید به: سرمدی و رادمرد، ۱۳۹۴: ۱۴).

کانت در اثر خود ((صلح پایدار)) دو شخصیت سیاستمدار اخلاقی و موعظه گر سیاسی را به عنوان نماد دو مکتب اخلاق وظیفه گرا و اخلاق سودگرا نشان می دهد. به طور خلاصه او سیاستمدار اخلاقی را کسی می داند که: اصول سیاسی را در هماهنگی و همزیستی با اخلاق دنبال می کند، کردار سیاسی در اندیشه او بر پایه وظیفه اخلاقی معنا پیدا می کند، مفهوم وظیفه، انگیزاننده او به سوی تلاش و تکاپو برای دستیابی به خیر است، اهدافش بر پایه اخلاق استوار هستند، به گونه ای عمل می کند که گویی اکنون فردی است به جای جمع یا جمعی است در مقام افراد، قدرت را به هر قیمت به دست نمی آورد و حفظ نمی کند، خودش را خدایگان قییم، ارباب و مالک الرقاب مردم نمی داند. دولتی تاسیس شده است، اما حاکم آن، در صورتی که مردم او را نخواهند و از عملکردش رضایت نداشته باشند، نباید به هر قیمتی به شکل مادام العمر در مقامی باقی بماند و خود را مافوق همه چیز و همه کس تلقی کند و مخالفانش را از دم تیغ بگذراند و در نهایت سیاستمدار اخلاقی، جانبدار آزادی و برابری شهروندان است و شهروندان در سایه سیاست او می توانند آزادانه و از سر اختیار، زندگی اخلاقی را در جامعه ارتقاء بخشند. پاسداری از آزادی و دیگر حقوق شهروندان و نگرش به انسان به عنوان غایت فی نفسه نه آلت و ابزار، راه تحقق عقل عملی محض را در جامعه هموار می سازد. بر این اساس، آزادی (به ویژه آزادی وجدان) زمینه ساز کردار، اخلاق سیاستمدار و شهروندان به عنوان انسانهای مختار و انتخابگرا است. اخلاق همچون گلی است که در آزادی می شکوفد. وجدان اخلاقی در آزادی به انتخاب می رسد. با رشد و اعتلای وجدان اخلاقی در جامعه است که می توانیم نسبت به هماهنگی و همسویی میان سیاست و اخلاق امیدوار باشیم. بنابراین، کانت بر مساله نقش وجدان اخلاقی انسانها در داوری ها و قضاوت ها متمرکز می شود و فرمان وجدان آدمی را فرمانی صریح و مطلق می شمارد. به همین دلیل است که می گوید فقط مطابق دستوری عمل کن که به سبب آن بتوانی و در عین حال اراده کنی که آن دستور به صورت قانونی کلی درآید. از نقطه نظر کانت ما از راه احساس وجدانی و شهودی مستقیم خویش و نه از راه استدلال و قیاس می دانیم که باید از اعمالی که در صورت تعمیم و انتشار زندگی اجتماعی را غیر ممکن می سازد خودداری کنیم. او می گوید، اگر من با یک دروغ بخواهم پیمانی را زیر پا بگذارم به هیچ وجه نمی توانم قبول کنم که

دروغ یک قانون عام باشد. زیرا با چنین قانونی هیچ گاه پیمان و وعده ای در جهان استوار نخواهد شد. از اینجا این احساس در من پدید می آید که هیچ وقت دروغ نگویم هر چند نفع و مصلحت من به ظاهر ایجاب کند. در ادامه، کانت در مقابل سیاستمدار اخلاقی موعظه گر سیاسی را کسی می داند که اخلاق را به صورتی در می آورد که مناسب سود و صرفه باشد. برای او اخلاق تابع سیاست است. او با خردگریزی از اصول و قواعد اخلاق دوری می کند و می کوشد مسائل را به روش تجربی حل کند. برای او بقاء و دوام قدرت، دارای اهمیت و هدف غایی و نهایی است. او نسبت به وسیله ها و ابزارهایی که به کار می گیرد، دغدغه ای ندارد و هر وسیله و ابزاری که بیشتر مؤثر نتیجه باشد، برای او قابل استفاده مشروع است. موعظه گر سیاسی برای دستیابی به هدفهای خویش، قاعده هایی را به کار می گیرد که در واقع، چیزی جز مفالطه نیستند. از این رو، می کوشد ماهیت آنها را از چشم مردم پنهان کند. از نظر کانت این قاعده ها بدین گونه اند:

۱- نخست عمل کن و سپس کردار خود را توجیه کن،

۲- اگر تقصیرکاری آن را انکار کن،

۳- تفرقه بینداز و حکومت کن.

کانت این سه قاعده را موهوماتی سودگرایانه می داند که موعظه گران سیاسی با آنها مردم خود و دیگران را فریب می دهند. جان کلام این است که موعظه گر سیاسی، برخلاف سیاستمدار اخلاقی، به انسان مانند حیوان یا ماشینی نگاه می کند که استحقاق آزادی ندارد، فاقد ارزش ذاتی است و می توان او را به شکلهای گوناگون، در هر زمان و در هر شرایطی که لازم باشد، به کار گرفت. در نگاه کانت، هرگاه میان اخلاق و سیاست نزاعی در گیرد، این اخلاق است که می تواند پیوند خود را با سیاست قطع کند، در برابر، این سیاست است که به اخلاق نیاز دارد. دست سیاستمدار اخلاقی در سیاست ورزی، یعنی در تعمیم سازی، تصمیم گیری، ابتکار، نوآوری و موقع شناسی، از نظر اخلاقی باز است و محدودیتی برای او در کار نیست، فقط باید شیوههایی که به کار می گیرد، با موازین اخلاقی منطبق باشند. کانت در مقاله صلح پایدار که در سال ۱۷۹۵ یعنی هنگامی که ۷۱ ساله بود منتشر کرد از سیاست غیر اخلاقی حاکم بر دولت های اروپایی به شدت انتقاد کرد و لشکرکشی های ظالمانه اروپاییان به قاره های دیگر و استعمار و استثمار انسانها در سرزمین های دیگر را محکوم کرد. او می گفت اروپاییان قدم نهادن در سرزمین های دیگر را فتح می نامند و هنگامی که سرزمینهای دیگر مانند آمریکا، هند و دماغه ای امید را کشف کردند خیال کردند که این کشورها بی صاحب هستند، زیرا ساکنان اصلی را آدم حساب نکردند. تمام این اعمال را اقوامی مرتکب شدند که دم از تقوا و درستکاری می زنند در حالی که ظلم و ستم را مانند آب خوردن حلال می دانند و خود را برگزیدهترین افراد دین صحیح می پندارند.

باید گفت که کانت به خوبی از تعارض آموزه‌های اخلاقی و حکم وجدان اخلاقی با منفعت‌ها و مصلحت‌های فردی یا سیاسی (در مواردی خاص) آگاه بود، اما می‌کوشید این تعارض یا تزاحم را به نفع اخلاق در حوزه سیاست عملی حل کند. کانت تضمین نمی‌کند که سیاستمدار اخلاقی به طور قطع و یقین در کار خود موفق باشد، اما دغدغه اصلی کانت این است که سیاستمدار از مسیر اخلاق وظیفه‌گرا منحرف نشود، آموزه‌های عقل عملی را به کار گیرد و همواره سایه اخلاق بر سر سیاست گسترده باشد تا سیاست به مسیر نفع طلبی محض کشیده نشود و تا حد ممکن خود را به قواعد اخلاق مقید سازد. اگر بخواهیم سیاست و اخلاق در جامعه هم‌آوا باشند، وجدان اخلاقی باید رشد کند و به فرهنگ عمومی تبدیل شود. وقتی مردم با هم قرارداد می‌بندند که به نظم مدنی احترام بگذارند و زندگی سیاسی جمعی را تجربه کنند، طبیعتاً بر پایه قانون اساسی از قوانین و قواعدی پیروی می‌کنند که آنان را به هم پیوند می‌دهد تا به عنوان شهروندان وظیفه‌شناس و قانون‌گرا بر اساس نظم در کنار یکدیگر زندگی کنند. اگر چنین جامعه‌ای بر پایه دموکراسی شکل بگیرد، می‌توان به اخلاق نزدیک شد و آرام آرام به جامعه اخلاقی دست یافت. اگر نتوان به تعبیر کانت از چوب‌پریچ و خم انسان، یک چیز خوب و به دربخور ساخت، دست کم می‌توان از او شهروند خوبی ساخت. بنابراین اخلاق در نظم مدنی و در نظام جمهوری شکل می‌گیرد و بر پایه دموکراسی بوجود می‌آید، اگر نظام جمهوری بر اساس دموکراسی نمایندگی، به وجود آید و قوانین آن با روح آزادی همراه شود، یعنی تساهل به نسبت مردم و تحمل آرای مختلف تا انسانها در جامعه احساس امنیت کنند، به تدریج جامعه اخلاقی شکل خواهد گرفت (احمدی طباطبایی، ۱۳۸۸: ۷۴ - ۷۳ و سرمدی و رادمد، ۱۳۹۴: ۱۴ - ۱۶).

جمع بندی

کانت با طرح و تفکیک اخلاق وظیفه‌گرا از اخلاق سودگرایانه، هیچ تناقض و ناسازگاری بین اخلاق و سیاست نمی‌بیند و ناسازگاری ادعایی را ناشی از ناسازگاری میان اخلاق سودگرا و سیاست می‌داند و بر این اساس معتقد است که سیاست می‌تواند اخلاقی باشد. او دو شخصیت سیاستمدار اخلاقی و موعظه‌گر سیاسی را نماد دو مکتب اخلاق وظیفه‌گرا و سودگرا معرفی می‌کند و برای هر یک خصوصیات را ذکر می‌نماید که در بالا بدانها اشاره کردیم. عصاره کلام کانت این است که برای هم‌آوایی بین سیاست و اخلاق در جامعه باید آموزه‌های عقل عملی را به کار گرفت و وجدان اخلاقی را باید رشد داده و به فرهنگ عمومی تبدیل نماییم. این شرایط را می‌توان با استقرار نظام جمهوری بر اساس دموکراسی نمایندگی، به وجود آورد. بدیهی است که این نظریه کانت مانند روسو بر دریافتی از نیک سرشتی انسان مبتنی است و بر همین اساس نیز و به سبب برخورداری از خرد خودبنیاد، از انسان انتظار عمل اخلاقی را دارند و عینیت یافتن آن در جامعه را دور از دسترس نمی‌دانند.

منابع

- ۱- حمدی طباطبایی، سید محمد رضا (۱۳۸۸). "اخلاق و سیاست"، فصلنامه قبسات، سال چهارم، بهار، صص ۵۹ - ۸۵.
- افروغ، عماد (۱۳۸۹). "پرسش های اساسی رابطه اخلاق و سیاست"، جستارهای سیاسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱ - ۳۲.
- زاغری، طاهره و احمد بخشایشی اردستانی و اکبر اشرفی (۱۳۹۹). "اخلاق سیاسی از منظر دو اندیشمند اسلامی: خواجه نصیرالدین طوسی و خواجه نظام الملکی"، فصلنامه پژوهشهای سیاسی جهان اسلام، انجمن مطالعات جهان اسلام، سال دهم، شماره سوم، پاییز، صص ۹۸ - ۶۵.
- سرمدی، حمید و سعید رادمرد (۱۳۹۴). "اخلاق و سیاست در فلسفه انتقادی کانت"، مقاله ارائه شده در همایش بین المللی نوآوری و تحقیق در هنر و علوم انسانی، دانشگاه علوم تحقیقات تهران، صص ۱ - ۲۱.
- عیوضی، محمد رضا (۱۳۸۳). "اخلاق و سیاست"، کتاب نقد، شماره ۳۰،
- <http://ensani.ir/fa/article/78732/%D8%A7%D8%AE%D9%84%D8%A7%D9%82-%D9%88-%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%D8%AA>
- مسعودی، جهانگیر و سید سجاد ساداتی زاده (۱۳۹۲). "رابطه اخلاق و سیاست"، فصلنامه اخلاق در علوم و فناوری، سال دهم، شماره ۳، صص ۱۹ - ۲۸.
- رحیمی (روشن)، حسن و سهیلا رحیمی و سید حسین جعفری (۱۳۹۷). "رهیافت اخلاق و سیاست در فلسفه سیاسی معاصر: با تاکید بر آراء و اندیشه های رضا داوری اردکانی و السدیر مک اینتایر"، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز، صص ۱۰۴ - ۷۳.

دیپلماسی گروگان‌گیری رژیم ایران



آزاد مستوفی

استفاده رژیم ایران از گروگان‌گیری به عنوان ابزار دیپلماسی و سرکوب، فصل تاریکی در روابط بین الملل است. این تاکتیک که اغلب از آن با عنوان «دیپلماسی گروگان‌گیری» یاد می‌شود، شامل ربودن یا بازداشت استراتژیک اتباع خارجی برای اعمال فشار بر کشورهای دیگر است، به‌ویژه زمانی که عوامل یا تروریست‌های ایرانی در خارج از کشور دستگیر می‌شوند. ریشه‌های دیپلماسی گروگان‌گیری ایران را می‌توان به انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ جست‌وجو کرد، انقلابی که شاهد سرنگونی شاه و تأسیس جمهوری اسلامی تحت رهبری آیت‌الله خمینی بود. یکی از بدنام‌ترین موارد گروگان‌گیری اندکی پس از انقلاب رخ داد، زمانی که نیروهای نظامی پیرو خمینی، سفارت آمریکا در تهران را تصرف کردند و ۵۲ دیپلمات و شهروند آمریکایی را به مدت ۴۴۴ روز گروگان گرفتند. این رویداد نه تنها سابقه‌ای برای اقدامات آتی ایجاد کرد بلکه نشان دهنده تمایل رژیم به استفاده از گروگان‌ها به عنوان اهرم فشار در مذاکرات بین المللی بود.

سیر تحول دیپلماسی گروگان‌گیری

- جنگ ایران و عراق و دهه ۱۹۸۰

فصل بهار - ۱۴۰۳

در طول جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸)، رژیم ایران و نیروهای نیابتی آن در بسیاری از حوادث گروگان‌گیری شرکت کردند. بارزترین آنها مجموعه آدم‌ربایی‌ها در لبنان توسط حزب الله بود، یک گروه شبه نظامی با روابط قوی با ایران. گروگانهای غربی، از جمله روزنامه نگاران و دانشجویان، گرفته شدند و به عنوان ابزار چانه زنی برای فشار بر دولت های غربی مورد استفاده قرار گرفتند. آزادی این گروگان ها اغلب شامل مذاکرات پیچیده و مبادله زندانیان یا معاملات تسلیحاتی بود که نشان دهنده مهارت رژیم در دستکاری روابط بین المللی به نفع خود است.

- دهه ۱۹۹۰ و ظهور دیپلماسی گروگان‌گیری اروپا

در دهه ۱۹۹۰ تمرکز ایران بر گروگان‌گیری به سمت اروپا معطوف شد. مخالفان ایرانی مقیم خارج از کشور، به ویژه در اروپا، به اهداف اصلی تبدیل شدند. سازمانهای اطلاعاتی رژیم برای ساکت کردن منتقدان و مخالفان، ترورها و آدم ربایی ها را سازماندهی کردند. یکی از موارد بارز ترور رهبران اپوزیسیون کورد که بعداً در دادگاهی در آلمان ابعاد این جنایت با ادله محکمه پسند مشخص شد، ترور دکتر شرفکندی و یارانش در رستوران میکونوس برلین در سال ۱۹۹۲ بود که به بحران دیپلماتیک بین ایران و چندین کشور اروپایی منجر شد.

- دهه ۲۰۰۰: افزایش پیچیدگی و دسترسی جهانی

دهه ۲۰۰۰ شاهد رویکرد پیچیده‌تری برای دیپلماسی گروگان‌ها بود که ایران از ابزارهای قانونی و فراقانونی برای بازداشت اتباع خارجی استفاده می‌کرد. دستگیری و بازداشت اتباع دو تابعیتی مانند ایرانی-آمریکایی و ایرانی-اروپایی به یک تاکتیک رایج تبدیل شد. این افراد اغلب به جاسوسی یا اقدام علیه امنیت ملی متهم می شدند، اتهاماتی که معمولاً بی اساس و با انگیزه های سیاسی بودند. موارد رکسانا صابری، روزنامه‌نگار ایرانی-آمریکایی در سال ۲۰۰۹ و نازنین زاغری، کارمند خیریه انگلیسی-ایرانی در سال ۲۰۱۶، نمونه‌های بارز این تاکتیک است. البته ناگفته نماند یکی از تاکتیکهای رژیم ایران در گروگانگیری افراد دو تابعیتی استفاده از شهروندان ایرانی است که قبل از اخذ تابعیت خارجی توسط نهادهای امنیتی ایرانی آموزش و هدایت شده‌اند.

مماشات اروپایی ها و پیامدهای آن

استراتژی مماشات

کشورهای اروپایی که با چالش آزادی شهروندان خود مواجه بودند اغلب به راهبردهای مماشات متوسل می شوند. این

فصل بهار - ۱۴۰۳

مماشات شامل امتیازات دیپلماتیک، مشوق های اقتصادی، و گاه‌ها آزادی عوامل ایرانی بازداشت شده بود. تمایل به حفظ روابط دیپلماتیک با ایران، گرفتن امتیازات مادی و اقتصادی از ایران، به ویژه با توجه به ذخایر قابل توجه نفت و گاز این کشور، اغلب به مصالحه بر سر اصول حقوق بشر منجر شده است.

- آلمان و ماجرای میکونوس: پس از ترور رهبران کورد در برلین، آلمان در ابتدا با اتخاذ موضع شدید، دیپلماتهای ایرانی را اخراج کرد و روابط دیپلماتیک را کاهش داد و برخی کشورهای اروپایی هم سفرای خود را از ایران فرا خواندند اما در نهایت منافع اقتصادی و تمایل به حفظ امتیازات مادی با ایران به عادی سازی روابط کشورهای اروپایی با ایران مدافع تروریسم دولتی منجر شد.

- فرانسه و پرونده کلوتیلد ریس: در سال ۲۰۰۹، کلوتیلد ریس، دانشجویی فرانسوی به اتهام جاسوسی در ایران بازداشت شد. آزادی او در سال ۲۰۱۰ به عنوان بخشی از یک توافق دیپلماتیک گسترده تلقی شد که شامل آزادی یک مامور ایرانی بازداشت شده در فرانسه بود.

تأثیر بر حقوق بشر

مماشات با ایران توسط کشورهای اروپایی پیامدهای منفی برای حقوق بشر داشته است. دولت‌های اروپایی با اولویت دادن به منافع دیپلماتیک و اقتصادی بر نگرانیهای حقوق بشری، اغلب چشم خود را بر سرکوب داخلی رژیم ایران و نقضهای بین المللی بسته‌اند. این مماشات غربی‌ها باعث جسور شدن رژیم ایران شده است تا به گروگان‌گیری خود و ادامه نقشه‌های ترور مخالفین سیاسی در خارج از کشور و خرابکاری های امنیتی ادامه دهد زیرا می‌داند که می‌تواند از گروگانهای غربی برای رسیدن به اهداف سیاسی خود استفاده کند.

مکانیک دیپلماسی گروگان‌گیری

- انتخاب هدف

رژیم ایران با دقت اهداف خود را برای گروگان‌گیری انتخاب می‌کند. دو تابعیتی‌ها به ویژه آسیب پذیرتر هستند، زیرا اغلب آنها را دارای وفاداریهای دوگانه میدانند و میتوان آنها را به آسانی متهم کرد و امتیازاتی از کشورهای غربی گرفت. گردشگران، روزنامه‌نگاران و دانشجویان خارجی نیز در معرض خطر هستند، زیرا حضور آنها در ایران به راحتی قابل

توجیه است و بازداشت آنها می تواند به عنوان یک موضوع امنیت ملی در نظر گرفته شود.

- روشهای حقوقی و فراقانونی

دیپلماسی گروگان‌گیری در ایران شامل دو روش قانونی و فراقانونی است. روشهای قانونی شامل دستگیری به اتهامات ساختگی، محاکمه در دادگاه های نمایشی انقلاب و احکام سنگین است. در پروسه این دادگاهها و احکام آنچه نقش اصلی را ایفا میکند دستورات صادره از نیروهای امنیتی وزارت اطلاعات یا اطلاعات سپاه پاسداران است که بعدا هم با مامشات کشورهای اروپایی این احکام سنگین به راحتی نقض و گروگان معامله میشود. روش های فراقانونی شامل آدم ربایی توسط گروه‌های نیابتی ایران در منطقه مانند حزب الله لبنان، حشدی شعبی عراق یا عملیات مخفیانه توسط سازمان های اطلاعاتی ایران در اقصی نقاط جهان است.

- مذاکره و اهرم

هنگامی که افراد مورد نظر گروگان گرفته میشوند، رژیم ایران از آنها به عنوان اهرم فشار در مذاکرات بین المللی استفاده میکند. این خواسته‌ها می تواند از آزادی عوامل ایرانی بازداشت شده، آزادسازی دارایی ها یا امتیازات دیپلماتیک متغیر باشد. فرآیند مذاکره اغلب مبهم است و کانالها و واسطه‌های متعددی در آن دخیل هستند.

پاسخ بین المللی

- موضع ایالات متحده امریکا

ایالات متحده به طور کلی موضعی سختگیرانه در برابر دیپلماسی گروگان‌گیری ایران اتخاذ کرده است و بر تحریم ها و انزوای دیپلماتیک تاکید میکند. با این حال، حتی ایالات متحده نیز وارد مذاکراتی شده است، مانند توافق هسته ای ۲۰۱۵ که شامل آزادی چند زندانی آمریکایی در ایران بود.

- استراتژیهای اروپایی

کشورهای اروپایی ترکیبی از دیپلماسی و مامشات را به کار گرفته اند و اغلب امنیت فوری شهروندان خود را بر ملاحظات

استراتژیک بلندمدت اولویت می‌دهند. حتی در مواردی همچون بلژیک که اسدالله اسدی در دادگاه محکوم شد با حکم شاه بلژیک به ایران تحویل داده شد. اروپاییها بدون اتخاذ موضعی واحد یک رویکرد ناموزون و ناهماهنگ داشته‌اند که از کشوری به کشور دیگر متفاوت بوده است.

- سازمان های بین المللی

سازمان های بین المللی مانند سازمان ملل و گروه های حقوق بشر، استفاده ایران از گروگان‌گیری را محکوم کرده‌اند. با این حال، نفوذ آنها محدود است، زیرا ایران هنجارها و معاهدات بین المللی را در مورد منافع امنیتی و سیاسی خود نادیده می‌گیرد و از همه توان اقتصادی خود برای گسترش مداخله‌های سیاسی و گروگان‌گیری و ترور استفاده می‌کند.

هزینه انسانی

هزینه انسانی دیپلماسی گروگان‌گیری ایران بسیار زیاد است. گروگانها شکنجه های جسمی و روانی، بازداشت های طولانی مدت و جدایی از خانواده های خود را تحمل می‌کنند. وضعیت اسفناک آنها اغلب به عنوان ابزاری برای چانه زنی در بازی های ژئوپلیتیک مورد استفاده قرار می‌گیرد که منجر به رنج طولانی مدت و عدم اطمینان می‌شود. پرونده نازنین زاغری که سالها در بازداشتگاه ایران بود در حالیکه دختر خردسالی بدون او بزرگ شد، بر تراژدی‌های شخصی پشت این مانورهای سیاسی تأکید می‌کند.

دیپلماسی گروگان‌گیری تاکتیکی شوم است که رژیم ایران برای دستیابی به اهداف سیاسی و استراتژیک خود آن را از استرالیا تا اروپا و امریکا به کار گرفته و می‌گیرد. راهبردهای مماشات این کشورها اغلب حقوق بشر را در قربانگاه دیپلماسی و منافع اقتصادی ذبح کرده و رژیم را قادر می‌سازد تا به اقدامات سرکوبگرانه خود ادامه دهد. برای مقابله و جلوگیری از استفاده ایران از گروگان‌گیری، با اولویت دادن به حقوق بشر و حاکمیت قانون بر دستاوردهای کوتاه‌مدت، به یک واکنش بین‌المللی یکپارچه‌تر و اصولی‌تر نیاز است. تنها در این صورت است که میتوان چرخه سرکوب و دستکاری روابط بین الملل را شکست و عدالت و آزادی را برای بازداشت شدگان ناعادلانه تضمین کرد. همچنین بدون مقدم دانستن حقوق بشر بر روابط بین الملل، رژیم ایران در ادامه عملی کردن نقشه‌های ترور سیاسی مخالفین در غرب جسورتر میشود و تبدیل به نمونه‌ای برای دیگر کشورهای حامی تروریسم دولتی در جهان خواهد شد.

گفتگوها:

د. آزاد محمدیانی: استفاده از اصطلاح مناطق کورد نشین به جای کوردستان خودداری از اقرار به وجود سرزمینی با هویت ملی متفاوت به اسم کورد است



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

در وضعیت حساس جامعه‌ی کنونی ایران که در اوج بحران اقتصادی، اجتماعی، سیاسی به‌سر میبرد مسئله‌ی انتقال قدرت و شکل‌گیری دولت نوین به یکی از مهم‌ترین مباحث طنین انداز رسانه‌های اجتماعی مبدل شده است که قدرت چگونه در یک دولت شکل می‌گیرد؟ آیا جامعه‌ی ایران پتانسیل لازم برای بدست گرفتن قدرت و تغییر نوع نظام

سیاسی حاضر را داراست؟ جامعه‌ی ایران ترکیبی از فرهنگ و زبان و ملیت‌های متنوع است، آیا این تنوعات ملیتی و فرهنگی برای استقرار دولت دموکراتیک در آینده‌ی ایران تهدید است یا فرصت؟ چرا جمهوری اسلامی در بین تمام اپوزیسیون ایرانی بیشتر روی احزاب کوردستان متمرکز است؟ نوع نظام سیاسی آینده‌ی ایران چ خواهد بود؟ و کوردستان چگونه می‌تواند در این نوع نظام به مطالبات خود دست یابد؟ برای پاسخگویی به این سوالات گفتگوی با آقای د. آزاد محمدیانی، تحلیلگر مسائل سیاسی خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: آقای محمدیانی خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا با این سوال گفتگو را آغاز می‌کنم تعریف دولت چیست؟ قدرت چگونه در یک دولت شکل می‌گیرد؟

د. آزاد محمدیانی: تلقی عام از دولت، دستگاه اجرایی کشور است که در نظام‌های ریاستی به رئیس‌جمهور و اعضای کابینه و در نظام‌های پارلمانی به نخست‌وزیر و هیئت‌وزیران یا همان کابینه گفته می‌شود. اما یک تلقی دیگر از دولت وجود دارد که کل حکومت یا سیستم سیاسی کشور را دولت می‌خواند، که هم شامل دستگاه اجرایی می‌شود هم بقیه‌ی قوای نظام حاکم را شامل می‌گردد. اما هیچ‌کدام از این تلقی‌ها براساس تعریفی که فلسفه‌ی سیاسی از دولت ارائه می‌دهد درست نمی‌باشند، دولت (state) از این منظر واحدی کلان، کلی، دائمی و جامع است در حالی که هم حکومت و هم دولت به معنی دستگاه اجرایی کشور، موقت هستند. در واقع دولت کلیتی است که از اجزای چهارگانه‌ی: ۱. جمعیت، ۲. سرزمین، ۳. حکومت، ۴. حاکمیت، تشکیل می‌شود. مکاتب فکری گوناگون تعریف‌های متفاوتی از دولت ارائه می‌دهند که می‌توان در سه دسته کلی آنها را دسته‌بندی کرد، گروه اول که شامل فلاسفه‌ی یونان باستان و دوره‌های میانی اروپا چون افلاطون، ارسطو و آباء کلیسا (توماس آکویناس و سنت آگوستین) و سبیسرو می‌شود معتقدند دولت برای ایجاد هماهنگی میان اجزای گوناگون جامعه به وجود آمده است، نگرش دوم متعلق به اصحاب قرارداد اجتماعی است، کسانی چون هابز، لاک و رسو، که از این منظر دولت محصول قرارداد اجتماعی است، اما نگرش سوم را می‌توان در نظریات مارکس و پیروان آن جست که معتقدند دولت در نتیجه‌ی نبرد یا تضاد میان نیروهای متضاد اجتماعی پدیدار می‌شود. بنابراین با توجه به این گوناگونی در تعریف دولت، توافق بر روی تعریفی جامع دشوار است، اما علارغم آن، براساس تعریفی متاخرتر می‌توان گفت: «دولت عبارت است از عده‌ای از مردم که در سرزمینی مشخص به طور دائم اسکان دارند و دارای حکومتی هستند که به وضع و اجرای قانون اقدام می‌کند و از حاکمیتی برخوردار است، که به صورت روح حاکم و قدرت عالی، آنها را از تعرضات داخلی و خارجی مصون می‌دارد». اما اینکه چگونه در این دولت قدرت شکل گرفته و توانایی اعمال آن را پیدا می‌کند خود موضوعی گسترده است که نوع نگاه به قدرت و شکل‌گیری آن به تعداد گوناگونی که از تعریف دولت وجود دارد، متعدد است. در واقع اهمیت موضوع قدرت تا جایی است که اگر در عصر کلاسیک تعریف از سیاست، «علم دولت»

بود در دوران جدید علم سیاست را «علم قدرت» می خوانند، چرا که هر آنچه در موضوع حکومت و حاکمیت اتفاق می افتد به موضوع قدرت، منشاء آن و چگونگی اعمال آن از سوی حاکمیت برمی گردد، به گونه‌ای که تفاوت در آنها شکل و ماهیت نظام سیاسی را مشخص می کند، به عنوان مثال ماکس وبر براساس نقش قدرت، تعریف خود از دولت را ارائه می دهد، بر این مبنا دولت یک سازمان سیاسی اجباری و دارای دولت مرکزی است که سعی در برقراری انحصار قدرت قانونگذاری برای خود در داخل یک قلمرو مشخص را دارد. به عبارتی دیگر از نگاه وبر دولت نهادی است که کاربرد مشروع زور را داراست که تعبیر به قدرت می شود. بدین ترتیب بین مفهوم قدرت، حاکمیت و حکومت درهم تنیدگی وجود دارد. در هر صورت هر کدام از این دیدگاه‌های کلان یاد شده در مورد تعریف دولت را بپذیریم نهایتاً دولت در شرایطی به وجود می آید که توان اعمال قدرت را داشته باشد، چه این نگاه هابز که حکومت، همان لویاتان یا هیولایی است که در «جنگ همه علیه همه» به تعبیر او حافظ امنیت و جان مردم است، چه این گزاره را که حکومت به عنوان نماینده‌ی دولت، انسان را از وضع طبیعی که وضعیت بی دولتی است به سوی سامان سوق می دهد، نهایتاً به این نتیجه می رسیم که قدرت عنصر اساسی دولت برای ثبات و دوام آن است، حتی از نگاه مارکسیست ها که بی دولتی را مرحله نهایی تکامل اجتماعی می دانند قدرت تا رسیدن به این مرحله‌ی تکامل لازم بوده و در همه‌ی مراحل تاریخی جوامع بشری، شکلی از قدرت براساس شیوه‌ی مناسبات تولید وجود دارد. اما موضوعی که به ماهیت نظام های سیاسی برمیگردد چگونگی اعمال قدرت است، موضوعی که باعث تفاوت در نوع ساختارهای سیاسی می شود. در نگاه "جان لاک" حکومت از طریق قدرت مامور توزیع خیر عمومی است که مردم طی قرارداد اجتماعی به حکومت تفویض می کنند که از دل آن لیبرالیسم بیرون می آید، اما در نگاه "هابز" که او نیز معتقد است این قدرت براساس قرارداد بین حاکم و مردم بسته می شود حکومت مسئول رفع شر مطلق از طریق اقتداری است که از دل آن حکومت مطلقه بیرون می آید. از دید تنوکرات ها منشاء این قدرت آسمانی یا خداوند است که قدرت آن مطلق و غیر قابل پرسش است که تفاوت آن با قدرتی که هابز از آن سخن می گوید این است که از نگاه هابز در صورت اینکه لویاتان یا همان حکومت خود عامل گسترش شر شد، مردم بر اساس قرار داد اجتماعی می توانند آن را خلع کنند، در حالی که در نگاه آسمان باورانه به منشاء قدرت، انسان توان به زیر کشیدن و حتی پرسشگری از این قدرت را ندارد. خلاصه اینکه حکومت به عنوان بخشی از دولت که کلیتی دائمی است توان اعمال قدرت را پیدا می کند، قدرتی که می تواند منشاء متفاوتی داشته و در چگونگی اعمال آن نیز تفاوت هایی وجود داشته باشد، که همه ی آنها مبحث اساسی علم سیاست بوده و بحث در مورد آن ها در این مصاحبه و یک پرسش ژورنالیستی نمی گنجد.

شهرام سبحانی: آیا جامعه‌ی ایران پتانسیل لازم برای بدست گرفتن قدرت و تغییر نوع نظام سیاسی حاضر را داراست؟

د. آزاد محمدیانی: به نظر من با توجه به تحولاتی که در جامعه ی ایران رخ داده است بخشی از مردم ایران نظام سیاسی

حاکم را نه تنها همسو با نگاه و آمل و آرزوهای خود یا تصویری که از حکومت دارند، نمی دانند بلکه آن را در تعارض با ایدئال خود می بینند. بنابراین در هر مقطعی، اگر به این جمع بندی برسند که این حکومت باید برود، راه سرنگونی آن را پیدا خواهند کرد، اگرچه معتقدم تا حال این اتفاق یعنی اجماع عمومی برای سرنگونی جمهوری اسلامی نیافتاده است، البته این هرگز به این معنا نیست که مردم از این حکومت رضایت دارند، مسئله این است بین نارضایتی و رسیدن به نقطه‌ی سرنگونی یا انقلاب فاصله زیادی وجود دارد، مردم باید توان سازمان یابی بیابند، باید رهبری خود را پیدا کنند و نهایتاً تصور جدیدی از حکومت بعد از نظام حاکم در ذهنشان شکل بگیرد تا به نقطه‌ی پایان جمهوری اسلامی برسند، که در واقع هیچ کدام فعلاً اتفاق نیافتاده است. مضاف بر اینکه واقعیت این است که در هر کشور یا جامعه‌ای وجود یک اتوریته یا قدرت ضرورت دارد، اینکه مردم ایران در نهایت و بعد از جمهوری اسلامی تن به چه نوع حکومتی می دهند، مسئله‌ی اساسی جامعه‌ی ایران است. بحث من در مورد جابجایی در حکومت یا قدرت حاکم نیست بلکه تحول بنیادین در نگاه و اندیشه‌ی ایرانی است، تحولی که دیگر هیچ قدرت مطلق را نپذیرفته و قانون فراتر از هر شخص و سازمان و دسته و الیگارشیی باشد. در چنین شرایطی می توان گفت جامعه به مرحله‌ای برگشت ناپذیر از تحول رسیده که خروجی آن دموکراسی و حکومتی عادلانه خواهد بود که هیچ تفاوتی نمی تواند عامل تبعیض و استثمار گردد.

شهرام سبحانی: جمهوری اسلامی چگونه توانسته است بین مردم ایران و بخصوص کوردستان طی ۵۰ سال گذشته تفرقه و جدایی ایجاد کند؟

د. آراه محمدیانی: اصولاً خود نظام ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و از همه مهمتر قانون اساسی آن منشاء تفرقه و جداسازی مردم ایران است، یعنی جدا کردن مردم از همدیگر دارای یک اراده‌ی سیستماتیک و ساختاری در جمهوری اسلامی بوده است، تبعیض علیه زنان نوعی جداسازی بوده که مردم را به دو نیمه تقسیم کرده، جدا کردن شیعه از سنی بخش دیگر جامعه را جدا نموده، تاکید بر شیعه اثنی عشری بخش دیگری از جامعه ایران را از هم جدا ساخته، به رسمیت شناختن زبان فارسی به عنوان زبان رسمی بطور اتوماتیک یعنی به حاشیه راندن زبان‌های دیگر. در واقع همه‌ی این‌ها وجهی قانونی و ساختاری دارند، اما در عمل نیز طی این چهل و پنج سال شاهد رفتارهایی از این حکومت بوده‌ایم که به عنوان محور سیاست‌های آن برای مهار جامعه‌ی ایران از آن سود جسته است. موازی سازی‌هایی چون نیروهای بسیج و سپاه پاسداران و جدیداً فعال سازی نهاد " امر به معروف و نهی از منکر" که در قالب شهروندان مدنی در حال فعالیت هستند در جامعه‌ی ایران ایجاد چند قطبی کرده و مردم را در برابر یکدیگر قرار داده است. در کوردستان نیز از همان ماه‌های نخست تشکیل حکومت جدید، جمهوری اسلامی با ساختن پیشمرگان مسلمان سعی در قراردادن مردم کورد در برابر همدیگر داشته و بخشی از مردم را با به کارگرفتن نیروهای حکومتی بومی کورد در چهارچوب بسیج و سپاه پاسداران علیه هم برانگیخته و تخم

نفاق و بدبینی را بین شهروندان کورد کاشته است. از طرف دیگر سعی کرده ملیتهای ایرانی را بر علیه هم تحریک کند، که مهمترین آنها تحرکات پان ترکی بر علیه کوردها بوده است، همچنین با به کارگماردن آذری های شاغل در نهادهای امنیتی در مناطق کورد نشین سعی در نفرت پراکنی بین کورد و تورک کرده که متأسفانه بخشا توانسته موفق نیز باشد. وضعیت ناعادلانهی استان ارومیه شاهد برجستهی این ادعا است چرا که علارغم توسعهی نامتوازن کوردستان با مرکز در این استان نیز نوعی تبعیض مضاعف وجود دارد که ناشی از این تاکتیک حاکمیت برای بدبین ساختن ملیت های ساکن در این استان است.

شهرام سبحانی: چرا جمهوری اسلامی در بین تمام اپوزیسیون ایرانی بیشتر روی احزاب کوردستان متمرکز است؟

د. آزاد محمدیانی: مهمترین دلیل آن تاثیر این احزاب بر جامعهی هدف خود می باشد، در واقع کوردستان تنها بخش ایران است که دارای سازمان و تشکیلاتی است که با بدنهی اجتماعی خود ارتباط داشته و توان بسیج اجتماعی بالایی دارند، جامعه نیز احزاب کوردی را به عنوان رهبران سیاسی خود پذیرفته است. مضاف بر اینکه در کوردستان از همان ابتدای انقلاب ۵۷ مطالبات مشخص و معینی وجود داشته که در چهارچوب مسئلهی کورد می توان به آن پرداخت، اگرچه کوردستان در همنوایی با دیگر بخش های ایران بخصوص مرکز، مطالبات همسو و مشابهی داشته است اما همچنانکه گفته شد موضوع تفاوت ملی و مطالباتی که این تفاوت با وجود قانون اساسی ناعادلانه به دنبال خود داشته، مسئلهی اساسی بوده که مدام حاکمیت جمهوری اسلامی را به چالش کشیده است، که البته حکومت آن را از چشم احزاب کوردستان می بیند و معتقد است وجود آنها باعث تداوم مطالبهگری و مخالفت ها در کوردستان بوده، به این دلیل طی این سال ها از هیچ حرکتی برای تضعیف این احزاب فروگذار نکرده است. که آخرین مورد آن هدف قرار دادن مقرات این احزاب در اقلیم کوردستان با موشک و پهباد بود، از طرف دیگر در داخل کوردستان هم هر کسی را که ظن همکاری با این احزاب به آن برود بازداشت کرده و با احکام سنگین قضایی مواجه می سازد.

شهرام سبحانی: چرا جمهوری اسلامی و سلطنت طلبها به جای کلمه کوردستان، مناطق کوردنشین به کار میبرند؟ یا الفاظی دیگر نظیر تجزیه طلب، تروریست و به نظر شما پیامد منفی این الفاظ مرکزگرایان بر مردم ایران چ بوده است؟ آیا این به نوعی تفرقه افکنی و تلاش برای عدم اتحاد بین مردم و اپوزیسیون نیست؟

د. آزاد محمدیانی: همزمان با تشکیل دولت مدرن ایران که نمونههای ناموفق از دولت های مطلقه اروپایی بعد از رنسانس بود، تلاش بسیار زیادی برای حاکم ساختن نوعی از ادبیات سیاسی شده که اساس آن به حاشیه راندن تنوعات ایران بوده

که در دوره‌ای حتی سعی بر آسمیله ساختن آنها نیز شده است، قلب واقعیت جغرافیایی و اجتماعی مناطق ملیتی ایران بخصوص کوردستان و سعی در تغییر بافت اجتماعی آن در جهت حاکم ساختن دولت مطلقه‌ی ملی بوده که زبان، فرهنگ و هویت فارسی محور آن بوده است، کوردستان در این میان به عنوان بخش همیشه مطالبه‌گر ایران بیشترین فشارها را متحمل شده است به گونه‌ای که سعی شده جغرافیای آن محدود به استان سنندج یا همان کردستان به تعبیر آنها باشد، استفاده از اصطلاح مناطق کورد نشین به جای کوردستان خودداری از اقرار به وجود سرزمینی با هویت ملی متفاوت به اسم کورد است. طبیعتاً اتلاق کلمات تروریست و تجزیه طلب نیز از همین نظام فکری دیگری سازی از کردها و طرد هویت و مطاببات کوردی نشأت می‌گیرد، طبیعتاً این اقدامات توانسته تا حدی بر افکار عمومی مردم نواحی دیگر ایران تاثیر گذار باشد و کوردستان را به عنوان منطقه‌ای امنیتی بنگرند، اگر چه طی سال‌های اخیر و هر چه از طول جمهوری اسلامی گذشته، این نگاه به کوردستان در افکار عمومی ایرانیان کم رنگتر شده است. بی تردید این تلاش‌ها در چهارچوب جنگ نرم توانسته تا حدی عدم اتحاد علیه جمهوری اسلامی را نیز باعث گردد.

شهرام سبحانی: جامعه‌ی ایران ترکیبی از فرهنگ و زبان و ملیت‌های متنوع است، آیا این تنوعات ملیتی و فرهنگی برای استقرار دولت دموکراتیک در آینده‌ی ایران تهدید است یا فرصت؟

د. آزاد محمدیانی: در واقع نمی‌شود از این منظر به موضوع نگاه کرد که آیا این تنوعات فرصت هستند یا تهدید، این تنوعات چه تهدید باشند چه فرصت، بخشی از واقعیت جامعه‌ی ایران را تشکیل می‌دهند، حال برای این درهم تنیدگی، پیچیدگی و گوناگونی باید چاره اندیشید، امری که غیرممکن نخواهد بود، زیرا جامعه‌ی ایران تنها کشور کروی زمین با این ویژگی‌ها نیست، تجربه‌های بسیاری در دنیای واقع وجود دارند که دولت‌ها با وجود تنوعات و پیچیدگی‌های سرزمینی، فرهنگی، زبانی و ملیتی توانسته‌اند نظام سیاسی عادلانه‌ای حاکم گردانند که همه در شرایطی برابر و آزاد به عنوان شهروندان مساوی در حال زندگی کردن هستند. هر وقت جامعه ایران به این بلوغ رسید که توانایی حل این موضوعات را پیدا کند، می‌توان گفت جامعه‌ای توسعه یافته است، که البته معتقدم این اتفاق قبل از اینکه در راس هرم اجتماعی یعنی حکومت اتفاق بیافتد، باید در جامعه‌ی ایران به وقوع بپیوندد، شهروند ایرانی اعم از فارس، کورد، تورک و..... مسلمان یا بی‌خدا، زن و مرد و بقیه تنوعات جنسیتی باید بتوانند با حس امنیت و آزادی در کشوری که دیگر تفاوت‌ها عامل تبعیض و شکنجه و زندان و اعدام و مهاجرت نباشد زندگی کنند. در واقع تفاوت و حتی اختلافات به خودی خود نه فرصت است نه تهدید بلکه فهم متقابل و مدارای فلسفی، سیاسی و اجتماعی از این تنوعات و اختلافات می‌تواند نمونه‌ای از همزیستی زیبای مسالمت‌آمیز بسازد و متقابلاً خشم، غرض، بدبینی، عدم پذیرش و تحمل نکردن همدیگر از این تنوعات تهدیدی خطرناک خواهد ساخت.

شهرام سبحانی: تحلیل شما برای نوع نظام سیاسی آینده‌ی ایران چیست؟ به نظر شما کوردستان چگونه می‌تواند در این نوع نظام به مطالبات خود دست یابد؟

د. آزاد محمدیانی: تنها راه امنیت و توسعه در ایران حکومتی دموکراتیک با به رسمیت شناختن تفاوت‌های آن است که این فهم از جامعه‌ی ایران می‌تواند منجر به حکومت غیر متمرکز شود، حکومتی که در آن ثروت و قدرت به تناسب و عادلانه توزیع شده باشد. طبیعتاً همسو با مبارزه‌ی سیاسی که احزاب سیاسی کوردستان رهبری آن را به عهده دارند، مبارزه‌ی مدنی در جریان است که به شدت توسعه پیدا کرده و عمق یافته است، مبارزه‌ی هویت‌گرایانه که در همسویی با مبارزات سیاسی به پیش می‌رود، که با تغییر حاکمیت در مرکز می‌توان شاهد گسترده‌تر شدن آن نیز بود، در چنین شرایطی عدم پاسخ‌گویی به مطالبات مردم کورد می‌تواند خطرات جدی در پی داشته باشد، در واقع معتقدم رهبری سیاسی کورد باید به تناسب توان و وزن خود بخشی از پروسه‌ی بازسازی سیاسی ایران بعد از فروپاشی حکومت و همزمان با استقرار نظم جدید باشد، به این معنی که نباید خارج از این فرایند به مطالبه‌گری بپردازد بلکه باید به عنوان بخشی از کلاف در هم تنیده سیاست در ایران جای یافته و در استقرار نظم نوین نقش ایفا کند.

شهرام سبحانی: خیلی ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

د. آزاد محمدیانی: خواهش میکنم.

مادح احمدی: نوروز در کوردستان نگاه ایرانشهری جریانهای تمامیت‌خواه را به چالش کشیده و محوریت کورد را به عنوان یک ملت برجسته نموده است



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

نوروز بعنوان جشن ملی کوردستان، جشنی با قدمت قامت تاریخ که هر ساله در تمام نقاط مختلف این دیار کهن برگزار میشود. و مردمان این دیار به‌شکلی یکنواخت و منسجم باوجود جو کاملاً امنیتی خود را ملزم به برپایی و شرکت در مراسمات نوروزی میدانند و هر ساله روح تازه‌ی به تاریخ و فرهنگ غنی خود می‌بخشند.

در این گفتگو با سوالاتی نظیر، " تفاوت نوروز کوردی با نوروز ایرانی چیست؟، پیامدهای مثبت جشن نوروز در روند گسترش جنبش آزادیخواهی کوردستان چه بوده است؟، چرا جمهوری اسلامی هر ساله با برگزاری مراسم های نوروزی در کوردستان مخالفت میکند و یک جو کاملاً امنیتی را بحدود می‌آورد؟، آیا احزاب کوردستان توانسته‌اند از جشن نوروز برای اتحاد میان خود استفاده کنند؟ " روبرو خواهیم شد که برای پاسخگوی به این سوالات مصاحبه‌ی با آقای مادح احمدی، عضو رهبری حزب دموکرات کوردستان ایران خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: آقای احمدی خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا با این سوال گفتگو را شروع میکنیم. تفاوت نوروز کوردی با نوروز ایرانی چیست؟

مادج احمدی: به باور من تفاوت نوروز در کوردستان با نوروزی که در دیگر مناطق ایران برگزار میشود، یک تفاوت بنیادی است که میتوان آن را از جنبه‌های مختلف بررسی کرد. ایرانیها و کسانی که خود را ایرانی میدانند در ساده‌ترین حالت به گونه‌ای یکنواخت و شکلی به نوروزبه‌عنوان جشن فرا رسیدن سال نو وانجام مجموعه‌ای از سنتهای ایرانی به آن می‌نگرند. در کنار این نیز، جریانهای تمامیت‌خواه از یک نگاه ایرانشهری به نوروز می‌نگرد و از آن به‌عنوان «عید باستانی ایرانیان» یاد می‌کنند. اگرچه نوروز در کشورهای افغانستان، تاجیکستان و حتی در ارمنستان نیز برگزار می‌شود، ولی آنها معتقدند که نوروزعید باستانی ایرانیان است و از آن به‌عنوان ابزارهای برای یکنواخت‌سازی و ترویج «مفهوم فانتزی» یک ملت تحت عنوان «ملت ایران» استفاده می‌کنند.

در کوردستان مناسبت‌های نوروزی کاملاً با دیگر مناطق ایران و نگاه ایرانشهری تمامیت‌خواهان متفاوت است. به باور من نوروز در کوردستان یک ماهیت کاملاً سیاسی و هویت‌خواهی به خود گرفته است و نگاه ایرانشهری جریانهای تمامیت‌خواه را به چالش کشیده و محوریت کورد را به عنوان یک ملت برجسته نموده است. به عبارتی می‌توان آن را به‌عنوان مرحله‌ای نوینی از تقابل میان ناسیونالیسم کوردی و ناسیونالیسم ایرانی قلمداد کرد.

از سوی دیگر، نمادهای بکارگرفته در مراسم‌های نوروزی کوردستان، شعارها و محتوای پیامهای نوروزی، مشارکت زنان و نمود عینی برابری میان زن و مرد، وسعت جغرافیایی و... مجموعه‌ای از عوامل دیگر هستند که نوروز کوردستانی را از نوروز ایرانیان متمایز می‌کند.

شهرام سبحانی: پیامدهای مثبت جشن نوروز در روند گسترش جنبش آزادیخواهی کوردستان چ بوده است؟

مادج احمدی: جنبش ملی - دموکراتیک کوردستان در طول دهه‌های گذشته فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کرده است. بطور مداوم از سوی رژیم‌های اشغالگر کوردستان مورد سخت‌ترین سرکوب‌ها قرار گرفت است، ولی با وجود سالها سرکوب، شکنجه، اعدام، اعمال فشار سیاسی و اقتصادی و حمله‌ی نظامی علیه مردم و احزاب سیاسی کوردستان، این جنبش مسیر خود را در راه رسیدن به اهداف بنیادین خود پیموده و هیچ فشار و سرکوبی نتوانسته میسر این جنبش را منحرف و یا سد کند. مثلاً، اگر در مقطعی شرایط بکارگیری مبارزه‌ای مسلحانه در مبارز با رژیم به مانند گذشته نبوده، این جنبش از

حرکت نیافتاده است و در اشکال دیگر راه خود را در مبارزه با رژیم پیدا کرده است. با جرات می توان گفت که مردم کوردستان در مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی ایران ابتکار عمل را در دست دارند و مبتکرانه عمل می کنند و این یکی از رازهای تداوم این جنبش است.

منظورم از این بحث این بود که بگویم نورزاکنون در کوردستان به شکلی از مبارزه‌ای مدنی و مقاومت دمکراتیک در مقابل یکی از پیچیده‌ترین و مخوفترین ساختارهای سرکوب در جهان تبدیل شده است. از این رو پیامدهای دراز مدتی خواهد داشت که نمونه‌ای عینی آن را ما در مراسم‌های عظیم نوروزی در ایلام و کرمانشاه دیدیم. تمام تلاش نهادهای امنیتی حکومت در طول دهه‌های گذشته این بود که این مناطق را از پیکره‌ای جنبش ملی -دمکراتیک کوردستان جدا کنند. نوروز ایلام برای همیشه ایده خیال‌پردازانه را وارونه کرد و نشان داد این مناطق بخشی جداناپذیر از جنبش سیاسی کوردستان هستند.

بنابراین، یکی از پیامدهای ماندگار و مهم نوروز امسال را تغییر توازن قوا به نفع جنبش ملی مردم کوردستان و توسعه‌ی دامنه‌ی جغرافیایی فعالیت‌های هویتخواهانه‌ای مراسم‌های نوروزی کوردستان است.

شهرام سبحانی: چرا جمهوری اسلامی هر ساله با برگزاری مراسم‌های نوروزی در کوردستان مخالفت میکند و یک جو کاملاً امنیتی را بچود می‌آورد؟

مادح احمدی: همانگونه که در پاسخ به پرسش قبل به آن اشاره کرده‌ام، جمهوری اسلامی مخوفترین ساختار سرکوب را در جهان دارد و در طول دهه‌های گذشته از وحشیانه‌ترین اشکال خشونت علیه مخالفان خود استفاده کرده است. اساساً یکی از پایه‌های ماندگاری جمهوری اسلامی تا امروز، نظام سرکوب آن است و این یکی از ویژگیهای نظامهای مستبد و دیکتاتور هست. بنابراین، چنین نظامی برای تحلیل و برخورد با پدیده‌ها و تغییرات درون جامعه، از یک رویکرد کاملاً امنیتی استفاده می کند. از این رو، طبیعی است که آنها از یک دیدگاه امنیتی با مراسم‌های نوروزی برخورد کنند. البته نهادهای امنیتی حکومت با توجه به بررسیهای قبلی خود، در ابتدای ماه اسفند تلاش کردند که از طریق شورای شهرها و فرمانداریها بتواند کنترل این مراسم‌ها را در دست بگیرند، ولی با توجه به اینکه ابتکار عمل در دست مردم و فعالین مدنی بود، آنها شکست خوردند و نتوانستند کنترل نوروز را بدست بگیرند.

همانگونه از سوال شما هم پیداست، این سیاست امنیتی تنها شامل نوروز امسال نمی شود. یاد دارم حدود ۲۲-۲۳ سال پیش، که آن زمان وسعت برگزاری مراسم‌های نوروزی بیشتر در سطح محلات شهرها بود، در سنه (سنندج) شخصی به اسم "سرهنگ دولتی" از اطلاعات نیروی انتظامی سنندج، در محلات مختلف سنه به جان جوانان می افتاد مراسم‌های نوروزی را

به هم می‌زد. امروزه می‌بینیم که مقاومت مردم، ساختار امنیتی و نظام سرکوب جمهوری اسلامی به زانو درآورده و این ساختار مخوف در مقابل اراده و خواست مردم شکست خورده است. در واقع میتوان گفت که مراسم‌های نوروزی کردستان، وحشتی که ساختار سرکوب جمهوری اسلامی درست کرده بودند درهم شکسته و وقتی که در مراسم نوروزی ایلام ما می‌بینیم که جمعیتی بالغ بر ۵۰ هزار نفر در آن حضور داشتند، این نشان از پیروزی اراده‌ی مردم در مقابل رژیم است که تا دندان علیه مردم مسلح است.

شهرام سبحانی: تفاوت نوروز امسال با سالهای دیگر چیست؟

مادج احمدی: مراسم‌های نوروزی کوردستان از یک نگاه کلی می‌توان آنها را در امتداد یکدیگر طبقه‌بندی کرد که در آن هویتخواهی و محوریت جنبش کوردستان کاملاً برجسته و مشخص است. به باور من، بعد از "قیام ژینا" نوروز امسال کوردستان، بزرگترین نمایش ملی مردم کوردستان بود و یک بار دیگر ما شاهد آن بودیم که در مقایسه با کلان شهرها و دیگر مناطق ایران "حاشیه" امروز نقش کلیدی را ایفا می‌کند و کوردستان کانون این تحولات است.

در کل می‌توان تفاوتها و ابتکار عملهای تازه‌ای را در نوروز امسال در مقایسه با سالهای گذشته برشمرد. به‌عنوان مثال در "شعار" ما قبلاً "نه‌وروزی جامانه‌کان" را داشتیم، ولی امسال علیرغم حضور به‌جا و معنادار "جامانه"، شعار "نه‌وروزی مه‌شخه‌لانی پرزگاری" در تمام مراسم‌های نوروزی وجود داشت. از این رو می‌توان گفت که نوروز امسال تا حد زیادی نسبت سالهای گذشته نیز "رادیکال" تر بود. علیرغم اینها، بزرگترین و مهم‌ترین تفاوت نوروز امسال با سالهای گذشته در وسعت جغرافیایی آن بود. مثلاً در سالهای گذشته، کانون پررنگ مراسم‌های نوروزی شهر "سنه" و شماری از روستای کلیدی اطراف آن بود. اما امسال ما در ارومیه، موکریان، در دهگلان، روستاهای اطراف قروه و کرمانشاه شاهد مراسم‌های باشکوه نوروزی بودیم. مهمتر و متفاوتتر از همه مراسم‌های کارزان، سیروان و مه‌لکشاهی ایلام بودند که بی‌سابقه بود. ناگفته نماند که مشارکت و نقش کلیدی خانواده‌ی شهدای "قیام ژینا" یکی از جنبه‌های بسیار زیبا و معنادار نوروز امسال بود که کوردستان را از همه متمایز کرده است.

شهرام سبحانی: آیا احزاب کوردستان توانسته‌اند از جشن نوروز برای اتحاد میان خود استفاده کنند؟

مادج احمدی: یکی از مؤلفها و شاخص‌های مراسم‌های نوروزی کوردستان، اتحاد و همگرایی میان مردم است که ما آن را در مشارکت و حضور رنگارنگ مردم کوردستان دیدم. به اعتقاد من، این یک نقد جدی است که ما این میزان از اتحاد و

هماهنگی را در میان احزاب کوردستان نمی بینیم. مثلاً در جریان "قیام ژینا" احزاب و جریانهای سیاسی کوردستان نتوانستند، حجم اتحاد و محوریتهی که ما در کوردستان در درون جغرافیای بنام "ایران" داشتیم، در خارج از ایران آن را در میان خود به نمایش بگذارند. در مراسمهای نوروز هم ما چنین تعاملی را شاهد هستیم که این خود یک کاستی بزرگ است. به اعتقاد من راه حل خروج از بحران در میان احزاب، ایجاد یک پروژهی سیاسی هدفمند است که از طریق آن در مرحلهی اول سطح هماهنگی و اتحاد میان احزاب را افزایش داد و در مرحلهی دوم سطح قابل قبولی از هماهنگی میان احزاب، نخبگان، فعالین و نهادهای مدنی جامعه ایجاد کرد و در نهایت نیز از طریق آن تحولات را مدیریت کرد.

شهرام سبحانی: پیامهای جشن نوروز امسال برای سران رژیم چ بود؟ به نظر شما چگونه می توانیم از جشن نوروز در جهت رسیدن به مطالبات خود استفاده کنیم؟

مادح احمدی: در یک کلام مردم کوردستان از طریق مراسمهای نوروزی کوردستان به سران رژیم گفتند که بعد از بیش از چهار دهه بکارگیری وحشیانهترین اشکال سرکوب علیه مردم کوردستان، کوردستان هنوز تسخیرناپذیر است و هیچ حکومت مرکزگرا و مستبدی نمی تواند کنترل کوردستان را به دست بگیرد. در جریان "قیام ژینا" مردم در کوردستان و بلوچستان ساختار سرکوب جمهوری اسلامی را فلج کردند. در نوروز امسال نیز در شکلی دیگر مردم کوردستان این پیام را با حضور پررنگ خود دوباره تکرار کردند.

در رابطه با بخش دوم پرسش شما همانگونه که قبلاً نیز به آن اشاره کردم، تقابلی شدیدی در میان ناسیونالیسم ایرانی و ناسیونالیسم کوردی وجود دارد و نمونه آن را در دیدگاه نخبگان!! تمامیتخواه و در چگونگی تعامل طرفداران و افراد وابسته به جریانهای تمامیتخواه با تحولات کوردستان در رسانهها و فضای مجازی می بینیم. در این رویارویی ناسیونالیسم کوردی مسیر درستی در پیش گرفته است که در آن هویتخواهی و مطالبه محور بودن جنبش کوردستان برجسته است. بدون شک مراسمهای نوروزی و تحولات درون جامعهی کوردستان برآینده و چگونگی پیشبرد این مهم تاثیرگذار است. اما مهتر از همه ما در راستای تحقق مطالبات ملی مردم کوردستان، برای مدیریت و رهبری این تحولات به یک پروژهی سیاسی بنیادین نیازمندیم.

شهرام سبحانی: آقای احمدی خیلی ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

مادح احمدی: خواهش می کنم.

رحیم رشیدی: رژیم توان و جرات این را نخواهند داشت که وارد یک رویارویی مستقیم با اسرائیل یا آمریکا در منطقه بشود



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

ناآرامی ها و شدت گرفتن تنش ها در منطقه هر روز به دلیل فعالیت گروه‌های نیابتی رژیم افزایش می یابد که اوج تنش و درگیری‌ها را در جنگ حماس علیه اسرائیل در منطقه مشاهده کردیم و تازه‌ترین تنش ها و درگیریها در هفته‌ی گذشته حمله‌ی اسرائیل به کنسولگری جمهوری اسلامی در دمشق بود. این حملات و تنش‌ها ما را با سوالاتی نظیر، هدف اسرائیل از حمله به کنسولگری ایران در دمشق چ بود؟ این حمله چ تاثیری در روند افزایش تنش ها در منطقه خواهد داشت؟ آیا این انتقام سخت تهدیدی برای احزاب کوردستان و حتی اقلیم کوردستان محسوب نمی شود؟ آیا جمهوری اسلامی به مواضع اسرائیل در منطقه حمله خواهد کرد؟ برای پاسخگویی به این سوالات گفتگوی با آقای رحیم رشیدی، عضو انیستوی گلد برای استراتژی بین‌المللی خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: آقای رشیدی خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا از این سوال مصاحبه را شروع می کنیم فکر

می کنید هدف اسرائیل از حمله به کنسولگری جمهوری اسلامی در دمشق چ بود؟

رحیم رشیدی: از زمان بر سرکار آمدن جمهوری اسلامی ایران، رژیم آیت الله ها همیشه معیارهای بین المللی را زیر پا گذاشته‌اند در حالی که در سیاست جهانی و عرف بین الملل مراکز و نهادهای دیپلماتیک نباید مورد حمله قرار بگیرند. ولی در این باره بر کسی پوشیده نیست که همیشه جمهوری اسلامی ایران از تمام ظرفیتهای خودش و از منابع دیپلماتیک برای حمله‌ی تروریستی و اقدامات تروریستی در سرتاسر دنیا استفاده کرده و در واقع حمله‌ی اسرائیل این پیغام را به دنیا فرستاد که جمهوری اسلامی ایران یک رژیم تبهکار و از نهادهای دیپلماتیک برای اقدامات تروریستی استفاده میکند و به نظرم همین امر سبب شد که ما شاهد اعتراضات یا عملکردهای آنچنانی در سطح بین المللی در راستای محکوم کردن این اقدام اسرائیلی ها نباشیم.

شهرام سبحانی: این حمله چ تاثیری در روند افزایش تنش ها در منطقه خواهد داشت؟

رحیم رشیدی: به نظرم جمهوری اسلامی ایران با شرایط بحرانی که در داخل ایران با آن گریبان گیره و با این اقتصاد در واقع فلج شده‌اش بخاطر سیاست های زور گویانه و اینکه کل منطقه را به آشوب کشانده نمی‌تواند مستقیم به منافع اسرائیلی ها در داخل خاک اسرائیل حمله بکند ولی در روزها و هفته‌های آینده ما شاهد یک اقداماتی در این راستا خواهیم بود. شاید گروه‌های نیابتی در عراق یا حوثی ها در یمن یا حزب الله در لبنان عملیاتی صورت بدن یا اینکه از راه دور جمهوری اسلامی ایران موشک های بالستیک را به یکی از مکان های از قبل تعیین شده بفرستد ولی در شرایطی نیست که با اسرائیل یا با هم پیمانان اسرائیل به ویژه با آمریکا وارد یک درگیری مستقیم بشود.

شهرام سبحانی: بسیاری از استادان و عضو هیئت علمی های دانشگاه در نامه‌ی از جو بایدن، رئیس جمهوری آمریکا خواسته‌اند که در برابر رژیم جمهوری اسلامی سیاستی درست تدوین کند. به نظر شما آمریکا چ سیاستی را برای مهار تهدیدات رژیم در منطقه اتخاذ می کند؟

رحیم رشیدی: متأسفانه سیاست آقای بایدن در شرایط کنونی بخاطر روند انتخابات ریاست جمهوری که قراره در ماه نوامبر امسال برگزار بشه یکی از عوامل بازدارنده‌ی یک سیاست فعال و شفاف در رابطه با مهار ایران در کل منطقه است. از سوی دیگر جنگ روسیه و اوکراین نیز مشکلی دیگر برای امریکاست. ولی با تمام کم و کاستی ها در این اواخر آقای بایدن به جای حمله به مرزها در عراق یا سوریه، مستقیماً سرکرده‌های "حشد شعبی" که وابسته به ایرانند یا منابع و تا

حدودی مستقیم ایران در عراق و تا حدودی در سوریه مورد حمله قرار دادند و با حمله مستقیم به حوثی ها در واقع نشان دادند که از سیاستهای جنگ طلبانه جمهوری اسلامی ایران در کل منطقه چشم پوشی نخواهند کرد. ولی این سیاست بنا به تحلیل های استراتژیک در واقع یک سیاست تاثیرگذاری نیست و خیلی ها بر این باورند که باید مستقیماً به منافع استراتژیک جمهوری اسلامی ایران در داخل ایران حمله بشود.

شهرام سبحانی: آیا این انتقام سخت تهدیدی برای احزاب کوردستان محسوب نمی شود؟ چون احزاب کوردستان و حتی اقلیم کوردستان همیشه اولین گزینهی حملهی رژیم در برابر ناتوانی های خود نسبت به حملات اسرائیل بوده است.

رحیم رشیدی: به قول آقای "بارزانی" اگر مرکز "موساد" در اقلیم کوردستان عراق بود ایرانی ها هیچ وقت جرات این را نداشتند که به اون حمله بکنند و اگر واقعا این حملات سختی که خودشون بهش اشاره می کنند پاسخگو و کافی بود نباید این حملات اخیر در دمشق اتفاق می افتاد و سرکرده های بارز سپاه تروریستی پاسداران مورد حمله قرار می گرفتند این نشان دهندهی این است که همان گونه که اشاره کردم "موساد" و دستگاه های امنیتی جهانی و "سی، آی، ای" آمریکا به خاطر فساد همه جانبه و عمیق در سیستم جمهوری اسلامی ایران ریشه دوانده اند و حملهی دوباره به کوردستان یا به احزاب کوردستان در واقع یکبار دیگر این واقعیت را برجسته تر میکند که این رژیم چقدر ضعیف و ناتوانه هر چند نه فقط به خاطر حملهی اخیر اسرائیلی ها به سپاه قدس و به سپاه تروریستی پاسداران و به کنسولگری جمهوری اسلامی ایران در دمشق، اما باید گفت که احزاب کوردستان و مردم آزادیخواه کوردستان همیشه در نوک تهدیدات تروریستی جمهوری اسلامی ایران قرار داشته اند و قرار خواهند داشت.

شهرام سبحانی: به نظر شما واکنش جمهوری اسلامی به این حملات چ خواهد بود؟

رحیم رشیدی: به نظرم پاسخ اونها مثل قبل یک پاسخ بزدلانه خواهد بود و جرات این را نخواهند داشت که وارد یک رویارویی مستقیم با اسرائیل یا آمریکا در منطقه بشوند. من فکر می کنم از نیروهای نیابتی خودشون تو یمن، تو عراق، تو لبنان، تو سوریه بیشتر استفاده خواهند کرد و من فکر نمی کنم که جمهوری اسلامی ایران توان و جرات رویارویی مستقیم با اسرائیلی ها را داشته باشد.

شهرام سبحانی: آیا جمهوری اسلامی به مواضع اسرائیل در منطقه حمله خواهد کرد؟

رحیم رشیدی: من فکر نمی‌کنم که این جرات را داشته باشد به منافع مستقیم اسرائیل در منطقه حمله بکند ولی این اسرائیل که حداقل در طول یک دهه‌ی گذشته ضربات سنگینی به جمهوری اسلامی ایران به ویژه در لبنان و سوریه و تا حدودی در این اواخر در عراق وارد کرده و این بر کسی پوشیده نیست این رژیم در واقع همان گونه که می‌گویند روباه بیرون و شیر داخل است ولی در سرکوب معترضین و شهروندان ایرانی و آزادیخواهان ایرانی و به ویژه مردم کوردستان و بلوچستان از تمام توان و قدرت خودش استفاده می‌کند در واقع امروزه صدای نیروهای وفادار به این رژیم در داخل سپاه تروریستی پاسداران و در داخل مراکز بسیجی و امنیتی دیگر رژیم هم به صدا در آمده‌اند که تاکی؟ و این پاسخ سنگین کی اتفاق می‌افتد؟ و این رژیم در واقع نه جرات و نه توان رویارویی مستقیم با اسرائیلی‌ها و حمله‌ی مستقیم به منافع اسرائیل رو دارد. و من فکر می‌کنم همان گونه در رابطه با این انتقام بزرگ و سیلی سنگینی که ادعا می‌کردند در رابطه با قتل قاسم سلیمانی انجام داده‌اند که بعدها همگان فهمیدند و آقای ترامپ افشا کرد که ایرانی‌ها زبونه از آمریکا خواسته‌اند که اجازه بدهند که چندتا موشک به "عین الاسد" به پایگاه‌های آمریکایی بزنند بدون اینکه حتی یک نفر زخمی بشه شاید در رابطه با اسرائیل هم بخاطر آبروی نداشته‌ی خودشون چنین اقداماتی در واقع به پیش ببرند.

حسام دست پیش: هویت کوردستانی بدون در نظر گرفتن ایلام و کرماشان یک هویت ناقص است



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

دشمنان کوردستان برای احاطه‌ی کامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی خود بر سرزمین مادری کوردها و به بیراهه کشاندن نیروهای انسانی و نخبگان این ملت از ابزارهای مختلفی برای حذف هویت فرهنگی و سیاسی کوردستان استفاده کرده‌اند تا این ملت نسبت به پیشینه‌ی تاریخی و سیاسی خود بی اطلاع باشند تا اینکه راحت‌تر بتونن به چپاولگری خود در کوردستان ادامه بدن. در ادامه‌ی این گفتگو با سوالاتی نظیر کولونیالیسم چیست؟ و کولونیالیست کیست؟، سیاستهای کولونیالیستی چ تاثیری در روند بافت جمعیتی شهرهای کوردستان و حتی منابع طبیعی داشته است؟، آیا اکوتوریسم یک پروژه‌ی استعماری در کوردستان است؟، حساسیت رژیم نسبت به فعالیتهای فرهنگی و سیاسی در استانهای "ایلام" و "کرماشان" به چه دلیلی بر میگردد؟ و چرا باید احزاب کوردستان روی این دو استان متمرکز شوند؟ روبرو خواهیم شد. که برای پاسخگوی به این سوالات گفتگوی با آقای حسام دست‌پیش، استاد دانشگاه و تحلیلگر مسائل سیاسی خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: آقای دست‌پیش ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع می‌کنیم، کولونیالیسم چیست؟ و کولونیالیست کیست؟

حسام دست‌پیش: موقعی که از کولونیالیسم حرف می‌زنیم در حقیقت فارغ از تعریفی که در حال حاضر جا افتاده یا به‌نوعی تصویری که از کولونیالیسم داریم در یک پروسه‌ی تاریخی شکل گرفته به این معنا که شما در عنصر کولونیالیسم تصرف سرزمینی داریم تصرف اقتصادی داریم تصرف فرهنگی داریم تصرف سیاسی داریم اما زمانی که به این پروسه نگاه می‌کنی در مسیر تاریخی او به فرض مثال ما دولت شهرهای یونان را داریم که در اطراف خودشون کولونیهای داشتن که از لحاظ اقتصادی از آن بهره‌برداری می‌کردند یا در زمان گذشته تصرفات سرزمینی داشتیم و تبدیل می‌کردیم به کولونی برای اینکه بتونیم نیروی سرباز یا نیروی انسانی برای جنگ برای شما آماده کنه اما از زمانی که اکتشافات به اصطلاح جغرافیای مدنظر قرار گرفت مثل کشف قاره‌ی آمریکا فورم کولونیالیسم صورت بندی اقتصادی بیشتر پیدا کرد تا رسیدیم به "انقلاب صنعتی" و در این موقع است که دیگه مفهوم کولونیالیسم فورمی کاملاً اقتصادی به خودش می‌گیره به این معناکه بتونه استثمار کنه منابع طبیعی که در آن مناطق وجود داشته تا اون را در خدمت نیروهای کولونیست قرار بده خب آنچه که ما داریم در موردش تا الان صحبت می‌کنیم در حقیقت یک فورم عینی از صورت کولونیالیسم به این معناکه منابع اقتصادی وجود داره به این معنا که تصرف سرزمینی وجود داره به این معنا که نیروی انسانی در آن مطرح است اما از زمانی که مفهوم کولونیالیسم با مفهوم فرهنگی و با مسائل سیاسی درگیر شد فورم سوپرکتیو به خودش گرفت یعنی فورم مفهومی خاصی به این معناکه کولونیالیسم تنها یک فورم از تسلط نیست بلکه ابعادی از تسلطه که می‌تونه انسانها را هم در بر بگیره یعنی ماهیت وجودی انسانها را هم هدف قرار میده برای تبدیل کردنش به فورمی که کولونیالیستها می‌خوان به این معنا که زبان شما به زبان آنها تبدیل بشه فرهنگ شما به فرهنگ آنها تبدیل بشه مذهب شما به مذهب اونها تبدیل بشه به همین دلیل که این روند را باید در سیر کولونیالیسم در نظر بگیریم و آنچه که ما در به اصطلاح حتی جنگ جهانی اول داشتیم در حقیقت تسلط به معنای واقعی همه‌ی ابعاد وجودی جامعه‌ی بود که توسط نیروهای کولونیالیست به اصطلاح تصرف میشن و در اینجا است که نیروهای کولونیالیست به عامل تبدیل میشن به این معنا که به بازیگر اصلی در جهت دادن جامعه‌ی که تصرف شده از لحاظ سرزمینی استثمار میشه، از لحاظ اقتصادی آسمیله میشه، از لحاظ فرهنگی جامعه پذیر میشه، از لحاظ سیاسی این همون نیروی کولونیالیسته که فورم خیلی مشخصی به خودش میگیره و در مقطعی زمان این کولونیالیست تبدیل به یک هویت برتری خواهی میشه یعنی به یک کلاس تبدیل میشه به یک هژمونی به یک ارزش تبدیل میشه و می‌بینیم کشورهای قدرتمند در دوره‌ی هر کدام سعی میکردند در بخشی از جهان یک کولونی داشته باشن و بتونن ارزش وجودی خودشون را بیشتر نشون بدن و بتونن به عبارتی جزء نیروهای هژمون و نیروهای صاحب اعتبار و شهرت در جامعه‌ی جهانی به حساب بیان اگه بخوام جمع بندی کنم اینه که ما کولونیالیسم را یک پروسه‌ی

مشخصی تعریف میکنیم که داره ابعاد متفاوتی از لحاظ اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی که میتونه انسانها را تحت تصرف خودش در بیاره و جامعه را تحت تصرف و تسلط خودش در بیاره یا سرزمینهای رو زمین گیره خودش کنه و این اون چیزی است که کولونیالیست میخوان و این اون پروژه‌ی است که کولونیالیست اساسا مدنظر دارند.

شهرام سبحانی: سیاستهای کولونیالیستی چ تاثیری در روند بافت جمعیتی شهرهای کوردستان و حتی منابع طبیعی داشته است؟

حسام دست پیش: کولونیالیست یا کولونی کردن کوردستان یا مستعمره کردن کوردستان یک امری چند بعدیست که همونطور که قبلا گفتم که جامعه‌ی کوردستان را بعنوان یک مجموعه مورد هدف قرار میده از لحاظ نظامی سعی میکنه که اون را کاملا تحت کنترل و سیطره‌ی خودش در بیاره، از لحاظ اقتصادی تمام منابعش رو به نوعی استثمار میکنه، از لحاظ فرهنگی سعی میکنه که اون را در خودش آسمیله کنه، از لحاظ سیاسی سعی میکنه که اون را با ارزش های خودش جامعه پذیر کنه، و بتونه احاطه‌ی کامل و سلطه‌ی کامل بر آن جامعه داشته باشه خب برای اینکه بتونه این روند رو تسهیل کنه سعی میکنه که تفاوت های که در جامعه‌ی کوردستان وجود داره ارزشهای خرده فرهنگی که در کوردستان وجود داره اون را تبدیل کنه به عرصه‌ی که بتونه اون زمینه‌ی تسلط اونها را به اصطلاح بیشتر هموار کنه به این معنا که قسمتی رو به حکومت وابسته میکنه، قسمتی را از حکومت دور میکنه، قسمتی رو سعی میکنه با مشکلات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو کنه و قسمتی دیگه رو فرصت سیاسی، اجتماعی و... به اونها میده به همین دلیل آنچه که در کوردستان انجام داده پلورالیزه کردن یا اتمیزه کردن جامعه‌ی کوردستان بوده که نتونه اون تصور واحد اون هویت واحد و اون ارزش واحد و یا بهتره بگم ارزش مشترکی که میتونه جامعه‌ی کوردستان را همبسته کنه به همدیگه نزدیک کنه در اون مسیر گام برمیداره به فرض مثال مسئله‌ی سورانی و کرمانجی یا مسئله‌ی کلهوری و سورانی مسئله‌ی هورامی و سورانی و یا شیعه، سنی، یارسان همه‌ی اینها را بعنوان ارزشهای از جامعه‌ی کوردستان میگیره و تبدیل میکنه به عرصه‌ی برای اینکه مجموعه‌ی خرده فرهنگی که در کوردستان وجود داره در مقابل همدیگر قرار بده این به همون نسبت در حوزه‌ی طبیعیشم معناداره به این عنوان که طبیعت کوردستان بخشی از خارج از پروسه‌ی کولونیالیستی نیست بلکه جزئی از این پروژه است به معنای اینکه باید بر اون احاطه داشته باشه و به معنای اینکه بتونه اون را در کنترل خودش قرار بده و به این معنا که حتی اون را تبدیل کنه به عرصه‌ی برای رقابت محلی میان خرده فرهنگی کوردستان تا اینکه بتونه بیشتر بر اون تسلط پیدا بکنه و به کنترل خودش در بیاره در مجموع میخوام بگم که سیاست کولونیالیستی در کوردستان تا به امروز در بخشی موفق بوده و بخشی از آن هم ناموفق، موفقیت از این لحاظ که همواره ارزشهای فرهنگی که در کوردستان وجود داشته را تبدیل کرده به عرصه‌ی برای تضاد و ارزشهای دینی که وجود داشته تبدیل کرده به عرصه‌ی تضاد و به همین دلیل که تمام این

امجموعه عوامل فرهنگی که میتونه در تشکیل هویت کوردستان ایران نقش داشته باشه اون را در تضاد اون قرار داده تا بتونه آن جامعه را بیشتر به اصطلاح به سمت عدم همبستگی سوق بده و نتونه که به یک جامعه متحدالشکلی را بوجود بیاره و این را حتی در ساختار شهرها هم می بینید. ببینید موقعی که سعی میکنه که در شهری مثل سنندج از نیروهای به فرض مثال شیعه در ادارات استفاده کنه که این منطقه سنی مذهب هستند یا در شهری که تورک و کورد است تورک ها را بیشتر وارد آن عرصه کنه یا در شهری که سنی بیشتره و شیعه را مثلا در ادارات بیشتر درگیر کنه یا در شهری اگر سورانی هستن بیشتر هورامی را با سیستم اداری درگیر کنه خب همه‌ی اینها از نگاهی کاملا کولونیالیستی میاد به این معنا که این جامعه‌ی همبسته‌ی دارای فرهنگ مشترک باید تبدیل بشه به جامعه‌ی متفرقی که از فرهنگها و به اصطلاح هویت‌های متفاوتی برخورداره و این تفاوت ها که میتونه یک ارزش و یک قدرت و یک سرمایه‌ی ملی برای جامعه‌ی تصرف شده باشه تبدیل کنه به یک تهدید.

شهرام سبحانی: آیا اکتوریسم یک پروژه‌ی استعماری در کوردستان است؟

حسام دست پیش: موضوعی که در رابطه با اکتوریسم هست اینه که تعریفی که از اون وجود داره به این معنا که شما وارد یک طبیعت میشین در عین مسئولیت شما مسئولیت برای حفظش دارین ارتقاش دارین و توسعه‌ش دارین و پویایش دارین این گردشگری خیلی فرق میکنه که شما به یک منطقه‌ی سفر می کنید و بیشتر منظورتون از اون اینه که به اون سر بزنینم و برای ساعتی یا برای چند روزی در اون محیط بمانیم و از فضای که وجود داره لذت ببریم اما اکتوریسیم یعنی اینکه شما با طبیعتی درگیر میشی در عین حال مسئولیتی داری به معنای حفظش که همچنان گفتم ترقیش پیشبرد و اما شما موقعی که با یک جامعه‌ی یا به سیاست کلان کولونیالیستی روبرو هستید کسی که از مرکز کولونیالیزم میاد و خودش رو معرفی میکنه به عنوان کسی که اومده درعین حالی که با این طبیعت درگیر میشه بتونه از اون محافظت کنه اینجاست که باید با علامت سوال مواجه بشیم که میتونه چ دلیلی داشته باشه؟ که بتونن حفظ کنن درحالیکه منابعی آبی اون به مراکز کولونیالیستی انتقال داده میشه، منابع معدنی او مثل طلا و به مرکز کولونیالیستی فرستاده میشه، موقعی که سرمایه‌های انسانی اون حتی نخبگان اون بیشتر سعی میکنن که اونها را به جاهای دیگه ترغیب کنند و به مناطقی دیگه بفرستند چ چیزی واقعا وجود داره که اینها درقبال این طبیعت احساس مسئولیت کنند؟ آنچه که به فرض مثال در ایران وجود داره طبیعت مرکز کولونیالیستی یا کولونیالیستها به یک بیابان تبدیل شده موقعی که تبدیل به یک بیابان میشه معنایش اینه که اونها باید بدنبال فرصتهای دیگه بگردن برای اسکان مردمانی که درحال حاضر با مشکل مواجهه‌اند و نسل های آینده‌شون خب چ بهتر شما با تابلوی بیابان با شعاری بیابان که جذابیتش هم حتی برای مردم کوردستان بیشتر باشه که من امدم با طبیعت شما درگیر میشم و در عین درگیر شدن احساس مسئولیت میکنم سعی میکنم پویاش کنم سعی میکنم

توسعه‌اش بدم به همین دلیل می‌تونیم بگیم به ابزاری تبدیل میشه برای تغییر بافت در آینده نه چندان دور برای ترغیب اون افراد وابسته افراد متعلق به نیروی کولونیالیستی که به این مناطق میان و به مرور زمان به فرض مثال اگر شما به کرماشان نگاه کنید ما اصلا موضوعی به اسم فارس در کرماشان نداشتیم ولی تبدیلیش کردن به موضوع و حتی شما اگر درحال حاضر به سنج بریم مغازه‌های که از فارس و تورک که به اون مناطق آمدن و روز به روز هم جمعیتشون بیشتر میشه این را به مسئله طبیعت مقایسه کنیم که میتونه در بطن خودش هم سودآوری داشته باشه در بطن خودش هم منابع مالی تولید کنه جذابیت تولید کنه به همین دلیل که باید این پروژه را با یک در قالب کلان سیاست استعماری دید نه اینکه یک احساس مسئولیت انسانی که شما بخواین با دید خیلی خوش بینانه به اون نگاه کنید هیچ سیاستی در رابطه‌ی استعمارگر و مستعمره نه انسانیست، نه اقتصادیست، نه فرهنگیست، و نه اجتماعی، کاملا سیاستی که در جهت جذب منفعت بیشتر، استثمار بیشتر، آسملیه کردن بیشتر، و جامعه پذیرکردن جامعه‌ی مستعمره در اون چیزی که کولونیالیست می‌خواهد.

شهرام سبحانی: سیاست‌های کولونیالیستی رژیم برای تغییر بافت سرزمین مادری کوردها چ بوده است؟ آیا این تنها ابزار رژیم برای حذف هویت فرهنگی و سیاسی کوردستان بوده است؟

حسام دست پیش: در سیاست کولونیالیستی هر گونه همبستگی تهدیده، هر گونه اشتراک سرزمینی که تصرف شده تهدیده، هر گونه اجماعی در سرزمین تصرف شده تهدیده، هر گونه توسعه‌ی در میان سرزمین تصرف شده تهدید به حساب میاد. و زمانی که نیروی کولونیالیستی به تغییر بافت فکر میکنه یعنی این همبستگی را از بین ببره یعنی یک امکانی را فراهم کنه که این جامعه نتونه در لحظه‌ی که لازمه و باید متحد بشه امکان اتحاد وجود داشته باشه شما نگاه کنید در کوردستان باکور بخش‌های از کوردستان در اونجا کاملا از طریق بافت جمعیتی تغییر کرده به کرکوک نگاه کنید و حتی به موصل نگاه کنید شما در آماری که زمانی جامعه‌ی ملل فکر کنم در سال ۱۹۲۱ یا ۱۹۲۲ بود که انجام داده اکثریت جمعیت موصل کورد بودن، اما اگر الان به بافت شهری موصل نگاه کنید اکثریت عرب هستند. به کوردستان روژاوا یا سوریه نگاه کنید کانتون‌های یا بخش‌های مابین مناطق کوردستان ایجاد شده تا اینکه عدم پیوستگی کوردستان را از بین ببره خب هدف اساسی و استراتژیک اینه شما حتی از نه تنها پیوستگی اجتماعی و فرهنگی جلوگیری کنید حتی از پیوستگی جغرافیای هم به اصطلاح باید جلوگیری کنید اینجاست که برای تغییر این بافت شما نیروهای از فرهنگ‌های دیگه از ادیان دیگه از قوم دیگه وارد این بافت می‌کنید تا این اتفاق نیفته و بتونه به سیاست یا منافی که برای اون تبدیل شده برسند اما این تنها ابزار نه، تنها ابزار نیست، همچنین که قبلا گفتم کولونیالیزم یک مجموعه است یک شبکه‌ی از راه کارها، سیاست‌های اجرایی، اعمالی، افکاری و که هدف رو جامعه‌ی تعریف کرده که اون رو تبدیل به مستعمره خودش کرده و این ابزارها

را باید به طور گوناگون به کار ببره تا بتونه جامعه رو تحت تسلط خودش در بیاره.

شهرام سبحانی: حساسیت رژیم نسبت به فعالیتهای فرهنگی و سیاسی در استانهای ایلام و کرمانشاه ب چ دلیلی بر میگردد؟ و چرا باید احزاب کوردستان روی این دو استان متمرکز شوند؟

حسام دست پیش: مناطق جنوبی شرق کوردستان مناطق بسیار استراتژیک و حساسی هستن از لحاظ انسانی، منابع طبیعی، موقعیت ژئوپلیتیکی، قدرت و توانایی که میتونه به کوردستان بخشه نه تنها در دوره جمهوری اسلامی در دوره پهلوی هم هدف بودن، دلیلش در دوره پهلوی برای اینکه بتونن این مناطق را تحت سیطره خودشون قرار بدن یا به مجموعه‌ی هویت تعریف شده‌ی خودشون وارد کنن اون رو وصل کردن به ناسیونالیسم ایرانی و تعریفی که از منابع تاریخی و آثار فرهنگی که در اون وجود داره متناسب کردن با اون تعریفی که از فرهنگ تاریخ و به اصطلاح هویت ایرانیست چرا؟ بخاطر اینکه این نقطه میتونه پایگاه استراتژیک کوردستان را به اون قدرت بخشه و بتونه امکان بازی سیاسی بزرگ رو به اونها بده شما فکر کنید که چرا "کرکوک" رو به کوردستان نمیدن؟ چرا "موصل" رو به کوردستان نمیدن؟ در روزآوای کوردستان "عفرین" رو به این روزگار درآورند در باکور کوردستان شهرهای عمده را به این وضعیت رسوندند دلیلش اینه که امکان استراتژیک و ژئوپلیتیکی که میتونه کوردستان پیدا کنه اون رو ازش بگیرن "ایلام" و "کرمانشاه" دارای این خاصیت هستنند به دوره جمهوری اسلامی میایم عامل دیگه‌ی به اون اضافه میشه اون هم شاهراه رسیدن به مراکز مقدس مذهبی به اصطلاح شیعیان است که کرمانشاه و ایلام اساسا این بزرگ راهیست که میتونه به اون منتهی بشه و طبیعتا به یک منبع استراتژیک برای رژیم جمهوری اسلامی تبدیل میشه که بخشی از این پروژه‌ی کولونیالیستی که حالا به اسم جمهوری اسلامی داره کار میکنه خب سعی میکنه این مناطق رو تحت کنترل خودشون دربیاورند و از موضوع کوردستانی بودن خارج کنه اینجاست که حساسیت دارن شما موقعی که بتونید ایلام و کرمانشاه را وارد هویت کوردستانی کنید اساسا دارین مانع درست میکنید مانع و فرصت، فرصت برای کوردستان به معنای دسترسی به یک موقعیت استراتژیک بهتر و مانع بخاطر اینکه پروژه‌ی اونها به نوعی با شکست مواجهه میشه و اینکه حساسن و این حساسیت اونها در حدیست که میتونه هرگز تحمل نخواهد کرد بخاطر اینکه دسترسی اونها رو به عمق استراتژیکشون کم میکنه اما اینکه احزاب کوردستانی چرا باید روی این مناطق متمرکز بشن؟ باید متمرکز بشن به این دلیل که اگر ما کرمانشاه و ایلام را در حوزه کوردستان نداشته باشیم قدرتی نداریم اصلا وجودی نداریم اگه بخوام مقایسه کنم کوردستان باشور چرا دچار مشکلات خیلی عمده‌یست؟ بخاطر اینه که "موصل" و "کرکوک" رو نداره بخاطر اون موقعیت استراتژیکی که میتونه از خودش دفاع کنه میتونه از خودش به اصطلاح درژی محکمی بشه این درژ از بین رفته و قابل دسترسه و میتونن هر لحظه بخوان اون رو با مشکل مواجهه کنند در روزآوا کوردستان موقعی که "عفرین" رو کنترل می کنند بخاطر اینکه شما نزدیکیتون به دریای آزاد تا حد ممکن از بین

بره، باید روی ایلام و کرمانشاه تمرکز داشته باشن چون هویت کوردستانی بدون در نظر گرفتن کرمانشاه و ایلام یک هویت ناقص است. هویت ناقص که دچار کمبوده نمی تونه پروسه تکمیلی خودش رو به اجرا بزاره از لحاظ فرهنگی ما وابسته به اون منطقه هستیم فولکلورمون زبانمون ارزشهای فرهنگی مون از لحاظ سیاسی ما وابسته به اون منطقه هستیم فوکس جمعیتی، منابع، نیروی انسانی، نیروهای کار که می تونن یک سیستم رو اداره کنند از لحاظ منابع اقتصادی این منطقه منطقه‌ای است که میتونه یک جامعه رو به نوعی باهش اداره کرد و در نهایت تنوعی که اونها میتونن به سیاست در کوردستان ببخشن ماورای تصور به این معنا که میتونه جامعه‌ی کوردستان رو از حالت تک صاحتی خارج کنه به یک جامعه‌ی متنوع تر با ارزشهای بیشتر تبدیل کنه به همین دلیل که احزاب کوردستانی اگر در گذشته ما این امکانات را نداشتیم برای رسیدن به این مناطق در حال حاضر این یک اجباره یک جبره که باید به اون مناطق رسید.

شهرام سبحانی: تنوعات جامعه‌ی کوردستان به لحاظ شاخه‌های زبانی و فرهنگی که حاکی از غنی بودن فرهنگ و تاریخ و زبان کوردستان بوده و از طرفی متأسفانه فرصتی برای تفرقه افکنی و متمایز نشان دادن بخشی از بخشی دیگر بوده‌است، چگونه میتوانیم از این تنوعات جامعه‌ی کوردستان در جهت وحدت و یکپارچگی ملت کورد استفاده کنیم؟

حسام دست پیش: تنوعات در جامعه‌ی کوردستان همیشه یک سرمایه بوده اما دلیل عمده‌ی که این سرمایه تبدیل به تهدید میشه در بعضی مواقع فارغ از اینکه ما یک دستگاه دولتی یک سیستم دولتی نداریم که بتونه اون رو به اصطلاح به نوعی سازماندهی کنه یک سیاست کولونیالیستی پشت این موضوع بوده و اون رو ترغیب کرده و برای چندین نسل روی این مسئله کار شده برای دهه‌ها دستگاه‌های ارتباط جمعی روی این مسئله کار کردن برای دهه‌ها سیستم آموزشی پشت این موضوع بوده برای سالیان درازی نیروهای انسانی بی شماری از جهات گوناگون این تنوع رو به تهدید تبدیل کردن اما آگه به گذشته برگردیم می بینیم که این تنوعات در جامعه‌ی کوردستان اساساً یک سرمایه‌ی بودن برای اینکه این جامعه بتونه پویایی خودش رو حفظ کنه برای اینکه تهدیدات اون کمتر بشه ما نیاز به ناسیونالیزمی داریم که بتونه فورمی کاملاً مدنی داشته باشه و بتوانیم آن را در ساختار سیاسی احزاب سیاسی در ذهن انسان کوردستانی و در جنبه‌ی تبلیغی اون به شیوه‌ی عملی نشون بدیم هر چند که به فرض مثال در کوردستان باشور شما صورت های از اون رو می بینید در کوردستان روزوا صورت های از اون رو می بینید به این معنا که ما هدفمون از سیاست آسملیه‌کردن خرده فرهنگ ها نباشه هدفمون از سیاست تبدیل خرده فرهنگ ها به قدرت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی باشه به عبارتی آگه ما دنبال ناسیونالیزمی باشیم به ماننده فارس ها و تورک ها و عرب ها که اگر یک لهجه‌ی رو بر دیگر لهجه‌ها تحمیل کنیم دچار یک اشتباه تاریخی میشویم آگه دنبال این باشیم یک مذهبی را به دیگر مذهب ها تحمیل کنیم دچار یک اشتباه تاریخی میشیم اما اگر دارای ناسیونالیزم به اصطلاح پیرو ناسیونالیزم مدنی باشیم به اون معنا خواهد بود که همه‌ی این تفاوت های که در جامعه‌ی

کوردستان وجود داره به اون رسمیت می بخشیم به اون احترام قائلیم و اون رو بخشی از قدرت جامعه‌ی کوردستان برای رهایی تعریف میکنه و اون رو تبدیل میکنیم به نیروی که در رهایی ما سهیم باشه نه در رهایی ما یک نیروی وابسته به حاشیه‌ی باشه پس ما نیاز به یک ناسیونالیزم در برگیرنده داریم که بتونه این خرده فرهنگ های که در تنوعاتی که در جامعه‌ی کوردستان وجود داره تبدیل به قدرت کنه اونها را به رسمیت بشناسه و آنها را در کنار خودش به نوعی در جهت همبستگی بیشتر جامعه کوردستان به سمت رهایی از اونها استفاده کنه پس تعریفی که ما از ناسیونالیزم کوردستانی داریم باید تعریفی کاملاً مدنی باشه که در آن قدرت هماهنگ کننده است نه حاکم یعنی تصویری که ما از قدرت در آینده‌ی جامعه‌ی کوردستان داریم این باشه ما یک مجموعه‌ی اداری داریم یک نظام و اتوریته داریم که هماهنگ کننده است نه حاکم بر مردم، اگر هماهنگ کننده باشه اون موقع همه‌ی این تنوعات می تونه ارزش وجودی خودشون رو را داشته باشن به رسمیت شناخته بشن و بتونن به عنوان یکی از عناصر قدرت در جامعه‌ی کوردستان تعریف بشن.

شهرام سبحانی: موانع لازم در روند جنبش آزادیخواهی کوردستان بخصوص جنبش آزادیخواهی در استان های ایلام و کرمانشاه چیست؟ چگونه می توانیم با سیاستهای رژیم در این استانها مقابله کنیم؟

حسام دست پیش: مانع اصلی که وجود داره اینه که ما اسیر سیاستهای کولونیالیستی شدیم و هنوز ذهن ما با مسائل کرمانشان و ایلام درگیر نیست ما به همون اندازه که با مسائل مهاباد و ارومیه و سنندج درگیر هستیم باید به همان اندازه با مسائل ایلام و کرمانشان درگیر باشیم. روند درگیر شدن ما از این مسیر می گذره که شما یک زمینهای دیالوگ رو باید آماده کنی چ در دیالوگ روزانه‌ی ما و چ در دیالوگ سیاسی ما و چ در دیالوگ فرهنگی ما، اجازه بدین به عبارتی دیگر این مسئله رو طرح کنیم اون هم اینه که مانعی که در راه ما وجود داره اینه که نظام کولونیالیستی در ایران به ما گفتند که اونها کوردی خیلی کورد نیستند اونها مذهب دیگه‌ی دارند اونها اصلاً جزء جنبش رهایی بخش کوردستان نبودن، این تصور رو شما موقعی قبول کنید به اون معنا خواهد بود که اساساً این مناطق رو به دغدغهای روزانه خودتون در پیگیری رهایی کوردستان خارج کردین یعنی شما عملاً به شیوه‌ی خودآگاه و ناخودآگاه قبول کردین که رهایی شرق کوردستان تنها متعلق به استان سنندج و استان ارومیه و ... است اولین چیزی که ما باید یاد بگیریم اینه که ما موقعی که فکر می کنیم و در پروسه‌ی فکری و رفتاری خودمون انجام میدیم اینکه این مانع را برداریم موقعی که فکر می کنیم در مورد اینکه بتونیم چگونه ناسیونالیزم کوردستانی رو تقویت کنیم باید ایلام و کرمانشان در این معادله وجود داشته باشن و جزء اولویتها طبقه‌بندی بشن پس مانع اصلی تصویری است که ما باید این رو کنار بزاریم و چگونه باید این مسیر را طی کنیم اینه که دیالوگ با این مناطق رو باید با این مناطق شروع کرد چ در سطح رسانه‌ی مون و چ در سطح گفتاری افراد تاثیر گذار چ در سطح ارتباط روزانه‌ی که برقرار می کنیم حتی کلماتی که بکار میبریم در زبان کوردی اگر من به سورانی حرف میزنم

بعضی جا ها میتونه اون کلماتی که متعلق به لهجه‌ی کلهوری و ... است متعلق به اون مناطق است اون رو دخیل کنم پس روندی که می تونیم شروع کنیم یک روند دیالوگ مدار است و این دیالوگ را با نخبه‌های این جامعه با نیروهای فرهنگیش نیروهای که در اون جامعه قدرت بیان دارن نیروهای که در اون جامعه قدرت نفوذ دارن و بعد اینو به سطح دوم و سطح سوم تا اینکه در جامعه انعکاس پیدا کنه و ساطع بشه پس ما باید تصورمون رو نسبت به اون منطقه تغییر بدیم و ما باید روند دیالوگ با اون منطقه به معنای سهیم کردن خاطرات روزانه‌ی خودمون به معنای دستاورد روزانه‌ی خودمون به معنای آینده‌ی که ترسیم می کنیم همه‌ی اونها را با اونها تقسیم کنیم تا بتونیم این اتفافی که لازمه در اون منطقه را سبب بشه.

شهرام سبحانی: مذاکره و دیپلماسی همیشه یکی از گزینه‌های حل مسئله‌ی کوردستان بوده و هست، در این باره حتی رهبر فرزانه‌ی کورد د. قاسملو می فرمایند: "مذاکره مانند پرنسیب بخشی از مبارزه است". به نظر شما آیا مذاکره به تنهایی در رسیدن ملت کورد به مطالبات خود کافی است؟ یا بایستی باید با استعمارگر کوردستان جنگید؟

حسام دست پیش: مذاکره و دیپلماسی یک ابزار هستند یک هدف نیستند پس ابزار گاهی مواقع میتونه کارکرد داشته باشه و گاهی موارد میتونه کارکرد نداشته باشه به عبارتی هدف غایی ما مذاکره و دیپلماسی نیست هدف غایی ما رهایی کوردستان است. هدف نهایی ما اینه که کوردستان به رهایی برسه و انسانهاش در آن آزاد باشند پس اگر هدف شما رهایی کوردستان است تمام ابزاری که میتونه این مسیر را هموار کنه شما باید مدنظر داشته باشی مذاکره و دیپلماسی چ در صلح و چ در جنگ وجود داره نه کسی میتونه این را انکار کنه و نه کسی میتونه از اون غافل بشه، ولی مذاکره و دیپلماسی هدف غایی ما نیست برای یک سرزمینی که تصرف شده مذاکره و دیپلماسی در مسیر این رهاییه نه اینکه تمام این مسیر باشه شما در مسیر رهایی کوردستان جدا از مذاکره و دیپلماسی مسیر نظامی، مسیر اقتصادی، مسیر فرهنگی، مسیر مقاومت مدنی داری مسیر برخورد روزانه با نیروهای کولونیالیستی دارید که سرزمین شما را تصرف کردند پس برای اینکه به اون سمت بری به اون سمت رهایی حرکت کنید همه‌ی این ابزارها وجود دارن و همه‌ی این ابزارها در زمان و مکان خودشون میتونه معنا داشته باشند اما اگر ما فرض مون بر این باشه که مذاکره و دیپلماسی رو همواره در دستور کار قرار دهیم و اون را تبدیل به هدف کنیم اون اشتباهی است که هیچ ملتی اون رو تجربه نکرده به اصطلاح جزء اون دسته از مردم هم باشیم مردمانی که به رهایی سرزمینی رسیدن هدفشون این بوده که بتونن استقلال وجودی خودشون رو بدست بیارن و در این مسیر از تمام ابزارهای که لازم بوده اون را بکار بردن از اون استفاده کردند که طبیعتا دیپلماسی و مذاکره هم یکی از این مسیرها بوده رهبران کوردستان به فرض مثال: دکتر "قاسملو" و حتی "سمکو شکاک" که از مذاکره استفاده کردند دلیلش بر این نبوده که مذاکره هدف غایی اونها بوده بلکه ابزاری بوده از ابزارهای که مسیر را برای

رهایی کوردستان بیشتر هموار کنه به همین دلیله که شما در رسیدن به رهایی با شبکه‌ی با مجموعه‌ی از ابزار مواجهه‌یین که هر کدام از آنها میتونه در این مسیر به شما کمک کنه از جمله مبارزه‌ی مسلحانه یا به اصطلاح همون مقاومت مسلحانه‌ی که در جامعه‌ی کوردستان وجود داشته مقاومت مسلحانه در کوردستان بخشی از سیستم دفاعی این ملت و وجودش نه تنها لازمه بلکه اینکه اجباره یک اجباره که باید وجود داشته باشه و همزاد و همراه این جامعه به مسیر خودش ادامه بده چون که شما حتی بعد از رهایی به اون نیاز دارین و تا روزی که جامعه‌ی شما فرهنگ شما سرزمین شما وجود داشته باشه به این نیروی مبارز نظامی در دوره‌ی برای رهایی مبارزه میکنه، در دوره‌ی برای دفاع مبارزه میکنه، در دوره‌ی برای تهاجم استفاده میکنه، اما همراه و همزاد یک ملت، یک سرزمین و یک مردمانی است که میخوان به زندگی خودشون ادامه بدن به همین دلیله که مسئله‌ی مقاومت نظامی مبارزه‌ی نظامی مسئله‌ی نیست که بتونی حتی به مانند مذاکره به اون نگاه کرد بین مذاکره و دیپلوماسی ابزاری بودند از ابزارهای که در این مسیر به شما کمک می کنند اما مسئله‌ی نظامی گری هم همزاد شماسه همراه شماست با شما حرکت میکنه در هر مقطعی کارکرد خاص خودش رو داره که میتونه به شما کمک کنه به همین دلیله که ما باید غایت خودمون که رهایی کوردستان رو بعنوان تابلویی بزرگ بعنوان چراغ راهنما بعنوان مسیری که باید به اون برسیم مدنظر قرار دهیم نه ابزارهای که در این مسیر وجود دارند اینها ابزار هستند مقطعی موقت و تاکتیکی هستند اما رهایی کوردستان یک غایته یک هدفه که در این مسیر شما را همراهی خواهد کرد.

شهرام سبحانی: آقای دست پیش خسته نباشید، ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

حسام دست پیش: خیلی ممنون شما هم خسته نباشید.

سورینی کوردستان: به آتش کشیدن جنگلهای کوردستان یک موضوع همه‌گانی است و برای رژیم فرقی نمی‌کند که کدام قسمت از محیط کوردستان باشد



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

کوردستان از نظر منابع طبیعی از جمله جنگل‌های انبوه و مراتع غنی است. اما دولت‌های مرکزی به ویژه در زمان جمهوری اسلامی تا آنجا که توانسته‌اند منابع طبیعی کوردستان را غارت کرده‌اند. سپس از آن برای تضعیف جنبش سیاسی کورد و برای اهداف دیگر استفاده کردند بخصوص در رابطه با جنگل‌ها، سالهاست که جنگل زدایی و سوزاندن جنگل‌های کوردستان سوژه داغ رسانه‌ها و دغدغه بزرگ دوستداران محیط زیست و میهن پرستان کوردستان بوده است و جمهوری اسلامی برای اهداف سیاسی و نیز دستاوردهای اقتصادی به آن ادامه میدهد. این در حالی است که تشکل‌ها و فعالان محیط زیست در این عرصه تحت فشار، دستگیری و هزینه‌های سنگینی هستند. دستگیر و با هزینه‌های هنگفتی روبرو میشوند. "کوردستان" برای بررسی سیاست‌های رژیم در قبال محیط زیست و جنگلهای کوردستان، مصاحبه‌ای با یکی از فعالان محیط زیست با نام مستعار "سورینی کوردستان" داشته است.

شهرام سبحانی: علت تخریب جنگل های زاگرس به طور عام و مریوان به طور خاص توسط مزدوران رژیم چیست؟

سورینی کوردستان: در اینجا می خواهیم به دو نکته اساسی اشاره کنم که هم عامل این بحران ها و فاجعه هاست که رژیم در قبال تخریب محیط زیست از طریق نهادهای خود انجام میدهد. اول اینکه تخریب جنگل ها مختص مریوان یا یک منطقه خاص در کوردستان نیست، بلکه یک موضوع همه گانی است. که از استان سنندج تا کرمانشان، ایلام، لرستان، خراسان، سردشت و پیرانشهر امتداد دارد. و آنها به بهانه مسائل ملی و امنیتی و اغلب به بهانه وجود اپوزیسیون کورد به طور سیستماتیک مورد هدف رژیم اشغالگر ایران قرار می گیرند. متأسفانه این سیاست برای نابودی این ثروت ملی و منابع طبیعی تا به امروز ادامه دارد. دوم اینکه مسئله گرسنگی و فقیر شدن مردم کوردستان یکی دیگر از این دلایل است یا بهتر بگوییم راه را برای افراد سودجو و منفعت طلب و همراهان رژیم هموار می کند که آنها آگاهانه و ناآگاهانه دست به تخریب و بریدن می زنند که هر دو عامل اصلی خود رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

شهرام سبحانی: مکان هایی که توسط مزدوران رژیم تخریب شده اند، دقیقاً کجاست؟

سورینی کوردستان: پاسخ این سوال کل کوردستان بزرگ را در بر می گیرد و مختص به مکان خاصی نیست به عنوان مثال: چند مکان حساس و مهم را ذکر می کنم.

- مرزهایی که همیشه پاکسازی شده، جنگل ها سوخته و پایگاه نیروهای آنها و حتی سکوهای موشکی نصب شده است، کوه های سورن، شاهو، کوسالان، هه ورامان و ... بخشی از آنهاست.
- محل مانور و آموزش نیروها و سلاح های آنان که هر ساله موجب آتش سوزی می شود و یا به طور کامل مصادره و اشغال شده و متعلق به خودشان است.
- سلب مالکیت منطقه زریبار و اطراف مریوان که شامل حومه شهر می شود و به بهانه املاک و خرید و فروش از طریق نهادهای مربوطه خود به مبلغ هنگفت تخریب و سپس به غیرنظامیان و نظامیان فروخته می شود.

شهرام سبحانی: آیا مردم این مناطق نسبت به این جنایات برخورد جدی داشته اند؟

سورینی کوردستان: بله، مردم و تشکل های محیط زیست دهها بار به این جنایات اعتراض کرده و دست به اقدامات شدید سیاسی و مدنی زده اند. به همین دلیل مردم و فعالان مدنی دستگیر و شکنجه شده اند، مثلاً من به پالایشگاه نفتی اشاره می

کنم که سال ها پیش می خواستند در کنار زربار بسازند که با اعتراض مردم و "انجمن سبز چیا" مواجه شدند که خوشبختانه پس از تلاش مردم و انجمن این پروژه به نتیجه نرسید.

- مسدود نمودن راههای مواصلاتی مرز مریوان یعنی باشماخ بر روی کامیونهای باری رژیم ایران که طی آن چندین روز مردم اعتراض نمودند که علیرغم آن متأسفانه بدون نتیجه ماند.

- اعتراض بی حد و حصر به بستن سدها به ویژه سد «کانی بل» در هه‌ورامان که موجب اعتراض مردم منطقه و نهادهای مدنی شد که پس از تلاش های فراوان نیز بی نتیجه ماند.

- اعتراض "انجمن سبز چیا" و مردم مریوان در خصوص زیاله‌دان مریوان معروف به زیاله‌دان روستای "اسراوا" و آوردن کارخانه بازیافت به آن محل که مردم بومی در آنجا کار کنند. که با شهرداری و نیروهای امنیتی پس از فشارهای زیاد منجر به خشونت، مجروح شدن و دستگیری تعدادی از مردم و اعضای سازمان ها در مریوان شد. اگر نام شهید "شریف باجور" را نیاورم، فکر می کنم به او خیانت کرده‌ام، زیرا مرحوم شهید و همزمانش نقش تعیین کننده‌ای در از بین بردن زیاله‌ها برای "اسراوا" داشتند. این باعث شد که آنها کینه‌ای خصمانه علیه فعالان جامعه مدنی ایجاد کنند و به فکر انتقام بیفتند. متأسفانه این موضوع منجر به شهادت کاک شریف و یارانش شد. اما رژیم در این امر موفق نبوده و مشکل همچنان پابرجاست.

- دره "سماقان" در منطقه سرشیو مریوان که مردم و سازمان های محلی به ویژه انجمن "سبز چیا" و شهید "شریف" و همراهانش با اعتصاب، اقامت و چادر زدن از انتقال زیاله به آن محل جلوگیری کردند.

- اعتراض ۳ شهریور ۱۳۹۷ پس از شهادت شریف و یارانش در خیابان های مریوان و متهم کردن سپاه تروریستی پاسداران توسط تمامی نهادهای مدنی با مردم کوردستان و سردادن شعارهای ملی در خیابان ها از جمله: «کاک شریف راهت ادامه دارد»، «مرگ بر جمهوری اسلامی» و یکسری شعارهای پرشور دیگر که نمونه‌ی کوچکی از برخوردها و اعتراضات مردم و تشکل ها بود.

شهرام سبحانی: آثار و پیامدهای جنگ‌زدایی و سوزاندن آنها در مریوان، چقدر تأثیرات منفی بر نابودی اکوسیستم مثلاً زندگی پرندگان مهاجر و سایر حیوانات داشته است؟

سورینی کوردستان: البته محیط زیست رابط زندگی بین تمام موجودات و حیوانات روی زمین است که با هیچ چیز قابل توصیف نیست. من معتقدم دست انسان محیط زیست را آلوده کرده است و هر نوع دخالت در محیط زیست باعث سوختن و نابودی جنگل های زمین شده و عواقب بسیار خطرناک و فاجعه باری به همراه داشته است. این قطعاً تأثیر منفی بر حیوانات داشته است و منجر به انقراض آنها می شود که اکنون کم و بیش اینجا ما آنرا احساس می کنیم. بنابراین جمهوری اسلامی و نهادهای ذیربط آن هم بیشترین جنایت را مرتکب شده و هم بیشترین مسئولیت را در این قبال برعهده دارند.

شهرام سبحانی: برخورد تشکل های محیط زیست مریوان با این جنایات چگونه بوده است؟ به نظر شما چقدر در مقابله با این سیاست ها موثر بوده اند؟

سورینی کوردستان: موضع نهادهای جامعه مدنی روشن است. اساساً فعالیت زیست محیطی تلاشی برای توسعه فرهنگ صلح و همزیستی است. تلاش آنها برای یک جامعه سالم، برای شادی، برای احیای زندگی، کرامت انسانی و ارزش های انسانی است. محیط بانان با توجه به محبوبیت خود در بین مردم خود از چیزی دریغ نکرده اند با روشنگری، کار فرهنگی و آگاهی بخشی در جامعه توانسته ایم بسیاری از نقشه ها، رویاها و خیالات رژیم را خنثی کنیم. ما همیشه به خاطر آبادانی، سرسبزی و حفاظت از کوردستان موضع گرفته ایم و روح بهترین فرزندانمان را که سرمایه ملی بودند تقدیم راه آزادی، محیط زیست و طبیعت کوردستان کرده ایم.

شهرام سبحانی: حتما می دانید و شنیده اید که در استان کرمانشاه و لرستان، رژیم برای هدفی خاص جنگل های زاگرس را تخریب می کند و به جای آن اقدام به تولید مواد مخدر می کند. به نظر شما این تلاش های رژیم میتواند این توطئه ها را به دنبال داشته باشد؟

سورینی کوردستان: با توجه به این سوال و موقعیت های مختلف منطقه ای استان ها، ممکن است نوع آن یکسان نباشد، یا به شیوه و شکلی خاص که من نمی توانم قضاوت کنم یا خوانشی صحیح و علمی از آن داشته باشم اما اینجاست که این برنامه ها و تلاش ها تأثیر چندانی در این باره نداشته است. به طور کلی می توان گفت که در آینده تأثیرات منفی و مخربی به دنبال خواهد داشت. بدیهی است که با سوزاندن و تخریب جنگل ها، هم از نظر تخریب اکوسیستم های منطقه و هم از نظر تغییر آب و هوای و نابودی موجودات و حیوانات و دهها آسیب و تهدید برای جمعیت منطقه و تشدید مهاجرت، خشک شدن منابع اقتصادی، و... که متأسفانه در نهایت دودش به چشم مردم بیچاره کورد و محیط اطراف کوردستان میرود.

فصل بهار - ۱۴۰۳

در مجموع می‌توانم بگویم که موضوع به آتش کشیدن جنگل‌های زاگرس و توطئه‌های خطرناک رژیم در این باره، یک موضوع همه‌گانی است و برای رژیم فرق نمی‌کند که کدام منطقه از کوردستان باشد.

شهرام سبحانی: ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

سورینی کوردستان: خواهش می‌کنم.

۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۳

رزگار بهاری: عدم اعتراف به ملل غیرفارس، به منزلت وجود پتانسیل برای سرکوبشان است



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

حکومتهای متمرکز یکی پس از دیگری در جغرافیای سیاسی ایران با انکار و سرکوب هویت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ملل‌های تحت ستم، سعی در تضعیف و غارت ثروت آنان داشته‌اند تا در نهایت امپراطوریشان در مرکز محفوظ بماند. در ادامه‌ی این گفتگو با سؤالاتی نظیر نظام مرکزگرا چیست؟، آیا ملت‌های ایران در آن سطح از آگاهی سیاسی هستند که دوباره یک رژیم متمرکز تشکیل ندهند؟، آیا خطر به قدرت رسیدن یک نظام سنترالیزم در آینده‌ی ایران وجود دارد؟ و چگونه میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد؟، سیاست‌ها و دستاوردهای رژیم‌های تمرکزگرای قبلی در ایران چه بود؟ و جقدر در راستای احقاق حق و خواسته‌های مردم موفق بوده؟، روبرو خواهیم شد که برای پاسخگویی به این سؤالات گفتگویی با آقای رزگار بهاری، روزنامه‌نگار خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: آقای بهاری خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید از ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع میکنم،

نظام مرکزگرا به چه نظامی گفته می‌شود؟ ویژگی‌های این نوع نظام سیاسی چیست؟

رزگار بهاری: به تمرکز سیستماتیک و مداوم قدرت در دستان یک فرد یا گروهی مشخص، که از یک نقطه بر جغرافیا /

جغرافیاهایی معین حکمرانی کنند نظام مرکزگرا گفته می‌شود. در چنین نظامی، قدرت در مرکز (پایتخت) جمع شده و شخص یا گروه در حاکمیت، از آن نقطه بر آن مناطق حکمرانی می‌کنند. قدرت در چنین سیستمی بصورت هیرارشیک و هرمیست به نحوی که شخص یا گروهی که قدرت را در استیلا دارد، در رأس هرم قرار گرفته است. چنین حکومتی مایل به تقسیم قدرت با غیرخودی نیست؛ بجز در موارد یا مقطعی که اطمینان حاصل کرده حاکمیت و سلطه‌اش تضعیف نخواهد شد، تعدادی از امور را به گماشته و دست نشانده‌های محلی واگذار خواهد کرد. به تعبیری، تصمیماتی کلان و اساسی که قدرت و منافع گروه حاکمیت را حفظ می‌کند را همچنان حفظ کرده و برخی از اوامر را به وکلای محلی سپرده یا تصمیماتشان را تنفیذ می‌کنند. ممکن است تعریف یا استنباط از «نظام مرکزگرا» برای یک شهروند در یک کشور چندملتی با یک انسان کورد، گیلک یا بلوچ متفاوت باشد. ممکن است برای یک شهروند ایالت کالیفرنیا در ایالات متحده، شهروندی در استان کبک کانادا، یک اسکاتلندی در بریتانیا یا یک انسان کاتالون در اسپانیا دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به نظام مرکزگرا وجود داشته باشد چراکه نظریه اشغال سرزمینی، در میان سایرین کم‌رنگ است چراکه دارای اختیارات و حداقل‌های حقوق ملی خود هستند. در مقابل اما، مردمانی از مللی همچون بلوچ، گیلک، کورد، عرب و ... در این جغرافیای سیاسی که از سال ۱۳۱۳ ایران نام گرفته معتقدند که خاکشان توسط ایران با مرکزیت تهران به اشغال درآمده. این گفتمان به لطف رسانه و شبکه‌های اجتماعی هر روز تقویت می‌شود که با این وجود، آنچه قادر به حفظ این مرزهای سیاسی در آینده خواهد بود، برقراری توازن و کسب قدرت در میان ملل کورد، بلوچ، گیلک، عرب، فارس و حکومت این ملتها بر خود خواهد بود.

شهرام سبحانی: از دید شما آیا ملت های ایران در آن سطح از آگاهی سیاسی هستند که دوباره یک رژیم متمرکز تشکیل ندهند؟

رزگار بهاری: قوم و گروه در حاکمیت، سد راه دموکراتیزاسیون خواهند بود؛ گروه حاکم در ایران کنونی (چه حاکمیت در تهران و چه اپوزیسیون فارس‌محور ایرانشهری خارج‌نشین) مانع اجرای دموکراسی خواهند بود چراکه استقرار دموکراسی، قدرت و منفعت مردمشان را به خطر خواهد انداخت. «حکومت و ایدئولوژی ایرانی»، از «تمدن، زبان، فرهنگ، هویت و منابع طبیعی ملل غیرفارس» تغذیه می‌کند و استقرار دموکراسی باعث خواهد شد که این هیرارشیک و نظم موجود از هم پاشیده شده و نتیجتاً این خرده امپراطوری را از دست دهند. ایرانشهری‌ها از تعدد جنایتها و اجحافی که حکومت مرکزی علیه ملل غیرفارس انجام داده آگاهند و مطلعند که سایر ملل تحت سلطه از حکومت ملت دولت ایدئولوژیک فارس‌سرور عصبانی هستند. قاعدتاً این گروه حاکمیتی سعی خواهد کرد تا اقتدارگرایی و مرکزگرایی را بازتولید کرده و اگر قرار بر تغییر حکومت باشد، نظم موجود (استمرار حاکمیت با ایدئولوژی فارسی - ایرانی) همچنان حفظ شود. طبیعتاً ملل تحت

سلطه در نتیجه اشغال‌شدگی، متحمل مصائب و محنت‌هایی شده و احتمالاً جنایاتی همچون آسمیلاسیون، قتل‌عام، آپارتاید، انکار و امحاء، ژنوساید، تحقیر را تجربه کرده و شرایط، آنان را سیاسی و مبارز بار آورده. در نتیجه برای خلاص‌شدن از اسارت و مشقت، علاوه بر مبارزه، در جستجوی استفاده از مکانیسم‌های امروزی همچون مساعدت از اجرای حقوق‌بشر، استقرار دموکراسی برای استقلال یا حداقل مرکززدایی (decentralization) خواهند بود. این ملل متوجه خواهند شد که توسل به استانداردهای سیاسی برای اجرای دموکراسی، دیسکورسی جهان‌پسند و معمول است که با مخالفت افکار عمومی و قدرتهای جهانی مواجه نخواهد شد. البته نباید فراموش کرد باوجود داعیه غرب بر حمایت از حقوق ابتدائی ملل، اما غالباً آزادی‌متهایی که سرزمینشان اشغال شده با مبارزه، تقابل با نظم موجود و صرف هزینه‌های انسانی همراه است. این ملتها در مقطع کنونی در دو سوی و در تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند. از طرفی، ملت‌دولتی با ایدئولوژی ایرانیت و محوریت فارسی - شیعی با شراکت نسبی ترک‌ها - آذری‌ها قدرت را در دست دارند و از طرفی نیز ملل تحت سلطه همچون بلوچ، عرب، کورد، گیلک، مازن و... که رژیم حاکم، عرصه را در تمام ابعاد بر آنان تنگ کرده و در دویت سال قبل، در راستای ادغامشان سیاست‌ورزی کرده. اضافه کنم اگرچه بخشی از ترک‌ها - آذری‌ها مخالف رژیم کنونی هستند اما دارای قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و اداری بوده و گاه در ارومیه مجری سیاست‌های حاکمیت در قبال ملت کورد بوده‌اند. احزاب، تشکلهای و نخبه‌های سیاسی ملل غیرفارس نقش موثری در بلوغ سیاسی مردمشان، تقویت دیسکورس سروری سیاسی - جغرافیایی و عقب‌راندن فاشیسم دارند. این ملتها ملتزم و محکوم به افزایش سطح آگاهی هستند تا در مقاطع حساس تاریخی، از فرصتها استفاده کرده و خود را از فرودستی رها کنند. در غیر اینصورت، گروه قومیتی حاکم، سلطه‌اش را بر آنان حفظ خواهد کرد.

شهرام سبحانی: آیا خطر به قدرت رسیدن یک نظام سنترالیسم در آینده‌ی ایران وجود دارد؟ چگونه میتوان از وقوع آن جلوگیری کرد؟

رزگار بهاری: انقلاب «ژن، ژیان، نازادی» اگرچه به نتیجه نهایی دست پیدا نکرده اما وزن سیاسی و مادی و ماهیت ملل این جغرافیا، گروه‌های سیاسی و حتی رژیم کنونی تهران را عملاً کشف کرد. ایران‌شهری‌ها نه تنها ابایی از ابراز و بازتولید فاشیسم ندارند بلکه ملل محصور در جغرافیای سیاسی ایران را تهدید به نسل‌کشی می‌کنند. در موردی، یکی از افراد حلقه نزدیک به فرزند دیکتاتور پیشین که ساکن آمریکا و مهمان همیشگی کانال‌های فارسی‌گوی است در توییتری به قتل‌عام ششصد هزار نفر در آمریکا برای مقابله با تجزیه کشور در دوران «آبراهام لینکلن» استناد کرد. هدف او از طرح چنین موضوعی، تهدید ملل غیرفارس به نسل‌کشی و شرعیت به ژنوساید آزادی‌خواهان به منظور جلوگیری از تجزیه جغرافیای سیاسی ایران است. اساساً ساکنان فارس‌ستان - پرشیا در کویر فلات ایران کنونی، منافعشان را به نفت، آب،

گان، طلا و... سرزمین ملل غیرفارس گره زده‌اند و برای حفظ نظام سنترالیزم از طریق جایگزینی حکومتی مقتدرتر در تهران، جهت حفظ این منافع تلاش خواهند کرد. با این اوصاف میزان دموکراسی‌پذیری مجموع هر دو گروه (حاکمان کنونی در تهران و اپوزیسیون ملی‌گرای ایرانی در خارج) قریب به صفر است و امیدی به دموکراسی‌پذیری آنان نیست. از طرفی هم نمی‌توان پیش‌بینی کرد که رژیم کنونی، تحت چه شرایطی سقوط خواهد کرد - پس گزینه‌ها و انتخاب‌های پیش‌رو نیز منوط به نحوه تغییر حاکمیت خواهد بود و ملل غیرفارس بایستی برای تمام گزینه‌ها، خوانش و آمادگی داشته باشند. با این وجود در تمام شرایط (حتی در صورت دخالت قدرتهای خارجی)، این ملتها بنا به منافع ملی‌شان با اکتفا به قدرت خود قادر به تغییرات اساسی در سرنوشت خود خواهند بود. ولو «ژن، ژیان، نژادی» منجر به انقلاب و فروپاشی مادی رژیم نشد اما معتقدم که منجر به انقلاب فرهنگی و تطور سیاسی شد؛ ملل ستم‌دیده را به یکدیگر نزدیک، بسیاری را منقلب، آگاه و متوجه خطر بازتولید فاشیسم و ملی‌گرایی ایرانی کرد و جهان‌بینی برخی اقشار که خنثی و ابژه بودند را تغییر داد. بی‌شک ارتقای سطح آگاهی مردم باعث خواهد شد که وارد بازی قدرت‌طلبان و اشغالگر نشوند اما هیچگاه نباید خطر فاشیسم را دست‌کم گرفت. اتحاد ملل تحت سلطه و تقویت توان دفع خطرات ناشی از فاشیسم و ایدئولوژی ایران‌شهری، در کنار ارتقای معرفت‌شناختی، خودباوری و اعتقاد به توانایی حاکمیت بر خود، فاشیسم و ایدئولوژی ایرانی را به عقب خواهد راند. پس اکتفا به توان مردم در ابعاد سیاسی، توان تدافعی و برون‌رفت از ابژگی و اتحاد ملت‌هایی که سرنوشتی مشابه را تجربه کرده‌اند باعث خواهد شد که قادر به شکست ایدئولوژی ایرانی باشند. هر چند که تا به معرفی و به رسمیت شناساندن فاشیسم و ایدئولوژی ایرانی و پذیرش آن فاصله داریم اما امری دشوار نیست.

شهرام سبحانی: سیاست‌ها و دستاوردهای رژیم‌های تمرکزگرای قبلی در ایران چه بود؟ و چقدر در راستای احقاق حق و خواسته‌های مردم موفق بوده؟

رزگار بهاری: مرزهای سیاسی کنونی در نتیجه پیروزی و شکست در جنگ، پیمان‌نامه‌ها، معاهدات بین‌المللی و ریختن خون ملل تحت سلطه به شکل امروزی درآمده؛ مثلاً پس از شکست صفویان از عثمانی‌ها، در «عهدنامه قصرشیرین» بخش‌هایی از خاک کوردستان بذل و بخشش و تجزیه شد. همچنین در «پیمان‌نامه ترکمنچای» با روسیه تزاری نیز سرزمین‌هایی داده شد به همین منوال مابقی مرزهای سیاسی کنونی نیز در نتیجه پیروزی و شکست در جنگ، پیمان‌نامه‌ها، معاهدات بین‌المللی و ریختن خون ملل تحت سلطه به شکل امروزی درآمده است. پس از قدرت‌گیری رضاخان، گروه‌های ملی‌گرای فاشیستی ایرانی نیز فرصت بیشتری برای عرضه پیدا کردند. علاوه بر رضاخان که سودای قدرت او را واداشت تا با هیتلر رابطه مخفیانه برقرار کند، برخی گروه‌های ملی‌گرا و فاشیست ایرانی نیز از گروه «حلقه برلین» که تئورسین افکار فاشیستی، ملی‌گرایی و ایدئولوژی ایرانی بودند تا حزب «سومکا» ظهور کردند که از هیتلر و حزب نازی تأثیرپذیری داشتند. رضاشاه با

اقدام به قتل‌عام ده‌ها هزار نفر از ملل غیرفارس (بلوچ، کورد، ترکمن، آذری، عرب، گیلک و ...) سعی کرد تا ایدئولوژی ایرانی و مرزهای باقی‌مانده را تثبیت و ملت واحد ایرانی ایجاد کند. محمدرضا شاه پسر هم راه پدرش را رفت و با امتداد قتل‌عام ملل غیرفارس، سعی در تثبیت ایدئولوژی ایرانی و مرزهایش داشت. با این وجود، پروژه‌های شاه‌سازی و تک‌ملت‌سازی ایرانی شکست خورد و واقعیت موجود، ملل مختلف محصور در یک جغرافیای سیاسیست که گرفتار ملت دولت فارس سرور شده‌اند. سیستم حاکمیت در جغرافیای سیاسی ایران، ملت‌دولت است نه جمهوری. بدین‌معنی که دولت‌ملت موجود، پس از تحمیل اتوریته خود بر جغرافیای ملل دیگر و با انتفاع از منابع طبیعی و وامگیری از زبان و مصادره تمدن سایر ملتها و سرکوب و قتل‌عامشان در مقاطع مختلف، صاحب دولت امروزی شده و بر آنان حکمرانی می‌کند. استراتژی ملت‌دولت ایرانی در امتداد سلب هویت از سایر ملل و تحمیل هویت ایرانی بوده است. علاوه بر آن، انتقال منابع طبیعی سرزمینی ملل غیرفارس به کویر فلات پرشیا - فارسستان و در عوض تحمیل فقر سیستماتیک به منظور تضعیفشان، از دیگر سیاست‌های تهران، همزمان بوده با احداث صدها پادگان نظامی، لشکر، تیپ و مراکز امنیتی و اطلاعاتی در خاک آنان. بدین‌ترتیب تلاش‌های ملت‌دولت ایرانی در امتداد غنا و ثروتمند کردن مردم فارسستان (تهران، اصفهان، کرمان، قزوین، شیراز، یزد، مشهد، مرکزی و...) بوده یا به نوعی، هدفش ایجاد رفاه برای جغرافیای خود بوده و در سایر جغرافیایها همچون اشغالگر رفتار کرده است.

شهرام سبحانی: بهترین نظام سیاسی برای ایران چند ملیتی چیست؟ و فکر می‌کنید مردم ایران چقدر به آن نوع نظامی که در مورد آن بحث کردید آشنایی دارند؟

رزگار بهاری: دیدگاه‌های سیاسی متفاوتی برای آیندهٔ پسا - جمهوری اسلامی ایران وجود دارد؛ از جمهوری‌خواهی، پادشاهی، مشروطه پادشاهی، فدرالیسم، کنفدرالیسم یا استقلال‌طلبی وجود دارد. در گذشته معتقد بودم که احتمالاً فدرالیسم بتواند منافع تمام این ملتها را تأمین کند اما با توجه به مرور تاریخ، اتفاقات اخیر و مشاهداتم، اکنون معتقدم که ملت‌دولت ایرانی دموکراسی‌پذیر نیست و این ملتها بایستی به دنبال راه چاره دیگری باشند. این ملل زمانی به سعادت، امنیت و ثبات خواهند رسید که حاکمیتی از خود داشته و بتوانند برای خود تصمیم بگیرند. هیچکدام از گروه‌های ایرانشهری و مرکزگرا معترف به ملل غیرفارس و حقوق ملی‌شان نیستند و معتقدند که نیز بایستی همچنان بر آن ملتها حکم رانده و همواره ارباب و سرورشان باشند. عدم اعتراف به ملل غیرفارس، به منزله وجود پتانسیل برای سرکوبشان است؛ ایرانی‌ها در حکومت آینده نیز راه‌هایی قانونی و توجیهاتی همچون «خطر امنیت ملی» را برای مشروعیت‌دادن به قتل‌عام و استمرار حکومت بر آنان خواهند یافت. ایرانشهری‌ها از هم‌اکنون گروه‌های سایبری تشکیل داده و لمپن و فالانژهای ایرانشهری، در پایتخت کشورهای غربی در اوج انقلاب به ملل غیرفارس که پرچم‌های ملی‌شان را در دست داشتند

حمله‌ور شدند. رسانه‌هایشان در لندن و واشینگتن نیز صداهای متفاوت را از هم‌اکنون خفه و سانسور می‌کنند. روزنامه‌نگار ارشد ایرانی‌ها می‌گوید کاش چکمه‌های شاه را لیس می‌زدند و نخبه‌هایشان هم برای خم‌شدن در مقابل پسر دیکتاتور قبلی لحظه‌شماری می‌کنند. ملت‌دولت و ایدئولوژی ایرانی، منعطف نیست و قابلیت و پتانسیل پذیرش دموکراسی و تفرانس را ندارد. از همه مهمتر، هیچ امیدیه به تغییر ایران‌شهریه‌ها وجود ندارد و تلاش برای دموکراتیزه آنان کاری عبث و غیرممکن است زیرا می‌دانند که منافعشان با استقرار دموکراسی از میان خواهد رفت. انقلاب «ژن، ژیان، نازادی» سنگ محکی بود تا ماهیت واقعی ایران‌شهریه‌ها عیان شود؛ آنان نشان دادند که قصد بازتولید فاشیسم یا ملی‌گرایی ایرانی و دیکتاتوری را دارند و ادامه‌دهنده حکومت‌های صفویان، رضاخان، محمدرضاشاه، خمینی و خامنه‌ای خواهند بود. آنان حاضر به تقسیم قدرت با ملل غیرفارس و عدول از قدرت نیستند. در چنین شرایطی، معتقدم که قمار با سرنوشت مردم خیانت است و بهترین گزینه برای برون‌رفت از وضع موجود، جداکردن مسیر و گذر ملل تحت سلطه از تهران، و قدم در مسیر «استقلال» و «حکومت مردم بر مردم» است. در جغرافیای سیاسی ایران که مردم تجربه حکومتی دموکرات، نظام دموکراسی، رسانه و گردش آزاد اطلاعات را ندارند و ده‌ها سال تحت آموزش نظام ملت‌دولت ایرانی و تحریف تاریخ بوده‌اند طبیعی‌ست که همه مردم نسبت به ابعاد مختلف «حقوق سلب‌شده‌شان» آگاه نباشند. نه تنها صدا و سیمای رژیم بلکه رسانه‌های فارسی‌گوی متعلق به اپوزیسیون ایران‌شهریه نیز در همان راستای بازتولید سانترالیسم و تجمیع قدرت در تهران تولید محتوا کرده و مردم را آماج بمباران اطلاعات ناصحیح، ناقص و منحرف‌کننده قرار می‌دهند. اکنون در مقطعی هستیم که ملل غیرفارس با کمک شبکه‌های اجتماعی، در پی درکی از تاریخ و هویت واقعی و ملی خود هستند که توسط ملت‌دولت حاکم انکار شده است. برخلاف تصوراتی که معتقد به ادغام تدریجی یک ملت در ملتی مقتدر طی پروسه جهانی‌شدن **Globalization** هستند اما تاریخ نشان داده که نفی و حذف هویت ملتها آسان نیست. اگر دلایل فوق در گذشته مانع از آشنایی تمام اقشار جامعه با واقعیات و حقوقش بوده اما با ارتقای سطح علم جمعی و اطلاع از وجود حقوق ملی سلب شده‌شان، برای تغییر وضعیت موجود قدم برخواهند داشت. ذات انسان اقتضا می‌کند که «عزت‌نفس جمعی» و «غرور ملی» مردمی که پس از اشغال سرزمینش تحقیر و انکار شده، پس از درک واقعیت، خشمگین و متعاقبا آشفته و تحریک خواهد شد. یک انسان آزاده از زمانی که به تاریخ و هویت خود و ماهیت اشغالگر پی برد، تغییر موضع خواهد داد. سرعت ارتقای سطح معرفت سیاسی و اجتماعی جوامع با کمک تکنولوژی، چنان صعودی در حال افزایش است که جهته‌دهی و فریب افکار عمومی نیز آسان نخواهد بود. در چنین فضای سیاسی، دو طیف صف‌آرایی خواهند کرد: طیفی راست و افراطی که منافعش در حفظ نظم موجود بوده و مایل است که تهران همچنان تصمیم‌گیرنده و سرور باقی بماند و در مقابل، طیفی که حاضر نخواهد بود همچنان مطیع و کلونی تهران باقی بماند. چنین مردمی تصمیم خواهد گرفت که راهش را جدا کند - مگر آنکه فضای سیاسی باز شود، ملل غیرفارس به حقوق ملی خود برسند و ملت‌دولت فارسی - شیعی نیز برای حسن نیت، امتیازاتی بیشتر از داشته‌های خود را به منظور جبران خسارات و جنایات گذشته برای سایر ملل به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب، چنانچه ملل غیرفارس،

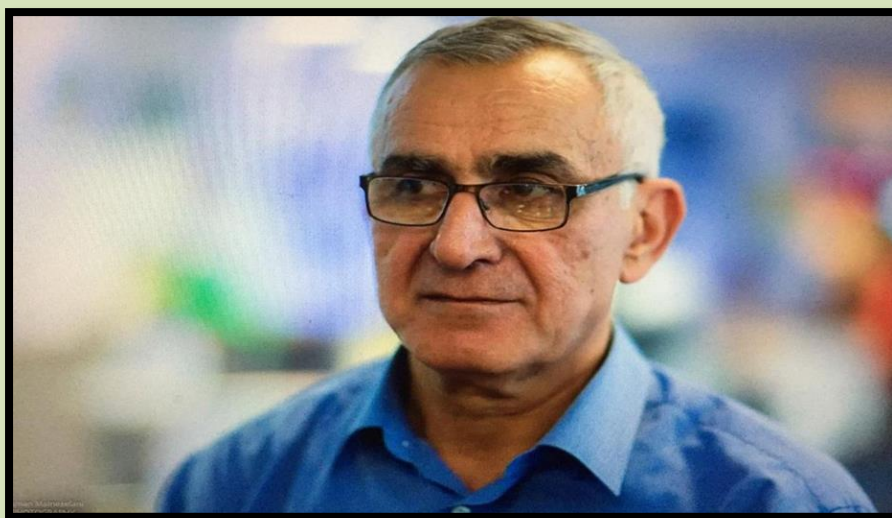
طاب تضمین «حیاتی» در شأن و کرامت انسان برای خود و نسل‌های آینده‌شان باشند بهتر است تا هرچه زودتر از قید سلطه اتنیکی از جغرافیایی دیگر رها شده و خودشان تصمیم‌گیرنده باشند، نه آنکه مردمی دیگر، از جغرافیایی دورتر برایشان تصمیم بگیرند. هیچ مردمی بجز خود، به مشکلاتش آگاه نیست، منافعش را حفظ نخواهد کرد و اساسا هر ملتی لیاقت تصمیم‌گیری برای خود را دارد.

شهرام سبحانی: اگر یکی از ملیت‌های ایران از استقرار یک رژیم متمرکز حمایت می‌کند، دلیلش چیست؟

رزگار بهاری: در حال حاضر «چند ملت متفاوت» در این جغرافیای سیاسی با «یک ملیت ایرانی» مندرج در اوراق اداری زندگی می‌کنند. این ملیت (ایرانی)، انتخاب و مطلوب همه آن مردمان نیست و هستند افرادی که از داشتن ملیت ایرانی متنفر و منزجرند. به هر حال، مثال را هم در «شخص» و هم در «ملت» تشریح خواهم کرد. ممکن است «یک شخص» در میان ملل غیرفارس به دلیل کسب اطلاعات نادرست از شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌گوی، یا عدم مطالعه و بی‌اطلاعی از تاریخ پر از جنایات رژیم‌های گذشته در قبال نیاکانش، از استقرار نظام متمرکز و رژیمی مقتدر در تهران حمایت کند. چنین شخصی مطلع نیست که حکومت‌های قبلی، هزاران تن از نیاکانشان را قتل‌عام کرده‌اند. از طرفی نیز شعار و وعده‌های غیرواقع‌اپوزیسیون راست افراطی ایرانشهری نیز بر او تأثیر گذاشته و تصور می‌کند که نظام آینده دموکرات خواهد بود. خوانش سیاسی اشتباه و خوشبینی، چنین شخصی را معطوف به استقرار یک رژیم متمرکز می‌کند. آنچه یک «ملت» را به حمایت از استمرار و استقرار یک نظام متمرکز و مقتدر وا می‌دارد، قدرت، منافع سیاسی و اقتصادی است. منافع ساکنان فارسستان - پرشیا در کویر مرکزی ایران «با مرکزیت قزوین و اصفهان در دوران صفوی»، و «تهران در زمان رژیم‌های اخیر»، همواره در استقرار یک نظام متمرکز بوده. پس منفعت ساکنان فلات مرکزی در آن است که پس از سقوط رژیم کنونی نیز یک نظام متمرکز مقتدر بازتولید شود تا صداهای ناراضی را در میان سایر ملتها سرکوب کند بلکه رفاه، آسایش و امنیت او تأمین بماند. هر چقدر این نظام متمرکز و مقتدر باشد، منافع او در مرکز بیشتر تأمین خواهد شد؛ سرزمین کوردستان، طبرستان و بلوچستان را برای آب، گاز، سنگ، طلا، نفت، سواحل، بنادر، شیلات و زمرد حفظ کند یا در مواقع جنگ، آتش به او نرسد. چنین ملتی چنانچه عالم به مبادی حقوق بشری باشد یا به آن تظاهر کند، لکن بالفطره از تضعیف حکومت مرکزی خشنود نخواهد بود چراکه همانطور به آن اشاره کردم، آنان حداقل تا این لحظه دموکراسی‌پذیر نیستند و حتی‌الامکان سد راه استقرار دموکراسی خواهند ایستاد.

شهرام سبحانی: آقای بهاری ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

د. سعید شمس: ربط دادن جنبش مردم کوردستان به تجزیه‌طلبی و وابسته به قدرتهای دشمن، به این دلیل بود تا زمینه سرکوب آنرا فراهم کنند



مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره:

اعتراف به کوردستان و حل مسالمت آمیز مسئلهی کورد از مهمترین مباحث مبارزان کورده بوده است که سالیان متمادی برای این مسئله بی وقفه در تلاش بوده‌اند، اما متأسفانه هر وقت مسئلهی کوردستان مطرح شده انگشت تجزیه طلبی بسوی کوردستان و احزابش گرفته شده است. در ادامه‌ی این گفتگو با سوالاتی نظیر جدایی طلبی و تجزیه طلبی در فلسفه‌ی سیاسی به چه معنا است؟ آیا در ادبیات سیاسی اصطلاح تجزیه طلبی وجود دارد؟ یا ابداع شده‌ی ذهن مرکزگراها است؟، چرا هر وقت مسئلهی کوردستان مطرح می‌شود انگشت تجزیه طلبی بسوی مردم کوردستان و احزابش گرفته می‌شود؟، لازمی گذار از جمهوری اسلامی و تشکیل دولت نوین چیست؟ روبرو خواهیم شد که برای پاسخگویی به این سوالات گفتگویی با د. سعید شمس، استاد سابق دانشگاه "سوران" خواهیم داشت.

شهرام سبحانی: استاد خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع میکنم، جدایی

طلبی و تجزیه طلبی در فلسفه‌ی سیاسی به چه معنا است؟

د. سعید شمس: در فلسفه‌ی سیاسی ما مفهوم سسشن **Secession** داریم که به معنای جدایی خواهی است و تجزیه طلبی ترجمه یا برگردان مناسب و دقیقی برای آن نیست. این مفهوم از فعل سسد، که به معنای جدا شدن از و یا کناره‌گیری کردن از چیزی است، مشتق شده است. تبار این مفهوم به دوران ناسیونالیسم، که از پایان قرن هجدهم میلادی شروع می‌شود، برمی‌گردد. جدایی خواهی یا سسشن خواست و حق سیاسی گروه اتنیکی معینی است که برای جدایی از چهارچوب سیاسی-حقوقی دولتی که آن گروه بخشی از آن دولت به شمار می‌رود. هدف جدایی خواهی معمولاً ایجاد دولتی تازه و مستقل در سرزمینی که متعلق به آن گروه ملی است. خود این پدیده محصول دوران مدرن و ویژگی ایدئولوژی ناسیونالیسم است که بنیاد مشروعیت سیاسی دولت را بجای 'خواست آسمانی' و یا 'حق الهی' از پدیده کاملاً جدید ملت می‌گیرد، که در انکشاف بیشتر پدیده نوینی بنام 'دولت ملی' را بوجود آورد که در دوران پیش - مدرن وجود نداشت. در علوم اجتماعی این اجماع وجود دارد که ملت واحد بزرگ انسانی است که یک فرهنگ و آگاهی مشترک از آن فرهنگ عامل اصلی شکل‌گیری آنست. در دوران پیش-مدرن قومها و گروههای زبانی و فرهنگی متفاوت بر بستر اقتصاد کشاورزی در واحدهای قبیله‌ای در چهارچوب واحدهای سیاسی و یا پادشاهی‌های با هم زیست می‌کردند. در این دوران رابطه امپراطوری‌ها و پادشاهی‌ها با اتباع خود از نوع رابطه دولت - ملت نبود، چرا که بنیاد مشروعیت این پادشاهی‌ها بر اراده و خواست مردم و این 'اراده ملی' استوار نبود. از قرن هجدهم به بعد دولت - ملت به عنوان فرم و یا ساختار سیاسی مطلوب ابتدا در اروپا و از پایان قرن نوزدهم در مابقی جهان جهانگیر شد. گرچه گفتمان ملت و ملی‌گرایی در مراحل تاریخی و در مناطق جغرافیایی متفاوت با درجاتی از شدت و ضعف باهم فرق داشته باشد،

اما می‌توان ویژگیهای آنها در چند پارامتر خلاصه کرد:

- ۱- تاکید بر سرزمین و مرزهای آن؛
- ۲- این اندیشه که ملت واحد کامل و تام است؛
- ۳- حاکمیت و حق حاکمیت داشتن، در نتیجه برابری رسمی با سایر ملل به شکل دولتی مستقل و قانونی؛
- ۴- مفهوم مشروعیت قدرت و سلطه سیاسی، یعنی این ایده که حکومت برخاسته از اراده ملت است؛
- ۵- فرهنگ، شامل ترکیبی از زبان، باورها، ارزشهای مشترک، آداب و رسوم و کنشهای متعارف؛
- ۶- داشتن روابط تاریخی خاص با یک سرزمین و منطقه جغرافیایی.

فهرست بالا کامل نیست و به هیچ وجه همه جوانب مفهوم ملت را در بر نمی‌گیرد، در اینجا تنها تاکید بر ادعاهایی است که

عموماً در توصیف و یا تعریف ملت ارائه می شوند. روند تاریخی انکشاف ملت و ملی گرایی سه بعد را طی کرده است، نخست، به مثابه ملی گرایی به عنوان یک گفتمان: ایجاد درک و شناخت فرهنگی که مردم را به سمت اندیشیدن و قالب بندی آرمان هایشان در چهارچوب ملت و هویت ملی سوق می دهد. دوم، به مثابه یک طرح، جنبشهای سیاسی و اجتماعی که در راستای خودمختاری، استقلال و یا اشکال دیگر حق تعیین سرنوشت سیاسی مبارزه می کنند. سوم، به مثابه، ارزش گذاری، یعنی ایدئولوژیهای سیاسی و فرهنگی که حاکمیت را برای یک ملت خاص مطالبه می کنند. در این پروسه است که مفهوم جدایی خواهی نه به عنوان یک آرزو بلکه به عنوان یک حق در رتوریک و فلسفه سیاسی مدرن برای خود جایگاهی می یابد. روندی که جهان تاکنون طی کرده است، یعنی فرایند شکلگیری و به رسمیت شناختن دولت - ملتها به مثابه سیستم مطلوب بین الملل. این فاکت که در سال ۱۸۲۶ تعداد دولت ها در سراسر جهان ۲۳ و اکنون ۱۹۵ دولت است بیش از هر چیز گویای این وضعیت است.

شهرام سبحانی: آیا در ادبیات سیاسی اصطلاح تجزیه طلبی وجود دارد؟ یا ابداع شده ذهن مرکزگراها است؟

د. سعید شمس: چنانکه اشاره شد مفهوم جدایی خواهی وجود دارد اما برگردان آن به تجزیه طلبی، که برخاسته از ذهنیت و تاریخ ویژه‌ای در ایران است، بار بسیار منفی به آن می دهد. در اینجا از بحث و مشاجرات اکثراً خسته کننده و بی پایان در مورد واژه ایران و معنای تاریخی و سیاسی خود را دور نگه میدارم و تنها به این فاکت بسنده می کنم که تاریخ ایران از نظر سیاسی عمداً تاریخ یک امپراطوری است. این امپراطوری از آغاز قرن نوزدهم بر اثر خشونت و بی رحمیها و کشور گشایی آقا "محمد خان قاجار" دامنه فرمانروایی بسیار گسترده تر و بزرگتری از سرزمین کنونی ایران را داشت، که کمابیش بخش عمده قفقاز و خراسان بزرگ را در برمی گرفت. اما قاجارها در اواخر قرن نوزدهم به مثابه امپراطوری ضعیف آسیایی بخش های از قفقاز و خراسان و آسیای میانه را در جنگ با روسیه از دست دادند. مرزهای ایران به این شکل کنونی به این دلیل باقی ماند که دو امپراطوری روسیه و بریتانیا در کشمکش و توازن قدرت میان خود به یک منطقه میانگیر نیاز داشتند. پس از پایان جنگ جهانی اول بازهم ایران تا آستانه فروپاشی در بحران فرو رفته بود. اما یکسری حوادث تاریخی امکان مساعد را برای ایجاد دولتی جدید در ایران فراهم کرد. از یکطرف، انقلاب در روسیه و خروج این کشور از جبهه متفقین و همچنین خروج ارتش روسیه از شمال ایران، امکان دخالت این کشور در امور ایران را حداقل برای مدت کوتاهی از میان برد. از سوی دیگر، این به نوبه خود کمک کرد که بریتانیا به عنوان تنها قدرت اروپایی موجود پس از جنگ در ایران باقی بماند. سیاست بریتانیا که بسیار به امنیت خلیج فارس، به عنوان دروازه اصلی به هندوستان، و همچنین برای امنیت میزوپوتامیا و مقابله با بلشویکها اهمیت می داد نیازمند حفظ مرزهای کنونی ایران و وجود دولتی مرکزی و قوی برای اداره آن بود. پس از شکست انقلاب مشروطه در ایران سالها است که پروژه "دولت - ملت" همزمان با

برقراری دیکتاتوری رضا شاه آغاز می شود. اما این فرآیند در دوران پهلوی‌ها به فرجام مطلوبی نیانجامید و با قدرت گرفتن اسلامیه‌ها و ایجاد جمهوری اسلامی در مسیر کاملاً متفاوتی سیر کرده است. این زمینه تاریخی روانشناسی خاصی را در طیف ناسیونالیست‌های ایرانی ایجاد کرده است، که همواره نگران توطئه علیه ایران هستند. بر این بستر است که مفهوم جدایی‌خواهی به تجزیه طلبی ترجمه شده است. در اصطلاح تجزیه طلبی که اکنون در ایران متداول است، بار بسیار منفی مستتر است. هدف اصلی حاکمان و ایدئولوگ‌های مرکزگرا از تبیین و بکارگیری این اصطلاح قراردادن خواست جدایی‌خواهی در لیست جرم‌های بزرگ سیاسی تا سطح خیانت اقدام علیه امنیت ملی، که این اتهامات در هر دو نظام سلطنتی و ولایتی حاکم بر ایران با حکم اعدام بدنبال دارد. این خوانش از خواست جدایی طلبی در گفتمان ناسیونالیسم مرکزگرا همواره وجود داشته، اما کاربرد همه‌جانبه آن پس از حمله به حکومت ملی آذربایجان و به جمهوری کوردستان متداول شد. بر بستر این تجربه تاریخی ناسیونالیست‌های مرکزگرا و ایرانی‌شهری این مفهوم تجزیه طلبی را رواج دادند. در واقع مجرم اصلی حاکمیت و نخست وزیر قوام بودند که در میان مذاکرات با نمایندگان دولت ملی آذربایجان به ارتش دستور حمله به آنجا را صادر کردند. که در نتیجه آن حکومت ملی آذربایجان سرنگون شد. تلفات این جنایت برای آذربایجان عبارت بود از ۲۵۰۰ اعدام، ۷ هزار کشته، ۸ هزار زندانی، ۳۶ هزار تبعیدی و ۷۰ هزار پناهنده به اتحاد شوروی. درکل برگردان مفهوم جدایی‌خواهی به تجزیه طلبی با بار منفی که دارد در واقع پوششی بود، و هنوز هست، برای استتار جنایت حکومت مرکزی در سرزمین ملت‌های غیرفارس زبان در سرزمین ایران. اکنون چنانکه شاهدیم ۲۱ آذر که سالروز این جنایت است نه تنها از طرف حکام اسلامی و سلطنت طلبها بلکه هم چنین از سوی طیف قابل توجهی از روشنفکران ایرانی به مثابه روز نجات ایران پاسداری می شود.

شهرام سبحانی: چرا هر وقت مسئله‌ی کوردستان مطرح می شود انگشت تجزیه طلبی بسوی مردم کوردستان و احزابش گرفته می شود؟

د. سعید شمس: چنانکه اشاره شد در سالهای پس از جنگ اول جهانی باقی مانده درهم ریخته و پاشیده امپراطوری ایران تنها بر اثر شرایط ویژه و متأثر از سیاست بریتانیا به عنوان یک مجموعه به هم پیوسته و کشور شانس بقا پیدا کرد. در این دوران رضا شاه با گفتمان ناسیونالیستی افراطی و درکی تا حدی نژاد پرستانه از هویت ایرانی پروژه "دولت - ملت" را آغاز کرد. این پروژه که این روزها از طرف سلطنت طلبها و ناسیونالیست‌های ایرانی چنان تحول ناب ارائه می شود با اشکالات و دشواریهای بسیاری روبرو بود و به فرجام مطلوبی هم نرسید. برعکس نظر این طیف سیاسی که به شکل باورنکردنی در مورد نقش رضا شاه عراق می‌کنند، از مختصات ایجاد دولت - ملت مدرن و هماهنگی میان دولت و جامعه، احساس تعلق، و رابطه‌ای ارگانیک میان این سویه است، این رابطه هرگز در دوران رضا شاه پدید نیامد. یک دلیل آن این

بود که ایران سرزمینی است که در آن واحدهای ملی و گروه‌های اتنیکی گوناگون مانند، ترکها، کوردها، بلوچها، ترکمن‌ها و عرب‌ها زندگی می‌کردند که هرکدام زبان، فرهنگ، آداب و رسوم و سرزمین خود را داشتند و هنوز هم دارند. پروژه رضا شاهی نه تنها در فکر ایجاد حس تعلق در این مجموعه گوناگون ملی، فرهنگی و زبانی نبود، بلکه ایجاد هویت ملی ایرانی برای آن درگرو نابودی و از میدان بدر کردن بخش اعظم این هویتها بود. به همین دلیل بود که بلافاصله بعد از استعفای رضا شاه و فروپاشی دیکتاتوری سیاه او، گروه‌های رادیکال و ملل غیره فارس، بویژه آذریها و کوردها، از فضای سیاسی نسبتاً دموکراتیک آن سالها بهره گرفتند و دولت ملی آذربایجان و جمهوری کوردستان را تاسیس کردند. بر بستر این آزمون تاریخی، در شرایطی که جنبش نوید 'ژن، ژیان، نازادی'، بعثت نبود رهبری کارا و همبستگی به نتیجه مطلوب خود نرسید، سلطنت طلب‌ها و دیگر ناسیونالیستهای مرکزگرا ایده‌ی به لحاظ سیاسی پر مخاطره، به لحاظ نظری کودکانه، و به لحاظ عملی غیر ممکن تبلیغ و به منصفه عمل گذاشتند. آنهم عبارت از این بود که با برجسته کردن رضا پهلوی به عنوان تنها رهبر جنبش "ژن، ژیان، نازادی"، در راستای همان پروژه شکست خورده دولت - ملت رضا شاهی تلاش کردند. یکی از الزامات این پروژه همان سیاست شکست خورده پیشین درقبال واحدهای ملی غیرفارس زبان سرزمین ایران بود. در نتیجه تمامیت ارضی را دست آویز قرار دادند که این ایده را جا بیاندازند که این واحدهای ملی، بویژه کوردها و بلوچ‌ها با مطرح کردن خواسته‌های خود قصد جدایی و تجزیه و تلاشی کشورایران را در نظر دارند. در اینجا سودمند خواهد بود اشاره‌ای هر چند گذارا به مفهوم تمامیت ارضی بکنیم. این مفهوم در پیمان وستفالی فرموله و تدوین شد. پیمان‌نامه‌ای وستفالی پس از پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی در اروپا (۱۶۱۸ - ۱۶۴۸) میان کشورهای اروپایی در سال ۱۶۴۸ میلادی بسته شد. وستفالی نخستین پیمان صلح چندجانبه پس از رنسانس در اروپا است. این پیمان بعدها به معاهدات بزرگ مشابهی میان کشورها انجامید، که در شکل‌گیری قوانین و سیستم بین‌الملل از آن زمان تاکنون نقش بسزایی داشته است. در حقیقت برای نخستین بار حقوق برابر و یکسان کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل مطرح و پذیرفته شد. مطابق این پیمان کشورهای مستقل حق دارند سرنوشتشان را تعیین کنند، برابری و حق دخالت در امورهم را ندارند؛ به تمامیت ارضی همدیگر احترام می‌گذارند. به این اعتبار خود مفهوم "تمامیت ارضی" بیشتر ناظر بر رابطه میان کشورها و دولت با هم است. بطور فشرده در تئوری سیاسی مفهوم تمامیت ارضی بیشتر جنبه خارجی دارد، نه کاربرد داخلی، و بی هیچ وجه نافی حق تعیین سرنوشت سیاسی مردم نیست. در حالیکه اکنون این مفهوم برای ناسیونالیستهای مرکزگرا به پیراهن عثمان به منظور سرکوب جنبش‌های ملی در ایران و خودداری از حل مسئله برای مثال کوردستان به شیوه مسالمت آمیز و دموکراتیک در ایران تبدیل شده است. به همین دلیل جنبش مردم کوردستان برای آزادی و برابری به تجزیه طلب و وابسته به قدرتهای دشمن معرفی کرده، تا زمینه سرکوب آنرا فراهم کنند.

شهرام سبحانی: لازمی گذار از جمهوری اسلامی و تشکیل دولت نوین چیست؟

د. سعید شمس: لازمه‌ی گذار پذیرش این اصل کاملاً فراموش شده، چرا که قبلاً چپ‌های ایران بدان اعتراف داشتند، که ایران کشوری است کثیرالمله که در آن ملت‌های مختلفی با ویژگی‌های خود زندگی می‌کنند. این ملل در جغرافیای مشخصی با زبان، و فرهنگ و تاریخ، که دارای ویژگی‌های خاص خود است، زندگی می‌کنند. در چند دهه‌ی گذشته این واحدهای ملی در شرایط تسلط اسلام سیاسی با شرایط سختی روبرو بوده‌اند و متوجه سرنوشت یکسان خود در مبارزه علیه نظام اقتدارگرایی اسلامی هستند. از زمان تثبیت حاکمیت جمهوری اسلامی این مردم، و بویژه کوردها در مبارزه علیه پروژه‌ی اسلامی‌گرایی جامعه ایران نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. در روند خیزش انقلابی "ژن، ژیان، نازادی"، که بنیان نظام دیکتاتوری جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد، ضرورت اتحاد اپوزیسیون ایران علیه نظام اسلامی را به بحث مرکزی نیروهای سیاسی و مردم تبدیل کرد. در طول تداوم این جنبش آنچه مانع این اتحاد شد عبارت بود از طرح پیش شرط تمامیت ارضی ایران چنان خط قرمز و بنیان هرگونه ائتلافی از سوی نیروهای سلطنت طلب و بخش‌های دیگر اپوزیسیون ایرانی. جای تعجب نیست این پیش شرط از سوی فعالین ملل غیره فارس ایرانی و بویژه احزاب کوردستانی به چالش کشیده است. لازمه‌ی گذار از جمهوری اسلامی به دولت نوین و دموکراتیک پذیرش تنوع هویتی، زبانی، ملی، فرهنگی مردمی است که در سرزمین ایران زندگی می‌کنند. انکار این واقعیت نه تنها تاکنون سودمند نبوده بلکه باعث پراکندگی بیشتر و همکاری کمتر در ایجاد جبهه‌ی متحد علیه نظام جمهوری اسلامی گردیده است.

لازمه‌ی گذار تدوین پروژه‌ی مدرن و سکولار در راستای بازسازی ایران براساس نظام عادلانه و گسترش آزادی و برابری میان واحدهای ملی و شهروندان و کوشش در راستای همبستگی و همکاری میان آنها است. می‌توان اجتماعی از شهروندان با حقوق برابر و اهداف مشترک بوجود آورد که دارای فرهنگها، زبانها، تعلقات ملی متفاوت هستند که بطورآزاد اراده خود را بیان کنند و خواسته‌های خود را عملی می‌سازند. این یک اتوپیا نیست. من اکنون در کشوری زندگی می‌کنم که بر این بنیان اداره می‌شود. بریتانیا کشوری است که در آن چهار ملت متفاوت، انگلیسی، سکاتلندی، ولزی و ایرلندی باهم زندگی می‌کنند. در حالیکه انگلیسها حدود ۸۰ درصد جامعه را تشکیل می‌دهند اما اکثریت مردم در ملت بودن سه واحد ملی دیگر تردیدی دارند. آنها پرچم ملی، تیم فوتبال ملی خود، و... خود را دارند و به عبای کسی هم بر نمی‌خورند.

لازمه‌ی گذار پذیرش این فاکت است که متأثر از سلطه حاکمیت جمهوری اسلامی ساخت و روابط قدرت در ایران تغییر پیدا کرده است. با تصرف انقلاب ۵۷ از سوی اسلامیهتها تحولی بزرگ و نه چندان مثبت در ایران رخ داد. با این تحول روحانیت شیعه ماشین دولتی بجا مانده از دوران پهلوی را به دست خود گرفت و با نهادی کردن اصل حاکمیت به امام دوازدهم تعلق دارد و درغیاب او در عمل به نماینده‌ی او، تناقضی نوین در صورت نیم بند دولت-ملت به جا مانده از دوران پهلوی کاشت که فرجام آن گسست بیشتر دولت و ملت است. با توجه به این تاریخ پرسش شما در کشور ایران که چگونه می‌توان از اقتدارگرا به دولت نوین دموکراتیک گذار کرد؟ فرصت بسیار وسیعتری می‌طلبید، در نتیجه پاسخ فشرده من این که باید

صاحب‌گفتمانی بود که خود را از مفهوم ملت یکپارچه ایران کاملاً رها کرده و بجای آن تلاش دارد گوناگونی فرهنگی، ملی، زبانی موجود در ایران را در روینای یک دولت دموکراتیک سازگار کند. چنین گفتمان باید متوجه باشد که ارتباط همبسته قدرت با دانش و اندیشه سیاسی به گونه‌ای است که روابط قدرت در آن اولویت می‌یابد و دانش و اندیشه سیاسی تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. با توجه این حقیقت که در دو سیستم سلطنتی و ولایتی ملل غیرفارس به لحاظ حقوقی خارج از ساخت و روابط قدرت قرار داشته‌اند، گفتمان نوین نمی‌تواند ساخت و روایت قدرت در ایران را متحول نکند.

شهرام سبحانی: آیا با وجود عدم اتحاد بین اپوزیسیون ایرانی، تغییر نظام کنونی امکان پذیر است؟

د. سعید شمس: البته که امکان پذیر نیست، اما باید توجه کنیم که اتحاد هدف است یا وسیله. اگر اتحاد وسیله‌ای است در راه رسیدن به ایرانی آزاد و رها از دیکتاتوری و اقتدارگرایی، آنوقت ویژگی این اتحاد این خواهد بود که خط قرمزهای که در اندیشه سیاسی اپوزیسیون نهادینه شده‌اند را به چالش بکشد. در جنبش "ژن، ژیان، نازادی"، شاهد آن بودیم که بخشی از اپوزیسیون امکانات جدیدی را که جنبش، در بستر حرکت کوردستان یافته بود و در بلوچستان هم بیار نشسته بود، به موقعیت حاشیه‌ای راند. این کارهزینه سنگینی بدنبال داشت. بدون شک تحول و پیروزی نیازمند اتحاد صفوف اپوزیسیون است. اما بازهم باید متوجه بود اجازه به هیچ بخشی از اپوزیسیون نداد که نوعی از قیومیت ملی که در دوران پهلوی متداول بود، و قیومیت اسلامی که در دوران جمهوری اسلامی شکل گرفته است، در شمایل نوین بازسازی کند. منظور از قیومیت این است در حالیکه اصل دموکراسی پذیرفته شده است اما دولت 'ملی' بر دموکراسی تقدم دارد. این گفتمان که هر دو دوران قدرت را در دست داشت از زوایای متفاوت این گونه استدلال می‌کرد که رشد ملی آحاد کشور هنوز به آنجا نرسیده است که مستقیماً مسئولیت اداره کشور را در بخشهای متفاوت بدست گیرند، بنابراین کسانی دیگری باید این وظیفه را از طرف آنها برعهده داشته باشند. یعنی ترکیبی از سنت و مدرنیته، از سوی مفهوم دولت مدرن و ملی نقش آنرا، که پس از انقلاب فرانسه بر سراسر جهان گسترش یافته بود، می‌پذیرد و در روابط خارجی و بین‌المللی به کار می‌بندد. اما از سوی دیگر، بخشی قابل توجهی از مردم ایران که شامل ملل غیرفارس زبان را در برمی‌گیرد خارج از این ساخت و روابط قدرت جای می‌دهد. در واقع مفهوم حکومت ملی به‌عنوان وجود آزادیها شناخته شده در منشور حقوق بشر و رای مستقیم آنان در امر حکمرانی به کنار گذاشته می‌شود.

شهرام سبحانی: آقای شمس ممنون از اینکه برای این مصاحبه وقت گذاشتید.

د. سعید شمس: خواهش میکنم

پیام ها: مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان ایران

**پیام تبریک مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان ایران
بمناسبت جشن نوروز و حلول سال نو**



هم‌میهنان گرامی!

مردم مبارز و آزادیخواه کوردستان!

خانواده‌ی سرفراز شهدا و زندانیان سیاسی!

بمناسبت فرارسیدن نوروز و سال جدید، از صمیم قلب به شما عزیزان تبریک گفته و امیدواریم سال جدید، سالی مملو از خوشی و سعادت و دستاورد فراوان برای مردم کوردستان و جنبش سیاسی - ملی خلقمان باشد.

مناسبت و مراسم نوروزی امسال که مدتی است با جوش و خروش فراوان براه افتاده و هنوز هم ادامه دارد، سیمای زیبا و معناداری به نوروز امسال بخشیده که هم امیدبخش و هم مایه‌ی مباهات است. امیدبخش هستند زیرا خلق ما برخلاف خواست و اراده‌ی زمامداران جمهوری اسلامی مبارز و مقاوم باقی مانده و تسلیم سیاست دگم و بسته‌ی آنها نشده‌اند. همانگونه که چشم‌اندازهای زیبایی که در این نوروز به جهان نشان داده شدند، در مغایرت با ایدئولوژی جمهوری اسلامی و سیاست و برنامه‌های این رژیم در چهل و پنج سال گذشته بوده‌اند. جمهوری اسلامی و ایدئولوژی واپسگرایانه‌اش در مدت زمامداری‌اش مخالف هرگونه جشن و شادی و پویش مردم ایران و کوردستان بوده‌اند. محصول این سیاست نادرست و ضدبشری این بوده که امروز کشور ایران در ردیف نخست کشورهای افسرده و غمگین جهان جای گرفته‌است، اما مردم زندگی دوست و مبارز کوردستان نه تنها در مقابل این سیاست جمهوری اسلامی تسلیم نشده‌اند، بلکه همواره و بویژه در نوروز امسال دیده‌ایم که چگونه به چه شیوه‌ای اراده‌ی شاد و سعادت زیستی آنها برخاست رژیم فایق آمد. به همین دلیل این جوش و خروش هم‌میهنان هم برای آینده‌ی روشن و امروزی برای خلقمان امیدبخش است و هم مایه‌ی مباهات؛ زیرا همت والا و مقاومت شجاعانه و لایزال آنها دوباره خواست و اراده‌ی رژیم را بزانو درآورده‌است.

هم‌میهنان ارجمند!

آنچه امروز در نوروز کوردی و در کوردستان مایه‌ی افتخار همه‌ی ماست، بسادگی بدست نیامده است. این دستاورد محصول یک مبارزه و رویارویی بزرگ و خستگی‌ناپذیر دهها ساله‌ی مردم کوردستان و نیروهای سیاسی آن است که در مقابل هیچگونه فشار و سرکوب و بکارگیری هرگونه سیاست و توطئه‌ی جمهوری اسلامی سرخم نکرده و تسلیم نشدند. به همین دلیل دیری است که نوروز در کوردستان تنها به مفهوم فرارسیدن بهار و سال نو و تغییر فصل نیست، بلکه نمادی است از ایستادگی، پویش و خیزش در مقابل یک حکومت آدمکش که به هر راهی و با توسل به هر ابزاری در راستای مسکوت کردن صدای آزادیخواهانه‌ی خلق کورد تلاش می‌ورزد.

اگر به دو بهار پس از انقلاب ژینا توجه کنیم که دست سیاه جمهوری اسلامی دهها و صدها جوان شجاع و آرزومند کورد را در خیابانها، زندانها و در صفوف پیشمرگان کوردستان بشهادت رسانده و یا مجروح کرد - گرچه انکار نمی‌توان کرد که این رویدادها اندوه جانسوزی را در دل مردم کوردستان برجای گذارند - اما خلق ما نیک به این مهم پی برده‌اند که نباید تسلیم این سیاست جمهوری اسلامی گشته و این فاجعه را تحمل نمایند. مردم کوردستان نشان دادند که نه تنها عزادار و ماتم‌زده در کنج خانه عزلت نمی‌گزینند، بلکه درست برخلاف خواست جمهوری اسلامی، این مناسبتها را نیز به سنگر حق‌خواهی و هویت‌طلبی تبدیل خواهند کرد و نه تنها مردم عادی، بلکه مشاهده کردیم که این خانواده و بستگان سرفراز

شهدایمان بودند که در این مبارزه و رویارویی علیه دشمن در صف مقدم قرار دارند. این آنها و یاران بازماندگان شهیدایمان هستند که در شهر به شهر و روستا به روستای کردستان آتش نوروژ را برافروخته و سرچوپی یا پیشاهنگی رقص کوردی را بدست گرفته‌اند؛ همین امر راز پویایی ابدی مردم کردستان و مبارزه‌ی مشروع ماست.

مردم مبارز کردستان!

اوضاع سالی که گذشت گرچه برای همه‌ی مردم ایران تلخ و سخت و دشوار بود، اما همچون همیشه سهم کردستان از محرومیت و نقض سیستماتیک حقوقش بیشتر بود. در این سال فقر، بیکاری و گرانی فشار مضاعفی را بر خانواده‌ها تحمیل کرده‌بود و نیز پاسخ هرگونه نارضایتی و اعتراض مدنی مردم، بازداشت و شکنجه، تحمیل احکام زندان و اعدام مبارزان کورد بود. جمهوری اسلامی ایران برای متوقف کردن حزب دمکرات کردستان ایران نیز در کلیه‌ی زمینه تا آنجا که در توان داشت دریغ نورزید و با تمام نیرو و توان تلاش کرد ما را در تنگنا قرار دهد تا راه مبارزه و فعالیت را بر ما مسدود نماید. اما همه‌ی ما با حمایت و الهام از یکدیگر برای یک لحظه هم که شده در مقابل جمهوری اسلامی تسلیم نشدیم و به تلاش و مبارزه‌ی خود ادامه دادیم. توده‌های مردم کردستان با مبارزه و فعالیت مدنی و هویت‌طلبانه و همانگونه که در انتخابات ۱۱ اسفند و مناسبت‌های نوروژی امسال مشاهده کردیم، ثابت کردند که از هر فرصتی بهره می‌گیرند و از سوی دیگر نه موشک‌پرانی و ترور و نه هیچگونه فشار سیاسی و امنیتی و ایجاد محدودیت، مبارزان سیاسی را از پای در نخواهد آورد و بدلیل حمایت از یکدیگر، همچون همیشه سرفرازانه در سنگر مبارزه‌ی حق‌طلبانه باقی مانده و اطمینان داریم که جنبش سیاسی کردستان در این مبارزه به پیروزی خواهد رسید. به همین دلیل با توجه به حماسه‌آفرینی شکوهمند اخیر مردم کردستان، حق آنست که به خلق خود و فرزندان مبارز خویش افتخار کنیم و به آینده‌ای روشن امیدوار باشیم و دست در دست و متحد با الهام از نوروژ کردستان به مبارزه‌ی خویش تا پیروزی نهایی ادامه دهیم.

مرکز اجرایی حزب دمکرات کردستان ایران ضمن تجدید عهد با شما عزیزان دست همبستگی شما را به گرمی می‌فشارد و یکبار دیگر نوروژ و سال جدید کوردی را به شما تبریک و تهنیت می‌گوید.

به امید پیروزی و رهایی نهایی خلقمان

مرکز اجرایی حزب دمکرات کردستان ایران

نوروژ ۱۴۰۳ خورشیدی

۲۸ اسفند ۱۴۰۲

**مرکز امور اجتماعی حزب: خون به نا حق ریخته شده شهدای کوهستان و خیابان مایه آزادی
خلق خواهد شد (پیام به مناسبت ۱۰ فروردین، روز شهدای کوردستان)**



خانواده‌ی سرفراز شهدا!

همسنگران مقاوم شهدا!

مردم قهرمان، زنان شجاع و همیشه در میدان کوردستان ایران!

حامیان محکم و استوار و وفادار جنبش آزادیخواهانه کوردستان!

روز دهم فروردین روز شهدای کوردستان است. روز اعدام قاضی محمد و یارانش از سوی رژیم خودکامه پهلوی و روز گرامیداشت یاد و خاطره هزاران شهید این آب و خاک و سرزمین است که خونشان در دفاع از موجودیت و هویت ملتشان از سوی جمهوری اسلامی و کوردستیزان در خاک و خیابان‌های مقدس کوردستان بر زمین ریخته شد.

به همین دلیل در این روز هم باید در مقابل روان پاک همه شهدای جمهوری کوردستان، کوردستان و به ویژه شهدای انقلاب ژینا، زن، زندگی، آزادی و خانواده نستوه و سرفراز این شهدا سر تعظیم و کرنش فرود آوریم و ضمن حضور بر سر مزار مقدس شهدا با خانواده‌ی سرفراز آنها دیدار کرده و با آنان تجدید عهد نماییم که تا تحقق آرمانها و آرزوهای تحقق

نیافته تمامی شهدا و در صف اول کاروان شهدا، قاضی محمد، دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی، از تلاش و مبارزه باز نایستیم. همچنین به آنها یادآور شویم که تا به قلب مادران و پدران داغ‌دیده و خواهران سپاه پوش آرامش نبخشیم، مقاومت و مبارزه ادامه دارد و اجازه نخواهیم داد مشعلی که با بهایی‌گراف، یعنی با خون شهدا و بویژه شهدای خیزش زن، زندگی، آزادی شعله‌ور شده خاموش گردد و آن را پر فروغ به سر مقصد پیروزی برسانیم.

خانواده‌ی سرفراز شهدا!

قافله سالار شهدا، زنده‌یاد قاضی محمد در طول تأسیس جمهوری دستاوردهای ارزشمندی را برای خلق کورد به ارمغان آورد. متأسفانه عمر جمهوری بسیار کوتاه بود و کورد نتوانست در سایه‌ی این دستاوردها به آرامش برسد. بخشی از این دستاوردها عبارت بودند از: به رسمیت شناختن زبان کوردی و بکارگیری آن در مدارس و ادارات کوردستان، تشکیل سپاه ملی کوردستان، اعزام دانشجویان به کشورهای خارجی، اهمیت دادن به زنان و سهم کردن آنان در امور سیاسی و اجتماعی، اهمیت دادن به چاپ و نشر و ابراز عقیده آزادانه و توجه به نویسندگان و شاعران و بسیاری دستاورد دیگر. قاضی محمد قواعد و نرهای ارزشمندی را در کوردستان مرسوم کرد و در پرتو این نرهای زیبا، افتی را فراروی خلق کورد قرار داد که باید سرنوشت خود را در دست گیرد و نظیر ملت‌های سعادت‌مند و مستقل جهان دارای زبان و فرهنگ و حاکمیت و کیان و میهن خود باشد.

اما رژیم‌های خودکامه و دشمنان داخلی و خارجی چشم دیدن دستاوردهای جمهوری کوردستان را نداشتند، به همین دلیل محمدرضاشاه فرمان بازداشت و اعدام قاضی محمد و یارانش را صادر کرد و پس از یک محاکمه‌ی نمایشی، در روز ۱۰ فروردین ۱۳۲۶ خورشیدی در میدان "چوارچرای" شهر مهاباد اعدام شدند. به تصور شاه با اعدام یک رهبر می‌توان یک ملت را از ریشه نابود کرده و مسأله و حق‌طلبی این ملت در کوردستان را به سکوت وادار کرد. اما نمی‌دانست ملت هرگز نخواهد مرد و ریشه آن با خون شهدا دوباره احیا خواهد شد. کورد بر اثر این فاجعه ناجوانمردانه به زانو در نخواهد آمد و همواره بر سر پا بوده و خواهد بود و راه و مشی بزرگمردانی چون قاضی‌ها و دیگر رهبران کورد را ادامه خواهد داد.

مردم مبارز و همیشه در میدان کوردستان!

زنان و جوانان هوشیار و آزادیخواه!

در حالی یاد و خاطره شهدای سرفراز و گلگون کفن کوردستان را گرامی می‌داریم که یک بی‌زاری عمومی سراسری و بین‌المللی علیه رژیم جنایتکار و سرکوبگر جمهوری اسلامی وجود دارد و پرستیژ و اعتبار رژیم در داخل و خارج از کشور بیش از هر

زمانی به زیر سؤال رفته است. در دو سال گذشته جرقه قیام با به قتل رساندن ژینا امینی، دختر کورد سقزی توسط گشت ارشاد تهران، زده شد و آتش آن در کوردستان شعله‌ورتر شد و پس از چند روز شعله‌های این آتش سراسر کوردستان و ایران را فرا گرفت. نسل جدید شجاعانه و هوشیارانه و با احساس مسئولیت خیابانها را تسخیر کردند و خشم فروخته ناشی از ۴۵ سال فلاکت و سیه‌روزی را بر سر رژیم خالی کرده و رژیم جمهوری اسلامی را بیش از حد نگران و سردرگم ساخت. رژیم با کمک اعوان و انصار خویش به شیوای لجام‌گسیخته و انسان ستیزانه به جوانان خشمگین و ناراضی یورش برد و هرگونه که توانستند صفوف متحد مردم را هدف گلوله قرار داد و پیکر زنان و مردان حق‌طلب را بر زمین انداخت. شمار کثیری از فرزندان خلق کورد و دیگر خلقهای ایران بویژه خلق بلوچ شهید و یا مجروح شدند و سپس به شیوای ددمنشانه به جان مردم افتادند و شمار بسیاری از پسران و دختران بازداشت و به زندان افکنده شده و تحت شدیدترین شکنجه‌ها قرار گرفتند و بخشی از آنها اعدام شده و بخش بیشترشان هم متحمل حبس‌های طولانی مدت گشتند.

حال که یک سال و نیم از قیام جدید خلقهای ایران می‌گذرد، جمهوری اسلامی نه تنها نزد افکار عمومی بین‌المللی و کشورها منفور گشته، بلکه بطور دائم و به شیوای جدی تحت شدیدترین تحریم‌های اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است. زنان، سیاستمداران، هنرمندان، نویسندگان و شخصیت‌های بین‌المللی به شیوای گوناگون بدلیل نقض گسترده‌ی حقوق بشر و موازین اخلاقی و بویژه اعدام بی‌شمار جوانان، علیه جمهوری اسلامی به اعتراض شدید برخاسته‌اند. دست اندرکاران جمهوری اسلامی بدون توجه به این اعتراضات، همواره به سرکوب و اعدام مردم ادامه می‌دهد. این رفتار ضدبشری رژیم نه تنها نتوانسته مردم را به تسلیم وادارد، بلکه زنان و جوانان برومند و مقاوم کوردستان را پیگیرتر و متحدتر ساخته است. همچنانکه در استقبال و تجلیل از چهارشنبه‌سوری و نوروز پیروز ۲۷۲۴ کوردی با لباس آراسته کوردی و جامانه و شال ابریشمی و رقص و پایکوبی، شکوه مردم ما را در خیابانهای شهرها و روستاهای کوردستان مشاهده کردند که چگونه یکبار دیگر با فر و شکوه خود حاکمان ایران را به وحشت انداختند و ثابت کردند که تا رسیدن به پیروزی و تحقق آرمانها و آرزوهای شهدای بخون خفته خیابانها، زن، زندگی، آزادی و تمامی شهدای خلق عرصه را خالی نخواهند کرد و خیابانها را همچنان آباد نگه خواهند داشت و تا سرنگونی نهایی رژیم به تلاش خویش ادامه خواهند داد.

**مردم آزادیخواه و میهن‌پرست و مقاوم کوردستان!
خلقهای متحد و بپاخاسته ایران!**

خلقهای بجان آمده ایران با اراده و تلاش و مبارزه خویش اتوریته و حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را در سطح بین‌المللی و داخلی درهم شکسته و مشروعیت آن را زیر سؤال برده و آنرا تا مرز سقوط کشانده‌اند. خلقهای ایران تصمیم گرفته‌اند تا

فصل بهار - ۱۴۰۳

رویاهای زیبای کلیه شهدا و منجمه انقلاب ژینا را تحقق بخشند از تلاش و مبارزه باز نایستند و روند مبارزه و مقابله در خیابانهای کردستان را ادامه دهند. به خانواده شهدای جنبش و بویژه شهدای مبارزات خیابانی و تمامی زندانیان سیاسی وعدهی بقاء و ایستادگی می‌دهند، با روان پاک قاضی محمد و یارانش که شجاعانه و جوانمردانه به پای جوخه‌های اعدام رفتند و کلیه شهدای جنبش آزادیخواهانه و جوانان محبوس در سیاهچاله‌ها و جوانان در خون غلتیده‌ی خیابانها تجدید پیمان نموده و وفادارانه و حقشناسانه به راه آنها ادامه می‌دهیم.

در روز ۱۰ فروردین روز شهدای کردستان به روان پاک تمامی شهدای کوهستان و خیابان درود می‌فرستیم و در مقابل روان پاک شهسواران به خون غلتیده و خانواده سرفراز شهدا سر تعظیم و احترام فرود می‌آوریم و به آنان یادآور می‌شویم که تا رویاهای فرزندانمان را تحقق بخشیم از پای نخواهیم ایستاد و راهشان را تا پیروزی ادامه خواهیم داد.

درود بروان پاک سرور شهید، زنده‌یاد قاضی محمد و یارانش!

سلام بر تمامی شهدای شهر و کوهستان!

درود بر خلقهای آزادیخواه و مردم ناراضی و شجاع حاضر در خیابانها!

درود بر خانواده‌ی سرفراز شهدا و زندانیان سیاسی!

حزب دمکرات کردستان ایران

مرکز امور اجتماعی

۱۰ فروردین ۱۴۰۳ خورشیدی

۹ فروردین ۱۴۰۳

پیام مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان ایران به مناسبت ۱۲ اردیبهشت، روز دانشجوی کورد



مردم آزادیخواه کوردستان!
اعضای اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کوردستان!
دانشجویان پرشور و مبارز کورد!

۱۲ اردیبهشت روز دانشجوی کورد را صمیمانه به شما تبریک گفته و برای مبارزه‌ی سیاسی و تاثیر گذاریتان در جبهه‌ی روشنگری و هویتخواهیتان، احترام ویژه‌ای قائمیم.

۱۲ اردیبهشت امسال ۵۹ سال از رویدادی میگذرد که مانند فصلی درخشان از تاریخ مبارزه‌ی رهاییبخش ملت کرد در شرق کوردستان نگاشته شده و الهامبخش مبارزین و میهن دوستان، علی‌الخصوص دانشجویان تلاشگر کورد شده است.

در سال ۱۳۴۲ هیجری شمسی، تعدادی از مبارزین حزب دموکرات کوردستان تحت عنوان کمیته‌ی انقلابی حزب دمکرات

کوردستان و با هدف شکستن استبداد سیاه رژیم پادشاهی پهلوی، شعله‌های قیام مسلحانه‌ای را برافروخته و جزیره‌ی امن محمدرضا شاه پهلوی را به لرزه در آوردند. در این قیام تاریخی، اسماعیل شریفزاده که خود یکی از رهبران این قیام بود و همانند دانشجوی کارآزموده و مجرب کرد نقش اساسی و میدانی را در ارتقای هوشیاری ملی و مبارزه‌ی هویتخواهی ملت کرد برعهده داشت.

اسماعیل شریفزاده پیشرو آن دسته از فعالین سیاسی کورد بود که با فعالیت سیاسی و روحیه‌ای مبارز، تعریفی نوین از هویت ملی گرایانه را در بین دانشجویان کرد و فعالین سیاسی و صنفی دانشجویان کرد در دانشگاه‌های ایران به میان آوردند. تحت شرایطی که صحنه‌ی سیاسی ایران در دهه‌ی ۴۰ شمسی، تماماً زیر نفوذ ئیدیولوژیک چپ از سویی و تفکر ملی‌گرایی ایرانی از دیگر سوی بود، تعدادی از دانشجویان کرد در دانشگاه تهران - که یکی از آنها اسماعیل شریفزاده بود، ارتباطی گفتمانی و سیاسی را با جنبش میلی دموکراتیک کوردستان بنا نهادند که تبدیل به شروع یک حرکت رادیکال و ملی در بطن شورش کوردستان به رهبری حزب دمکرات کوردستان شد.

همزمان ارتباطی معرفتی دو سویه در میان جنبش چپ‌گرای رادیکال از یک طرف و ملی‌گرای کوردی از طرفی دیگر شکل گرفت که در نهایت منجر به قیامی مسلحانه شد که جنبش انقلابی ۴۶-۴۷ نام گرفت.

در آن برهه از تاریخ ایران که آزادیهای سیاسی به شدت سرکوب گشته و هیچ امیدی به اصلاحات سیاسی در ایران نبود، شه‌ریفزاده و جمعی دیگر از جوانان دانشجو و دانشگاه دیده، جبهه‌ی مبارزه و فعالیت سیاسی خود را از دانشگاه و داخل شهرها به کوهستانهای کوردستان و صفوف انقلابیون حزب دموکرات کوردستان انتقال دادند. آنان همزمان در تلاش برای ارتقای سطح آگاهی سیاسی و اندیشه‌ی ملی و برجسته‌کردن ویژگی استقلال سیاسی در حزب دموکرات و در اولویت قراردادن مبارزه‌ی سیاسی در داخل شرق کوردستان بودند که در نهایت تبدیل به هسته‌ی انقلابی مسلحانه علیه حاکمیت محمدرضا شاه پهلوی شد.

جنبش مسلحانه‌ی (۱۳۴۶ - ۱۳۴۷) اولین جنبش از این قبیل در ایران بود که با استقبال گرم و پرشوری از جانب مردم جان به لب رسیده مواجه شد و تبدیل به سرآغازی برای مبارزه‌ی پارتیزانی در نقاط دیگر ایران شد. در نهایت روز ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ هجری شمسی اسماعیل شریفزاده و چند تن از همسنگران به کمین نیروهای سرکوبگر رژیم پادشاهی در اطراف شهر بانه افتاده و پس از درگیری به شهادت رسیدند.

دانشجویان میهن دوست کورد!

دانشجویان کورد در برهه‌ی زمانی کنونی نیز بخشی فعال از جنبش‌های ملی کوردستان می‌باشند. آنها در داخل ایران با وجود سیاست سرکوب‌ناپذیر نهادهای قدرت رژیم در دانشگاه‌ها و خیابانها در صفوف اولیه مبارزه ایستاده‌اند. آن هم در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران در بدو به قدرت رسیدن دانشگاه‌ها را تهدیدی برای حاکمیت نئیدولوتیک خود قلمداد میکرد و نهادهای مختلف امنیتی را در دانشگاه‌ها مستقر کرده و در تلاش بود که هر گونه صدای آزادیخواهی و حقیقت‌اندازانه را در دم خفه کند. معالوصف این جنبش زنده ماند و طی خیزش ژینا دیدیم که دانشجویان در اغلب دانشگاه‌های کوردستان تبدیل به کاتالیزور و پیشرو این انقلاب شدند. دختران و پسران کورد در دانشگاه‌های ایران و شرق کوردستان، مطالبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را در قالب مبارزای هویت‌خواهانه‌ی ملی خود تبدیل به جوهر فعالیت‌هایشان کرده و تمامیت سیاسی نئیدولوتیکی رژیم را مخاطب و هدف قرار دادند.

انقلاب ژینا و جنبش گسترده‌ی دانشجویی در آن انقلاب در بسیاری از نقاط، ادامه‌ی مبارزه‌ی شهید شریفزاده و همراهانش بود و نقاط تشابه بسیاری را میتوان از آن دو جنبش مشاهده کرد. روحیه‌ی انقلابی و ساختارشکنانه‌ی شه‌ریفزاده و همراهانش در مقابله و خیزش بر علیه ستمکاری و دیکتاتوری از یک طرف و پایبندی به تعهد ملی و میهنی و پیوستن به جنبش ملی و همچنین زنده کردن امید دانشجویان به تغییرات اساسی، تشابهاتی هستند که فعالیت‌های دانشجویان در انقلاب ژینا را به جنبش دانشجویی دهه‌ی چهل شمس با پیشگامی شه‌ریفزاده را به هم پیوند میزند. همین پیوند نیز موجب شده است راه شه‌ریفزاده همانند رهبر و سیمای پیشرو دانشجویی کورد همیشه پر رهرو بوده و هوشمندی نامگذاری روز شهادت شه‌ریفزاده به روز دانشجوی کرد از طرف اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کوردستان ایران و پیشوازی جامعه‌ی دانشجویی کورد از این نامگذاری برجسته گردد.

حزب دمکرات کوردستان ایران با وجود این که خیزش دانشجویی کوردی را خیزشی انقلابی، ملی و عدالتخواه میدانند، باور عمیقی به لزوم سازماندهی هرچه بیشتر دانشجویان در جهت سوبه‌بخشی توانایی‌هایشان در تقابل با نظام دیکتاتور و اشکال مختلف تبعیض ملی، جنسیتی و طبقاتی داشته، و در این راستا از دانشجویان انتظار دارد پتانسیل و توان مبارزاتی خود را در راه اهداف والای این جنبش به کار گیرند.

حزب دمکرات کوردستان ایران در سایه‌ی اهمیت بخشی به مبارزه‌ی دانشجویان و جنبش ملی کورد در شرق کوردستان، اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کوردستان ایران را تاسیس کرد و در این راستا حمایت خود را از مبارزه‌ی دانشجویان کرد در

فصل بهار - ۱۴۰۳

رسیدن به اهدافشان دربر نخواهد کرد.

مرکز اجرایی حزب دموکرات کوردستان ایران ضمن بزرگداشت یاد و خاطره‌ی شهید اسماعیل شریفزاده، الگوی جنبش دانشجویی کردی، روز ۱۲ اردیبهشت، روز دانشجویی کورد را به هیأت اجرایی اتحادیه‌ی دانشجویان دمکرات کوردستان، جامعه‌ی دانشجویی و همه‌ی مردم شرق کوردستان تبریک گفته و بر حمایت و پشتیبانی خود از مبارزه‌ی خستگی ناپذیر و رو به رشد دانشجویان شجاع و پیشرو جامعه‌ی کوردستانی تاکید می‌ورزد و دانشگاه و مراکز علمی را چه از لحاظ تولید فکر و چه از لحاظ فعالیت میدانی، محرک و پیشگام جنبش اجتماعی میدانند.

حزب دموکرات کوردستان ایران

مرکز اجرایی

۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۳ شمسی

۱۲ اردیبهشت ۱۴۰۳

مرکز اجرایی حزب دمکرات:

روا بود ابراهیم رئیسی در دادگاهی مردمی محاکمه و به سزای اعمال خود می‌رسید



بعد از ظهر روز یکشنبه، ۳۰ اردیبهشت ماه، ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور رژیم جمهوری اسلامی ایران، حسین امیرعبداللهیان وزیر امور خارجه همراه با چند تن از مسئولان ارشد رژیم به علت سقوط هلیکوپتر حامل آنان کشته شدند. واکنشها به سقوط هلیکوپتر حامل رئیسی و هیات همراهش و کشته شدن آنان گسترده و متفاوت بود، اما از همه مهمتر و قابل توجه‌تر ابراز شادی و مسرت مردم ایران نسبت به این حادثه بود.

ممکن است حادثه‌ی این چینی در گذشته نیز رخ داده و در آینده نیز برای مسئولان کشورهای دیگر روی بدهد، اما در کشورهایی که حاکمیت سیاسی آن برپایه‌ی مشروعیت مردمی بوده و حاکمان منتخب واقعی مردم باشند، در صورت روی دادن چنین اتفاقاتی مردم نگران سلامتی مسئولان خویش می‌باشند؛ اما در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی برخلاف این است. دلیل آن نیز شکاف و فاصله عمیقی میان مردم و حاکمیت، استبداد سیاسی و سیاست ضد مردمی آن رژیم است که جامعه کشور را در ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دچار بحران و ویرانی کرده است؛ به همین دلیل نه تنها مردم علیه چنین حاکمیتی به پا می‌خیزند بلکه در چنین حالتی ناراحت نبوده و با مرگشان خوشحال هم خواهند شد.

از سوی دیگر این اتفاق برای افکار عمومی تازه نبود، در گذشته نیز مردم سیاسی و فهیم ایران در زمان کشته شدن قاسم سلیمانی جشن گرفته و به ابراز خوشحالی پرداختند.

ابراهیم رئیسی یکی از عاملان جانی و منفور رژیم جمهوری اسلامی ایران بود. مسئولی که نامش با جنایت، سرکوب، اعدام، نسل کشی و ویرانی برای مردم ایران عجین شده بود وی یکی از اعضای هیئت مرگ بود که در مرداد و شهریور ۱۳۶۷ خورشیدی با فرمان خمینی هزاران نفر از زندانیان سیاسی مخالف رژیم را به جوخه‌ی اعدام سپردند. همزمان دوران ریاست جمهوری نیز یکی از تاریکترین دوران در حکمرانی جمهوری اسلامی محسوب می‌شود. طی دو سال گذشته و در جریان انقلاب ژینا (ژن، ژیان، نازادی) هزاران جوان در ایران به ویژه اکثراً در کوردستان در مدت زمامداری رئیسی کشته، زخمی یا دچار نقص عضو گشته و هزاران مادر و پدر داغ‌دیده و صدها کودک از آغوش گرم مادران و پدرشان محروم شدند. همچنین ده‌ها هزار انسان آزادیخواه به زندانها افکنده شدند که ده‌ها تن از آنان زیر شکنجه جان باخته و هزاران نفر به سزای سنگین زندان محکوم شدند. به همین دلیل مردم ایران که فرصت دادگاهی این قاتلان و اجرای عدالت در جمهوری اسلامی را ندارند، ناگزیر با مرگ آنان به ابراز شادی مسرت پرداخته و همزمان آرزو کنند که نه تنها ابراهیم رئیسی، بلکه همه حاکمان دیگر جمهوری اسلامی سایه شوم و نحسشان بر سر کشور و مردم ایران رخت بر بسته و مردم از شرایطی که در آن هستند رهایی یابند.

بدون شک خواست اصلی مردم ایران این بود که ابراهیم رئیسی همراه با سایر جنایتکاران دیگر جمهوری اسلامی قبل از مرگشان در ارتباط با جنایاتی که مرتکب شده‌اند، محاکمه و به سزای اعمال خود برسند. اما متأسفانه به دلیل حاکمیت سیاه و استبداد سیاسی جمهوری اسلامی تا کنون این حق و مجال از مردم سلب شده است.

مردم ایران که قربانی جنایتهای جمهوری اسلامی هستند، لایق اجرای عدالت و تحقق حقوقشان می‌باشند. اما این امر در گرو گسترش مبارزه و اعتراضات و پیروزی بر جمهوری اسلامی و محاکمه و مجازات عمال این رژیم است؛ وظیفه‌ای همگانی که که بر دوش همه سنگینی می‌کند.

مرکز اجرایی حزب دمکرات کوردستان ایران

۳۱ اردیبهشت ماه ۱۴۰۳ خورشیدی

۳۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

انتخابات ریاست جمهوری ۸ تیر مشروعیتی برای رژیم نخواهد آورد



(بیانیه‌ی مرکز اجرایی حزب دموکرات کردستان ایران در رابطه با برگزاری به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری آتی)

جمهوری اسلامی ایران روز هشتم تیرماه آینده و در پی مرگ مشکوک ابراهیم رئیسی، اقدام به برگزاری انتخابات پیش از موعد خواهد کرد. چهاردهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری در ایران در حالی برگزار می‌گردد که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، نام ابراهیم رئیسی با کمترین آراء شرکت‌کنندگان از صندوقهای رأی خارج شده بود، اما در پی رویداد و تبعات مرگ رئیسی، موضوع حساس جانشینی خامنه‌ای و اوضاع بحرانی کشور، این انتخابات پیش از موعد هم برای رژیم جمهوری اسلامی ایران و هم برای مردم ایران که در دو جبهه‌ی کاملاً مخالف یکدیگر قرار گرفته‌اند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

جمهوری اسلامی که حلقه‌ی طرفدارانش روز به روز محدودتر و کوچکتر می‌گردد، بشدت تلاش کرده تا در خصوص سه موضوع هژمونی نظامی و اتمی، جانشینی رهبری و برخورد با اعتراضات مردم، کلیه‌ی اهرمهای قدرت را تماماً در انحصار خود و بدور از اراده‌ی مردم باقی بگذارد. در این رابطه همانگونه که از کاندیداهای عبور کرده از فیلتر شورای نگهبان

مشخص شد، حتی افرادی چون لاریجانی و احمدی نژاد نیز که سالها سرباز ولایت و حافظ و مدافع سیستم جمهوری اسلامی بودند، در حال حاضر نمی‌توانند در این حلقه جایی داشته باشند.

نتیجه‌ی این دوره‌ی از انتخابات ریاست جمهوری که از هم اکنون روشن است، از دیدگاه رژیم و شخص خامنه‌ای نباید کوچکترین شائبه‌ای در خصوص مسأله‌ی جانشینی رهبری به وجود آورده و تأثیری بر مواضع و رفتار رژیم در رابطه با موضوع هسته‌ای و نیز جامعه‌ی جهانی و جنگ افروزیهایی که در منطقه انجام می‌دهد، داشته باشد. به همین دلیل در این باصطلاح انتخابات نیز حفظ ماهیت ایدئولوژیک نظام و عدم تمکین در مقابل خواستهای مردم درصد کلیه‌ی اولویت‌های خامنه‌ای و رژیمش قرار دارند.

اما در رابطه با موضع و دیدگاه خلق‌های ایران نسبت به این انتخابات باید گفت که اکثریت قریب به اتفاق مردم کمترین اعتمادی به این رژیم و اعتقادی به تغییر در این سیستم ندارند. همین سه ماه پیش بود که مردم عموماً انتخابات مجلس شورای اسلامی و خبرگان رهبری در ۱۱ اسفند ۱۴۰۲ را بایکوت کرده و با نرفتن به پای صندوق‌های رأی "نه" بزرگ دیگری به جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشتند.

حزب دمکرات کوردستان ایران ضمن اعتماد به موضع مردم در قبال انتخابات ریاست جمهوری و پیشاهنگی مردم هشیار کوردستان در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران، نرفتن به پای صندوق‌های رأی و موضع تحریم انتخابات را درست و بجا می‌داند.

حزب دمکرات کوردستان ایران بمنظور حمایت از مبارزه‌ی حق‌طلبانه‌ی خلق‌های ایران و گفتن قدرتمند دوباره‌ی دیگر به این رژیم و گام برداشتن بسوی اتحاد و تحولات ریشه‌ای و دمکراتیک برای ایران آینده، از کلیه‌ی نیروها و جریان‌های اپوزیسیون و مخالف رژیم جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد که سیاست بایکوت انتخابات و ترغیب کلیه‌ی اقشار و طبقات مردم ایران به "نه" گفتن دیگری به رژیم را درپیش گیرند. در همین رابطه جریان‌های گوناگون داخل کشور و شخصیت‌های تأثیرگذار سیاسی و مدنی که در شرایط فعلی حاکم بر کشور بیشترین زیانها و خسارات را متحمل گشته‌اند، با تاسی به شعار زن، زندگی، آزادی رژیم جمهوری اسلامی را ناکام بگذارند. در همینجا از تمامی جریان‌ها و شخصیت‌های داخل کشور نیز که در دورانی تحت عناوین و افکار گوناگون فعال بوده و در روند جنبش زن، زندگی، آزادی به حق جبهه‌ی مردم را انتخاب کرده و بصراحت از عملکرد سرکوبگرانه‌ی رژیم انتقاد کردند، می‌خواهیم که با عبور فرد یا افراد تا حدودی متفاوت از فیلتر شورای نگهبان -آنهم تنها برای بازارگرمی و افزایش سطح مشارکت مردم- دچار شک و تردید نگردند. آوردن شخص تا

فصل بهار - ۱۴۰۳

حدودی متفاوت از دست‌نشانندگان دیگر بیت رهبری، به مفهوم اعتقاد این رژیم به تکثر و کاهش شکاف میان تمایزات نیست، بلکه تنها توطئه‌ای است برای افزایش سطح شرکت مردم در انتخابات و استفاده‌ی تبلیغاتی دست‌اندرکاران این رژیم. بنابراین در این مرحله از رویارویی مردم و رژیم، کلبه‌ی نیروهای سیاسی و شخصیت‌های داخل و خارج از کشور باید متحدانه با در پیش گرفتن سیاست بایکوت و نرفتن به پای صندوق‌های رأی، جبهه‌ی خلق را تقویت نمایند و همچون تجربه‌ای از تأثیر اتحاد و اشتراک مساعی، به نقشه‌ی راهی همه شمول و متحدانه برای آینده‌ی جنبش حق طلبانه‌ی خلق‌های ایران بیاندیشیم.

حزب دمکرات کوردستان ایران

مرکز اجرایی

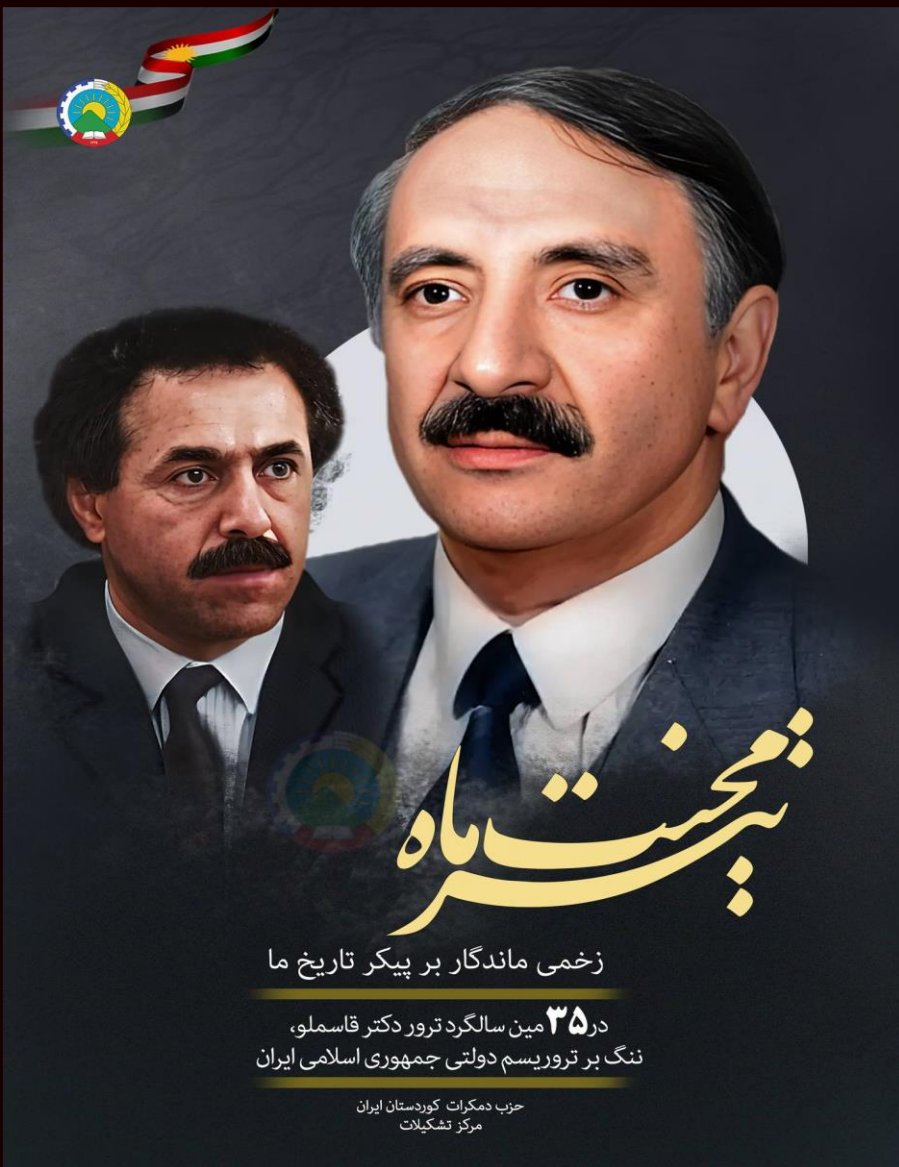
۲۳ - ۳ - ۱۴۰۳

۲۳ خرداد ۱۴۰۳

جمع آوری و آماده سازی: رحمان نقشی

خرداد ماه ۱۴۰۳ = جوونی ۲۰۲۴





بمنجست ماه

زخمی ماندگار بر پیکر تاریخ ما

در ۳۵مین سالگرد ترور دکتر قاسملو،
ننگ بر تروریسم دولتی جمهوری اسلامی ایران

حزب دمکرات کوردستان ایران
مرکز تشکیلات